



پایان نامه کارشناسی ارشد

رشته علوم حدیث

گرایش تفسیر اثری

عنوان

تفسیر روایی سوره نساء آیات ۱ الی ۱۴ بر پایه

روایات اهل بیت (علیهم السلام)

استاد راهنما

حجت الاسلام والمسلمین دکتر اسماعیل ملکوتی خواه

استاد مشاور

حجت الاسلام والمسلمین مرتضی فدایی

دانشجو

صدیقه رفیعی

بهار ۹۲



«تمام حقوق این اثر متعلق به دانشگاه قرآن و حدیث و دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان
است.»

تقدیم به:

محضر مبارک امام و سرورم و سرور همه مؤمنان، ذخیره الهی برای گسترش عدل و دادگری در صفحه گیتی، ثمره وجود امام عسگری (علیه السلام)، شکوفه دامن نرگس، پناه بی پناهان؛ حضرت ولی عصر (عج).

سپاسگذاری

برخود لازم می‌دانم از استادان گرامی راهنما، حجت الاسلام والمسلمین اسماعیل ملکوتی خواه، مشاور حجت الاسلام والمسلمین مرتضی فدایی و همه ی آنهایی که مرا در به ثمر رساندن این اثر یاری رساندند تشکر و قدردانی کنم.

برخود لازم می‌دانم از دانشگاه قرآن و حدیث و دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان که امکان تحصیلات تکمیلی را برایم فراهم کردند نیز تشکر کنم.

چکیده

این پژوهش با عنوان تفسیر روایی سوره نساء آیات ۱۴-۱ بر پایه روایات اهل بیت (علیهم السلام) با هدف تأکید بر نقش روایات در فهم قرآن و ارائه تفسیری مبتنی بر روایات به شیوه «کتابخانه ای» و روش «تحلیلی» انجام پذیرفته و دارای دو دامنه قرآنی و روایی است که دامنه قرآنی آن مفاد ظاهری آیات با استناد به تفاسیر تبیان، مجمع البیان، المیزان، نمونه و تسنیم می باشد و دامنه روایی آن مجموعه ی روایات تفسیری اهل بیت (علیهم السلام) از تفاسیر مأثور قمی، فرات کوفی، الصافی، البرهان، نورالثقلین و روایات تفسیری معصوم (علیه السلام) در الدر المنثور است. پژوهش حاضر پس از تبیین مفاد ظاهری آیات و روایات تفسیری به تحلیل روایات و مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایات می پردازد. در ادامه به گونه شناسی روایات پرداخته و در نهایت آموزه های هدایتی و تربیتی از آیات و روایات استنباط می گردد. این آموزه ها در شش عنوان آموزه های اعتقادی، تربیتی - اخلاقی، اجتماعی، خانوادگی، اقتصادی و فقهی دسته بندی شده اند. به طور کلی در این پژوهش ۱۱۶ روایت مورد بررسی قرار گرفته اند که از این تعداد ۷۳ روایت تفسیری، ۷ روایت سوره شناخت، ۴ روایت معنا شناخت، ۱۰ روایت جری و تطبیق، ۲۲ روایت تقيیدی و تخصیصی بوده اند.

در آیات مزبور به مباحثی مانند: تقوا، چگونگی خلقت انسان، لزوم توجه به خویشاوندان و رعایت مسائل حقوقی و عاطفی یتیمان، تعدد زوجات، لزوم پرداخت مهریه، ارث و سهام آن پرداخته می شود، و در روایات مصادیق خویشاوندی، فلسفه تعدد زوجات و رعایت عدالت در مورد همسران، دلایل فزونی ارث مرد بیان می گردد، در قسمت گونه شناسی معانی کلمات رقیب، حوب و معروف بیان شده است؛ در مواردی هم معصوم (علیه السلام) ارحام را به خویشاوندی پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) و رشد را بر حب آل محمد نیز تطبیق کرده اند، و کوتاهی در پرداخت خمس را مصداق خوردن مال یتیم دانسته اند. در روایاتی هم اطلاق آیه وصیت را با وصیت به ثلث و اطلاق لفظ اخوه را به برادران ابوی و ابی تقيید نموده اند، حکم و عمومیت آیه را با روایات محرومان از ارث و تعلق ارث زوجه به منقولات تخصیص زده اند.

نتایج به دست آمده در این پژوهش از مجموعه روایات عبارتند از: قطعی بودن نیاز تفسیر قرآن به روایات، تفسیری بودن اکثر روایات ذیل این دسته از آیات و عدم تناقض میان آیات و روایات که بیان گر همتایی قرآن و سنت بوده و وجه اشتراک حدود قابل توجهی از روایات در تفسیر الدر المنثور با روایات شیعه.

کلید واژه ها: تفسیر، روایت تفسیری، تفسیر روایی، سوره نساء، اهل بیت، گونه ها، آموزه ها.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	مقدمه
	فصل اول: کلیات و مفاهیم
۲	در آمد
۲	۱.۱ کلیات
۲	۱.۱.۱ بیان مسئله
۳	۱.۱.۲ اهمیت و ضرورت تحقیق
۳	۱.۱.۳ سوالات تحقیق
۴	۱.۱.۴ فرضیات تحقیق
۴	۱.۱.۵ پیشینه تحقیق
۵	۱.۱.۶ چارچوب نظری تحقیق
۵	۱.۱.۷ روش پژوهش
۵	۱.۲ مفاهیم
۵	۱.۲.۱ تفسیر
۶	۱.۲.۲ روایت تفسیری
۶	۱.۲.۳ تفسیر روایی اهل بیت (ع)
۷	۱.۲.۴ اهل بیت (ع)
۷	۱.۲.۵ گونه‌های روایات تفسیری
۷	۱.۲.۶ مفاد ظاهری آیات
۸	۱.۲.۷ مفاد روایات

۸۱.۲.۸ پیام آیات و روایات
۸۱.۲.۹ سوره نساء
فصل دوم: تفسیر روایی (آیات ۱ الی ۱۴ سوره نساء)	
۱۰درآمد
۱۱۲۰۱ تفسیر آیه ۱ (آفرینش انسانها از حقیقت واحد)
۱۱اشاره
۱۱۲.۱.۱ مفاد ظاهری
۱۱مفردات
۱۲۲.۱.۱.۱ دستور به تقوا و مبارزه با تبعیض ها
۱۳۲.۱.۱.۲ گسترش نسل کنونی بشر از آدم و حوا
۱۴۲.۱.۱.۳ لزوم تقوای ارحام
۱۵۲.۱.۲ مفاد روایی
۱۵اشاره
۱۵۲.۱.۲.۱ تقوا از نظر معصوم(ع)
۱۶۲.۱.۲.۲ چگونگی آفرینش حوا و وجه نامگذاری ایشان
۲۰۲.۱.۲.۳ چگونگی گسترش فرزندان آدم (ع)
۲۴۲.۱.۲.۴ لزوم اهتمام و توجه به خویشاوندان
۲۶۲.۱.۳ مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی
۲۷۲.۲ تفسیر آیات ۲-۶ (رعایت حقوق یتیمان و تعدد زوجات)
۲۸اشاره
۲۹۲.۲.۱ مفاد ظاهری
۲۹مفردات

۲۹ ۲.۲.۱.۱ پرهیز از تعدی به اموال یتیمان
۳۰ ۲.۲.۱.۲ رعایت عدالت در مورد همسران
۳۱ ۲.۲.۱.۳ مهریه، عطیه ای الهی
۳۳ ۲.۲.۱.۴ کیفیت تصرف در مال یتیم
۳۴ ۲.۲.۲ مفاد روایی
۳۴ اشاره
۳۴ ۲.۲.۲.۱ ممنوعیت خیانت در مال یتیم
۳۵ ۲.۲.۲.۲ تعداد زوجات و فلسفه آن
۳۸ ۲.۲.۲.۳ بخشش رضایتمندانه مهریه
۴۱ ۲.۲.۲.۴ شروط پرداخت مال یتیم
۴۳ ۲.۲.۳ مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی
۴۴ ۲.۳ تفسیر آیات ۷-۱۰ (حکم اخلاقی ارث)
۴۴ اشاره
۴۵ ۲.۳.۱ مفاد ظاهری
۴۵ مفردات
۴۶ ۲.۳.۱.۱ ارث و حفظ حقوق زن
۴۷ ۲.۳.۱.۲ بهره مند کردن ارحام نیازمند از ارث
۴۷ ۲.۳.۱.۳ پرهیز از ستم به یتیم
۴۸ ۲.۳.۱.۴ باطن خوردن مال یتیم
۴۹ ۲.۳.۲ مفاد روایی
۴۹ اشاره
۴۹ ۲.۳.۲.۱ نسخ آیات

۵۰ ظهور آثار ظلم در ذریه ستمگر..... ۲.۳.۲.۲
۵۱ عقوبت دنیوی و اخروی تعدی به مال یتیم..... ۲.۳.۲.۳
۵۳ مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی..... ۲.۳.۳
۵۴ تفسیر آیات ۱۱-۱۴ (احکام ارث)..... ۲.۴
۵۵ اشاره.....
۵۶ مفاد ظاهری..... ۲.۴.۱
۵۶ مفردات.....
۵۷ ارث فرزندان و پدر و مادر..... ۲.۴.۱.۱
۵۸ سهم ارث همسران از یکدیگر..... ۲.۴.۱.۲
۵۹ ارث برادران و خواهران..... ۲.۴.۱.۳
۶۰ فرجام اطاعت و نافرمانی از خدا و رسول..... ۲.۴.۱.۴
۶۲ مفاد روایی..... ۲.۴.۲
۶۲ اشاره.....
۶۲ فلسفه فزونی ارث مرد..... ۲.۴.۲.۱
۶۵ احتجاج فاطمه (سلام الله علیها) به آیه در مسئله فدک..... ۲.۴.۲.۲
۶۶ مقدار ارث نواذگان..... ۲.۴.۲.۳
۶۶ تقدم دین بر وصیت..... ۲.۴.۲.۴
۶۶ ارث دو دختر..... ۲.۴.۲.۵
۶۷ ارث همسران..... ۲.۴.۲.۶
۶۸ کلاله مادری..... ۲.۴.۲.۷
۷۰ مراد از «غَيْرُ مَضَارٍّ»..... ۲.۴.۲.۸
۷۱ مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی..... ۲.۴.۳

۷۳ جمع بندی و نتیجه گیری فصل
	فصل سوم :گونه شناسی روایات تفسیری(آیات ۱۴-۱) سوره نساء
۷۵ درآمد
۷۵ الف) سوره شناخت
۷۶ ب) معنا شناخت
۷۶ ج) تفسیری
۷۶ د) تاویلی
۷۷ ه) جری و تطبیق
۷۷ و) تقيیدی و تخصیصی
۷۸ ۳.۱ سوره شناخت
۷۸ ۳.۱.۱ بیان فضیلت قرائت سوره نساء
۷۹ ۳.۱.۲ بیان سبب نزول
۸۲ ۳.۲ معنا شناخت
۸۲ ۳.۲.۱ معنای «رَقِيبًا»
۸۲ ۳.۲.۲ مقصود از «حُوبًا كَبِيرًا»
۸۲ ۳.۲.۳ معنای «لَا تَعُولُوا»
۸۳ ۳.۲.۴ مراد از «بِالْمَعْرُوفِ»
۸۳ ۳.۲ تاویلی
۸۳ ۳.۳ جری و تطبیقی
۸۳ ۳.۳.۱ تطبیق «ارحام» به خویشاوندی پیامبر(ص) وائمه اطهار(ع) در آیه اول
۸۵ ۳.۳.۲ مصادیق سفیه
۸۵ ۱- شرابخوار
۸۶ ۲- فرد غیر قابل وثوق

۸۶۳- زنان هوسران و فرزندان مفسد.....
۸۷۳.۳.۳ تطبیق رشد بر حب آل محمد(ص).....
۸۷۳.۳.۴ عدم پرداخت سهم امام (ع) مصداق خوردن مال یتیم.....
۸۸۳.۴ تفسیری.....
۸۸۳.۵ تقییدی و تخصیصی.....
۸۸۳.۵.۱ تقیید آیات.....
۸۸۱- تقیید «وصیه» به وصیت نافذ.....
۸۹۲- تقیید «آخوه» به برادران ابوینی و ابی.....
۹۱۳.۵.۲ تخصیص آیات.....
۹۱۱- تخصیص آیات ارث به زوجه دائم.....
۹۳۲- تخصیص آیات ارث زوجه به منقولات و بنای ساختمان.....
۹۴۳- عمومیت آیه توارث و تخصیص محرومان از ارث.....
۹۷جمع بندی و نتیجه گیری فصل.....
فصل چهارم: آموزه ها و پیام های هدایتی	
۹۹درآمد.....
۹۹۴.۱ آموزه های اعتقادی.....
۹۹۴.۱.۱ خالقیت خدا.....
۱۰۰۴.۱.۲ صفات دیگر خدا.....
۱۰۱۴.۱.۳ نبوت.....
۱۰۱۴.۱.۴ قانون عمل و عکس العمل در رفتار و کردار.....
۱۰۲۴.۱.۵ نتیجه اعمال.....
۱۰۳۴.۱.۶ کیفیت بهشت و جهنم.....

۱۰۴ ۴.۲ تربیتی و اخلاقی
۱۰۴ ۴.۲.۱ رعایت تقوا
۱۰۵ ۴.۲.۲ رعایت عدالت
۱۰۶ ۴.۲.۳ رعایت ادب در گفتار
۱۰۶ ۴.۲.۴ رعایت حقوق دیگران
۱۰۷ ۴.۲.۵ حدود الهی و لزوم اطاعت از او
۱۰۸ ۴.۲.۶ رعایت حقوق میت و وارث
۱۰۸ ۴.۳ اجتماعی
۱۰۸ ۴.۳.۱ جامعه سالم و ارتباط افراد جامعه با یکدیگر
۱۰۹ ۴.۳.۲ خدمات اجتماعی، بدون منت
۱۰۹ ۴.۴ خانوادگی
۱۰۹ ۴.۴.۱ تعدد زوجات
۱۱۰ ۴.۴.۲ شخصیت زن در خانواده
۱۱۱ ۴.۴.۳ اهمیت خویشاوندی
۱۱۳ ۴.۵ اقتصادی
۱۱۳ ۴.۵.۱ حقوق مالی یتیم
۱۱۳ ۴.۵.۲ اسباب مالکیت
۱۱۴ ۴.۵.۳ ممنوعیت تصرف در مال
۱۱۵ ۴.۵.۴ شرایط تصرف یتیم در اموال خود
۱۱۶ ۴.۵.۵ جواز تصرف سرپرست در اموال یتیم
۱۱۶ ۴.۶ فقهی
۱۱۹ جمع بندی و نتیجه گیری فصل
۱۲۰ نتایج

۱۲۲پیشنهادات
۱۲۳ضمائم
۱۳۰فهرست منابع

مقدمه

قرآن نوری است که خاموشی ندارد چراغی است که درخشندگی آن زوال نپذیرد، دریایی است که ژرفای آن درک نشود. راهی است که رونده آن گمراه نگردهد.

شعله‌ای است که نور آن تاریک نشود. جداکننده حق و باطلی است که درخشش برهانش خاموش نگردد. بنایی است که ستون‌های آن خراب نشود. شفادهنده‌ای است که بیماری‌های وحشت‌انگیز را بزدايد. قدرتی است که یاورانش شکست ندارند. وحقی است که یاری‌کنندگان مغلوب نشوند. قرآن معدن ایمان و اصل آن است. چشمه‌های دانش و دریا‌های علوم است.^۱

از آنجا که قرآن کریم، دارای ظاهر، باطن، تأویل و تنزیل است، علم به باطن و تأویل قرآن کریم در اختیار معصومان (علیهم السلام) است و آن بزرگواران احاطه تام بر همه ابعاد قرآن دارند. به تعبیر دیگر پیوند میان قرآن و اهل بیت (علیهم السلام)، پیوند میان نور و بینایی است؛ گرچه نور وحی در ذات خود روشن و روشنگر است، اما بهره‌گیری از آن، نیاز به چشمانی بصیر و نافذ دارد و راه اندازان طریق دیانت به میزان بصیرت و بینایی خویش از آن سود می‌جویند.

پیوند قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) به عنوان دو عنصر ارزشمند در ساحت هدایت دینی، پیوند ژرف، عمیق و ناگسستنی است. قرآن کریم به عنوان آخرین کتاب آسمانی، رسالت هدایت نسل‌های بشری تا انتهای عالم را به دوش می‌کشد و اهل بیت (علیهم السلام) به عنوان مفسر، مبین، حافظ و نگهدارنده قرآن، نقش مکمل را ایفا می‌نمایند. پیوند و ارتباط این دو آن چنان تنگاتنگ است که اگر یکی رها شود، دیگری مؤثر نخواهد بود، زیرا قرآن زمانی می‌تواند نقش هدایت‌گری خود را به درستی ایفا نماید که درست تفسیر و تبیین شود؛ امری که به عهده اهل بیت (علیهم السلام) گذاشته شده است.

بی‌تردید قطعی‌ترین کارکرد سنت نسبت به قرآن، که هیچ کس نمی‌تواند در آن تردید کند، نقش توضیحی و تفسیری سنت نسبت به قرآن است؛ این حقیقت را می‌توان از خود قرآن استفاده کرد، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^۲ زیرا بر اساس آیه فوق، نقش پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به مردم شرح آنچه برایشان نازل گشته دانسته شده است و واقعیت امر نیز بر آن صحه می‌گذارد.

۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، چاپ دوم، قم، انتشارات أنفال، ۱۳۷۹ش، خطبه ۱۹۸.

۲. نحل/۴۴.

اگر به مجامع روایی مان مراجعه کنیم، می‌بینیم قسمت اعظم روایات، شرح آیات وحی هستند؛ برخی به تفسیر معارف و مفاهیم اعتقادی و نظری و عملی پرداخته‌اند و مفاهیمی چون عرش، کرسی، صفات الهی، امانت الهی به انسان، عدل، ظلم، خیانت، تذبذب و اسراف، تزکیه، تقوا، تکبر، فسوق... را شرح داده‌اند و برخی دیگر به تبیین حدود و گستره مفاهیم و معانی قرآن پرداخته‌اند.

قرآن کریم، بنابر مصالح چندی که شاید یکی از آنها تضمین جاودانگی و تداوم حیات معارف و قانون‌گذاری‌های قرآنی است، به گونه‌ای کلی و بدون طرح جزئیات به بیان مسائل پرداخته است، تا چون آفتاب بر همه لحظات تاریخ بتابد، این سبک، ناگزیر همراه با نوعی اطلاق و کلیت و شمول است که می‌بایست به وسیله سنت، قیدها و خصوصیات ثابت و متغیر آن بیان شود.

در هر زمانی بهره‌برداری از قرآن منوط به تفسیر و تبیین درست آن است و قرآنی بدون تفسیر مانند چراغی است در دست انسان نابینا. از اینجاست که بررسی میراث تفسیری اهل بیت (علیهم السلام) ضرورت پیدا می‌کند، زیرا این میراث گرانبها زمینه بهره‌گیری از قرآن را در تمام زمینه‌های زندگی فراهم می‌کند و به انسان‌های طالب هدایت، بینایی می‌بخشد.

متأسفانه شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر عصر و زمان زندگی اهل بیت (علیهم السلام) اجازه نداده است که حجم زیادی از روایات تفسیری آنان به دست ما برسد، ولی همین مقدار نیز که در دسترس ما قرار دارد، بسیار راهگشا و قابل استفاده است و تحقیق و پژوهش پیرامون آن انسان را از علوم ائمه (علیهم السلام) بهره مند می‌کند. با توجه به ضرورت ذکر شده، نگارنده بر آن شد که این نوشته را به این موضوع مهم اختصاص دهد. موضوع این پژوهش تفسیر روایی اهل بیت (علیهم السلام) در آیات ۱-۱۴ سوره نساء می‌باشد. پس از بیان کلیات که در آن، به مباحثی از قبیل بیان مسأله تحقیق، اهمیت و ضرورت آن، سؤالات اصلی و فرضیات تحقیق، پیشینه و چارچوب نظری طرح پرداخته می‌شود.

پس از تقسیم این آیات بر اساس محتویات آن به چهار دسته، به معنانشناسی واژه‌ها از کتب معتبر لغت از جمله العین فراهیدی، لسان‌العرب ابن منظور، مجمع البحرین طریحی، مفردات راغب، قاموس قرآن قرشی پرداخته شده است، و سپس مفاد اجمالی آیات از دیدگاه تفاسیر اجتهادی شیعه با محوریت تفاسیر المیزان علامه طباطبایی، مجمع البیان طبرسی، تبیان شیخ طوسی و تسنیم جوادی آملی و دیگر تفاسیر شیعه مورد بررسی قرار می‌گیرد. سپس به تفسیر روایی آیات با عنایت به کتب تفسیر روایی و مقایسه این دو مفاد با هم پرداخته می‌

شود، در فصل گونه شناسی روایات، در گونه های سوره شناخت، معنی شناخت، تطبیقی، تقییدی و تخصیصی مورد بررسی قرار گرفته است و در فصل بعدی بادر کنار هم قرار دادن آیات و روایات، آموزه ها و پیامهای هدایتی ذیل آنها استخراج می شود.

فصل اول: کلیات و مفاهیم تحقیق

درآمد

در فصل اول، مباحثی که در طرح تحقیق آمده است، بیان می‌گردد. این مباحث شامل مطالب ذیل است: بیان مسأله، اهمیت و ضرورت، سوالات و فرضیات تحقیق، پیشینه و روش تحقیق. در پی آن به مبحث مقدماتی و مفاهیم اولیه که برای روشن شدن بحث و قبل از ورود به اصل موضوع مورد نیاز است تبیین می‌گردد. این مفاهیم عبارتند از: تفسیر، روایت تفسیری، تفسیر روایی، اهل بیت، گونه‌های روایات تفسیری، مفاد ظاهری آیات، مفاد روایی و سوره نساء.

۱.۱ کلیات

۱.۱.۱ بیان مسأله

سوره نساء چهارمین سوره قرآن است این سوره در مدینه نازل شده است، یعنی به هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست در کار تأسیس حکومت اسلامی و ایجاد یک جامعه سالم انسانی بود، به همین دلیل بسیاری از قوانینی که در سالم سازی جامعه مؤثر است در این سوره نازل شده است. در تفاسیر مآثور شیعه ذیل آیات ۱ تا ۱۴ حدود ۱۱۵ روایت وارد شده است. که بیشتر آن‌ها در تفسیر نور الثقلین و سپس در تفسیر البرهان آورده شده است. محتویات این آیات را می‌توان به چهار بخش تقسیم کرد. الف) آفرینش انسان‌ها از حقیقت واحد ب) رعایت حقوق یتیمان و تعدد زوجات ج) توجه به اخلاق در ارث د) احکام اخلاقی ارث در این پژوهش، سعی می‌گردد با الگو قرار دادن تعدادی پرسش‌های محوری و با توجه به تفاسیر مآثور عیاشی، قمی، البرهان و صافی و نورالثقلین و دیگر کتب تفسیری به گردآوری روایات تفسیری این سوره و همچنین گردآوری روایات تفسیری پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از تفسیر الدر المنثور فی تفسیر المآثور پرداخته شود. سپس با بهره‌گیری از آنها و دیگر دانسته‌های تفسیری، مفاهیم و مقاصد آیات تبیین گردد و به مقایسه آن با مفاد روایی پرداخته شود. بخش دیگر این تحقیق بررسی گونه‌های روایات تفسیری و استخراج آموزه‌های هدایتی و تربیتی این دسته از آیات و شناخت پیام‌های مورد تأکید در روایات می‌باشد.

۱.۱.۲ اهمیت ، ضرورت و اهداف

قرآن کریم کارساز ترین کتاب در سرنوشت مردم جهان بوده و هست و نسخه شفا بخش الهی است که برای هدایت بشر نازل شده است. قرآن مهم ترین سند حقانیت اسلام و معجزه ابدی آن باید کاویده و به شرح و تفسیر آن پرداخته شود. شایسته ترین فرد برای شرح و تفسیر قرآن کسی است که مخاطب اصلی آن بوده و این کتاب بر وی نازل گشته است و نیز اهل بیت (علیهم السلام) که عارف و آشنای به همه زوایای این کتاب مقدس می باشند. میان قرآن و سنت و عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ارتباط تنگاتنگی وجود دارد؛ به گونه ای که عترت طاهرین (علیهم السلام) بر اساس حدیث متواتر ثقلین همتای قرآن بوده و تمسک به یکی از این دو، بدون دیگری مساوی با ترک هر دو است.^۱ مجموعه روایات اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) در مورد تفسیر و تبیین معانی قرآن به حد چشمگیر و قابل تأمل می باشد. بنابراین برای دسترسی به تفسیر صحیح این کتاب مقدس راهی مطمئن تر از مراجعه به سنت و عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت والای او وجود ندارد و ضرورتی انکار ناپذیر است. در همین راستا موارد زیر از اهداف این تحقیق می باشد:

- ۱- ارائه تفسیری مبتنی بر روایات ذیل آیه ۱-۱۴ سوره ی نساء
- ۲- تأکید بر نقشی که روایات در فهم و تفسیر قرآن می توانند ایفا نمایند
- ۳- نیل به مراد جدی آیات از طریق روایات معصومین (علیهم السلام) و مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی
- ۴- فهم پیامهای مورد تأکید در روایات تفسیری این آیات

۱.۱.۳ سوالات تحقیق

- ۱- مفهوم اولیه و کلی آیات ۱ تا ۱۴ سوره ی نساء چیست؟
- ۲- مفاهیم روایات تفسیری با مفهوم اولیه این دسته از آیات چه تناسبی دارد؟
- ۳- روایات تفسیری اهل بیت (علیهم السلام) در ذیل این دسته آیات از چه گونه هایی برخوردار است؟
- ۴- آموزه های هدایتی و پیام های مورد تأکید در این دسته از آیات چیست؟

۱. عبد الله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، قم، انتشارات اسراء، چاپ ششم، ۱۳۸۶ ش، ج ۱، ص ۱۳۲.

۱.۱.۴ فرضیات تحقیق

- ۱- مفهوم اولیه و کلی آیات ۱ تا ۱۴ سوره نساء بحث خلقت انسان، حقوق ایتم، تعدد زوجات و ارث می‌باشد.
- ۲- مفهوم روایت تفسیری با مفهوم اولیه‌ی این دسته از آیات سوره‌ی نساء در اکثر موارد تناسب دارد و در برخی روایات توسعه پیدا کرده است.
- ۳- روایات ذیل این آیات به تبیین مفهومی آیات، بیان معانی واژگان، بیان مصداق و تقيید و تخصیص پرداخته است.
- ۴- آیات ۱ تا ۱۴ سوره نساء و روایات ذیل این آیات دارای آموزه‌های اعتقادی، تربیتی اخلاقی، اجتماعی، خانوادگی، و فقهی است.

۱.۱.۵ پیشینه تحقیق

- به نظر می‌رسد در باب تفسیر قرآن کریم تحقیقی که علاوه بر گردآوری به بررسی، تبیین و تحلیل مفاد روایات تفسیری اهل بیت (علیهم السلام) پرداخته باشد و با توجه به پرسشهای محوری مطرح شده در این تحقیق کاملاً با عملکرد ما منطبق باشد تدوین نشده است اما به صورت پراکنده کارهایی در این زمینه انجام شده که جامع همه مطالب نبوده و ما را از انجام این تحقیق بی‌نیاز نمی‌کند. از جمله‌ی این کارها:
- ۱- تفسیر الاثری الجامع اثر آیت‌الله معرفت: این کتاب نوعی تفسیر اُثری به‌شمار می‌آید یعنی در آن از احادیث و روایات و شیوه‌ی نقلی استفاده شده است. البته مقصود مؤلف از «اُثری» روایات و اخبار تفسیری شیعه و اهل سنت، اعم از روایات پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) و صحابه و تابعان است. همان‌طور که از متن کتاب و مقدمه استفاده می‌شود، این کتاب جامع است یعنی روایات شیعه و اهل سنت را جمع‌آوری کرده و به منابع فریقین توجه کامل داشته است. هدف اصلی کتاب، جمع‌آوری اخبار تفسیری و نقد و بررسی آنها است. اما تفسیر مذکور هم ناتمام بوده و تا سوره‌ی آل عمران تفسیر شده است.
 - ۲- کلان پروژه روایات تفسیری امام صادق (علیه السلام) در این تحقیق حدود شش پایان‌نامه مکتوب توسط دانشجویان دانشگاه قم دفاع شده است. روایات تفسیری امام از تفاسیر «قمی، البرهان، نورالثقلین» جمع‌آوری گردیده و در آن به بررسی، تطبیق و استدراک آنها از منابع اصلی ابتدا بررسی سندی و سپس بررسی دلالتی انجام

گرفته است در کنار منابع شیعی از مصادر اهل سنت چون تفسیر جامع البیان و الدر المنثور نیز مورد قرار گرفته است البته این تحقیق تحلیل محتوایی در مورد احادیثی که ضعف سند، داشته انجام نگرفته است و در مجموع بیشتر به بررسی سندی پرداخته شده است.

۱.۱.۶ چارچوب نظری تحقیق

فصل اول: کلیات و مفاهیم

فصل دوم: تفسیر روایی آیات ۱ تا ۱۴ سوره نساء

فصل سوم: گونه شناسی روایات تفسیری

فصل چهارم: آموزه ها و پیام های هدایتی

خاتمه: نتایج و پیشنهادات

۱.۱.۷ روش پژوهش

شیوه پژوهش در این پایان نامه کتابخانه‌ای و اسنادی، و روش آن تحلیلی می باشد. در این پژوهش پس از گردآوری روایات تفسیری آیات ۱-۱۴ سوره نساء از تفاسیر عیاشی، البرهان، صافی، نور الثقلین و... همچنین روایات تفسیری پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) از تفسیر الدر المنثور فی تفسیر الماثور به تبیین مفاد روایات و تحلیل و مقایسه میان مفاد ظاهری روایات با مفاد روایی پرداخته شده و سپس گونه های روایی ذیل این آیات معرفی شده و پیام های عبرت آموز و هدایت گر ناظر به عبارات قرآنی و روایات ذیل آن ها استخراج شده و پس از دسته بندی تحت عناوین مجزایی ذکر شده اند

۱.۲ مفاهیم

۱.۲.۱ تفسیر

تفسیر در لغت از «فسر» به معنای بیان، روشن کردن، پرده برداشتن، و کشف و آشکار کردن امر پنهان آمده است.^۱ و در اصطلاح، علمی است که مفاهیم و معانی آیات قرآن را روشن می کند. تفسیر، علمی

۱. احمد ابن محمد فیومی، مصباح المنیر فی غریب الشرح کبیر، قم، موسسه دارالجهره، ۱۴۱۴هـ، ذیل ماده ﴿فسر﴾.

است که به وسیله آن کتاب خدا که بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل شده است شناخته می شود و معانی آن روشن و احکام و اسرار آن استخراج می شود.^۱

همین طور به بیان مفاد استعمالی آیات و کشف مراد خداوند و مقاصد الهی از آن بر مبنای قواعد ادبیات عرب و اصول محاوره عقلایی تفسیر می گویند.^۲

۱.۲.۲ روایت تفسیری

مقصود از روایت تفسیری، روایاتی هستند که به گونه ای با تفسیر و تبیین آیات قرآن ارتباط دارند، و در یک تقسیم بندی کلی، روایات تفسیری را به سه دسته می توان تقسیم کرد:

دسته اول: روایاتی که به صورت روشن، ناظر به آیات قرآن و تفسیر و تبیین معانی آنها هستند. این دسته از روایات نیز به دو بخش تقسیم می شوند. بخش اول: روایاتی که مفاهیم ظاهری قرآن را تفسیر می کنند. بخش دوم روایاتی که مفاهیم باطنی و لایه های درونی آن را تبیین می نمایند.

دسته دوم: روایاتی که در پرتو آن، جهتی از جهات معنایی آیه مفهوم گردد؛ بی آنکه حدیث، به طور خاص ناظر به آیه یا آیاتی خاص، یا ناظر به قاعده ای از قواعد فهم قرآن باشد. ولی پژوهش گر توانا می تواند با تأمل دریابد که این روایات، ریشه در آیات قرآن دارند و مفسر و مبین آنان اند.

دسته سوم: روایاتی که نسبت به تفسیر های ناروا هشدار می دهند و راه پیشگیری از خطا در تفسیر قرآن را ارائه می نماید.^۳

۱.۲.۳ تفسیر روایی اهل بیت (ع)

تفسیر روایی اهل بیت به کتاب هایی گفته می شود که مؤلفان آنها، روایات را به ترتیب سوره ها و آیات قرآن گردآورده اند.^۴

۱. بدرالدین زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۹۱ق، ج ۱، ص ۱۳.

۲. محمود رجبی و دیگران، روش تفسیر قرآن، قم، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۰ش، ص ۲۱۲.

۳. محمد محمدی ری شهری، درآمدی بر تفسیر جامع روایی، قم، سازمان چاپ و نشر دارالحديث، ۱۳۹۰ش، ص ۱۱۳.

۴. مهدی مهریزی، روایات تفسیری شیعه، فصل نامه علوم حدیث، قم، موسسه علمی فرهنگی دار الحدیث، ۱۳۸۹ش، ص ۷.

۱.۲.۴ اهل بیت (ع)

أهل البیت در عرف قرآن اسم خاص است که هر جا ذکر شود منظور از آن، پنج تن، یعنی رسول خدا، (صلی الله علیه و آله) علی، فاطمه و حسنین (علیهم السلام) هستند و بر هیچ کس دیگر اطلاق نمی‌شود^۱ و مطابق با روایات منظور، این پنج تن و نه امام از فرزندان امام حسین (علیهم السلام) می‌باشند. پس منظور از اهل بیت در این تحقیق، همان اهل بیت در اصطلاح قرآن و پیامبر اسلام، یعنی ائمه اثنی عشر است.

۱.۲.۵ گونه‌های روایات تفسیری

روایات تفسیری، همانند دیگر روایاتی که از معصومان (علیه السلام) نقل شده است، در موقعیت‌های گوناگون بیان شده است. اهل بیت (علیهم السلام) در پاسخ پرسش از مفاد و مراد آیه‌ای، حدیثی بیان فرموده اند و گاه خود در مقام استدلال و احتجاج، آیه ای از قرآن ذکر کرده اند و زمانی معنای واژه ای و گاه معنای باطنی آیه‌ای را بیان نموده اند. از این رو باید اقسام گوناگون روایت‌های تفسیری را با دقت شناخت تا به هنگام بهره‌گیری از آنها در تفسیر و فهم آیه، لغزشی رخ ندهد.^۲ که در این تحقیق با توجه به تقسیم‌بندی‌های متفاوت صورت گرفته، روایات در شش گونه، سوره شناخت (روایات فضیلت سوره، شأن نزول، سبب نزول)، معنا شناخت، تأویلی، جری و تطبیق، تقييد و تخصيص و تفسیر مفهومی قرار می‌گیرند.

۱.۲.۶ مفاد ظاهری آیات

منظور از مفاد ظاهری آیات، توجه به مفاهیم کلمات در زمان نزول به همراه قواعد خاص ادبیات عرب برای آیه بیان شده است و توجه به قرائن پیوسته‌ی لفظی موجود می‌باشد.^۳

۱. محمد حسین طباطبایی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ هـ، ج ۲۰، ص ۴۶۲.

۲. رجبی، پیشین، ص ۲۲۳.

۳. همان، ص ۵۷ و ۸۰.

۱.۲.۷ مفاد روایات

منظور از مفاد روایات توجه به فهم مفردات، فهم ترکیبات و توجه به قرینه‌ها و تشکیل خانواده حدیثی در صورت لزوم برای یافتن مقصود و پیام معصوم می باشد.^۱

۱.۲.۸ پیام آیات و روایات

پیام‌ها، برداشتی کوتاه است که از مفهوم آیه با توجه به مفاد ظاهری آن و روایت ذیل آن فهمیده می‌شود. هر پیام پرسشی را پاسخ و یا یک مسئله اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، فقهی را مورد توجه قرار می‌دهد.^۲

۱.۲.۹ سوره نساء

تمام آیات این سوره به جز آیه ۵۸ در مدینه نازل شده است. و دارای ۱۷۶ آیه و ۳۰۴۵ کلمه و ۱۶۳۰ حرف بوده و از نظر تعداد کلمات و حروف، طولانی‌ترین سوره‌های قرآن بعد از سوره البقره، ششمین سوره‌ی مدنی و سومین سوره از سوره‌های هفت گانه‌ی «طوال» است. آنجا که ۳۵ آیه‌ی اول این سوره، پیرامون مسائل خانوادگی است، به سوره‌ی نساء (زنان) نام‌گذاری شده است. بسیاری از قوانینی که در سالم سازی جامعه مؤثر است در این سوره نازل شده است. محتویات آیات ۱ تا ۱۴ این سوره که عنوان این پژوهش است شامل:

- ۱- دعوت به ایمان و تقوا و عدالت و دعوت به رابطه با خویشاوندان و پرهیز از قطع رحم.
- ۲- حمایت از کسانی که نیازمند به کمک هستند، مانند: یتیمان و دستوره‌های لازم برای نگاهداری و مراقبت از حقوق آنان.
- ۳- قانون ارث بر اساس یک روش طبیعی و عادلانه در برابر شکل بسیار زنده‌ای که در آن زمان داشت، و به بهانه‌های مختلفی افراد ضعیف را محروم می ساختند.
- ۴- قوانین مربوط به ازدواج و برنامه‌هایی برای حفظ عفت عمومی.
- ۵- کنترل و نگاهداری و بهسازی نخستین واحد اجتماع، یعنی محیط خانواده و بیان شرایط تعدد زوجات و حقوق و وظائف متقابل افراد جامعه در برابر یکدیگر

۱. عبدالهادی مسعودی، روش فهم حدیث، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۴ش، صص ۷۳ و ۹۴ و ۱۰۸.

۲. حسین عبدالحمیدی، پیام‌هایی از قرآن، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۰ش، ص ۲۶.

فصل دوم: تفسیر روایی (آیات ۱ الی ۱۴ سوره نساء)

درآمد

فصل دوم این پژوهش عهده‌دار پاسخگویی به سه پرسش مهم می‌باشد: الف) مفهوم اولیه و کلی آیات ۱-۱۴ سوره نساء چیست؟ ب) مفاد روایی این آیات با توجه به روایات تفسیری وارد شده ذیل این آیات چیست؟ ج) بین مفاد ظاهری این آیات با مفاد روایی آن چه رابطه‌ای وجود دارد؟ این فصل با توجه به کثرت روایات نقل شده ذیل آیات حجم زیادی از پایان نامه را به خود اختصاص داده است و مطالب آن در چهار بخش سامان یافته است:

الف) آفرینش انسانها از حقیقت واحد

ب) رعایت حقوق یتیمان و تعدد زوجات

ج) توجه به اخلاق در ارث

د) احکام ارث

در این فصل، پس از ذکر آیات هر بخش و ترجمه آنها ابتدا موضوع کلی آیات به طور خلاصه بیان شده و هر جا لغاتی که در آیه به کار رفته اند نیاز به توضیح و تتبع بیشتری داشته به منابع لغوی مراجعه گردیده و توضیحات لازم ارائه گردیده است. سپس تحت عناوین جزئی تر با توجه به آن چه در تفاسیر اجتهادی امامیه آمده است مفادی کلی از آیات ذکر شده است. لازم به ذکر است با توجه به هدف اصلی این پژوهش ارائه تفسیری بر پایه روایات اهل بیت (علیهم السلام) است سعی شده مفاد آیات فقط در حد مفاهیم ظاهری و بسیار مختصر بیان شوند، در ادامه به مفاد روایی تحت عناوین مناسب گرد آوری شده و پس از مقایسه آن با مفاد ظاهری آیات، رابطه موجود بین آنها بررسی می‌گردد.

یاد آوری می‌شود این سوره در مدینه نازل شده، یعنی به هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست در کار تأسیس حکومت اسلامی و ایجاد یک جامعه سالم انسانی بود، به همین دلیل بسیاری از قوانینی که در سالم سازی جامعه مؤثر است در این سوره نازل شده است.

۲.۱ تفسیر آیه ۱ (آفرینش انسانها از حقیقت واحد)

آیات

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ (۱)

ترجمه آیات^۱

ای مردم از پروردگارتان بپرهیزید که همه شما را از یک انسان آفرید، و همسر او را (نیز) از جنس او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت. و از خدایی بپرهیزید که (همگی به عظمت او معترفید و) هنگامی که چیزی از یکدیگر می‌خواهید نام او را می‌برید، (و نیز) از خویشاوندان خود (یعنی قطع ارتباط با آنها) بپرهیز کنید، زیرا خداوند مراقب شما است. (۱)

اشاره

در این آیه نخستین کلمه‌ای که خطاب به مردم آمده است، این است که از خدا بترسید تا به ما یادآور شود آنکه شما را پس از آفریدنتان پرورش داد شایسته‌تر است که آیین او را پیروی کنید و در زندگی خویش از او بترسید. در ادامه اشاره به خلقت همه انسانها از نفس واحد شده تا همگان را به عظمت قدرت پروردگار توجه دهد و مقدمه‌ای باشد برای تاکید مجدد بر تقوای الهی و نیز تقوای ارحام.

۲.۱.۱ مفاد ظاهری

مفردات

تقوی از ماده «وقی» به معنای «حفظ و نگهداری»^۲، و مراد از «وَقَائَةً» نگه داشتن چیزی است که زیان

۱. قرآن کریم، ترجمه ناصر، مکارم شیرازی، قم، دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، ۱۳۷۳ش. (ترجمه آیات در این پایان نامه از این منبع می‌باشد).

۲. خلیل بن احمد، فراهیدی، العین، قم، انتشارات هجرت، ۱۴۱۰هـ، «ذیل ماده وقی»، فخر الدین بن محمد طریحی، مجمع البحرین، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵ش، «ذیل ماده نفس». جوهری، الصحاح فی اللغة، بی‌جا، بی‌تا، «ذیل ماده وقی». المقرئ الفیومی، احمد بن محمد بن علی، مصباح المنیر، بی‌جا، موقع اسلام، بی‌تا، «ذیل ماده وقی».

و ضرر می‌رساند.^۱

نفس (بر وزن فلس) به معنای «ذات یا جوهر» است؛^۲ روحی که به واسطه آن جسد حیات پیدا می‌کند.^۳ به عقیده مفسران مراد از نفس واحده در آیه حضرت آدم (علیه اسلام) است.

بث به معنای «خلق»؛^۴ این واژه در اصل به معنای «تفریق و جدایی و زیر و رو کردن چیزی» می‌باشد مانند زیر و رو شدن خاک به وسیله باد.^۵ بعضی هم آن را صرف پراکندن و منتشر کردن دانسته‌اند.^۶ شکوه از اندوه را هم بث می‌گویند، چون شکوه در حقیقت اندوه تراکم یافته در دل را می‌پراکند، و به همین جهت است که گاهی کلمه بث را در خود اندوه استعمال می‌کنند.^۷ طبرسی در مجمع البیان به معنای «نشر» گرفته است.^۸

رقیبا به معنای «نگهبان» و از ﴿رَقِبْتَهُ﴾ به معنای «حفظته» است.^۹

راغب اصفهانی رقیب را به معنای «نگهبان» دانسته است و در مورد استعمال این واژه در این معنا بیان داشته است که یا به خاطر مراعات کردن و حفظ نمودن شخص مورد نگهداری است و یا به خاطر این است که رقیب، برای مراقبت گردن می‌کشد و سرش را بالا نگه می‌دارد.^{۱۰} بعضی هم این واژه را علاوه بر معنای نگهبان به معنای انتظار هم دانسته‌اند.^{۱۱}

۲.۱.۱.۱ دستور به تقوا و مبارزه با تبعیض ها

در آیه اول خداوند سبحان مردم را به تقوا و پروا داشتن از پروردگار خویش دعوت می‌کند، مردمی که در اصل، گوهر انسانیتشان یکی است و در حقیقت بشریت با هم متحدند و در این راستا فرقی بین جنسیت و

۱. حسین ابن محمد راغب اصفهانی، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت، دارالعلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲هـ، «ذیل ماده وقی».

۲. طریحی، پیشین. «ذیل ماده نفس».

۳. فراهیدی، پیشین، «ذیل ماده نفس». محمد ابن مکرم ابن منظور، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴هـ، «ذیل ماده نفس» طریحی، پیشین. «ذیل ماده نفس».

۴. المقرئ الفیومی، پیشین. «ذیل ماده بث».

۵. راغب اصفهانی، پیشین. «ذیل ماده بث».

۶. جوهری، پیشین. «ذیل ماده بث».

۷. ابن منظور، پیشین. «ذیل ماده بث».

۸. فضل بن حسن، طبرسی، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش، ج ۳، ص ۵.

۹. همان، «ذیل ماده رقب» المقرئ الفیومی، پیشین. «ذیل ماده رقب».

۱۰. راغب اصفهانی، پیشین. «ذیل ماده رقب».

۱۱. فراهیدی، پیشین. ابن منظور، پیشین. «ذیل ماده رقب».

بزرگ یا کوچک بودن و قوی و ضعیف بودن آنها نیست، برخی از مفسران بر این عقیده‌اند که اشاره به آفرینش انسانها از نفس واحده به معنای حقیقی این است که ارتباط انسانها با یکدیگر بر اساس امری تکوینی است، همه انسانها از یک گوهر آفریده شده‌اند، به این دلیل رعایت تعاون، حفظ حقوق متقابل، و پرهیز از سلطه جویی و فخر فروشی و منفعت طلبی بر همه لازم است.^۱

علامه طباطبایی ذیل آیه شریفه چنین آورده‌اند:

«منظور از (خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا) این است که می‌خواهد بیان کند که همسر آدم از نوع خود

آدم بود، و انسانی بود مثل خود او، و این همه افراد بی‌شمار از انسان، که در سطح کره

زمین منتشر شده‌اند، همه از دو فرد انسان مثل هم و شبیه به هم منشا گرفته‌اند، و بنا بر

این حرف «من» نشویه است.»^۲

۲.۱.۱.۲ گسترش نسل کنونی بشر از آدم و حوا

در بخش دیگر آیه می‌فرماید: ﴿بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً﴾ خداوند زنان و مردان بسیاری از آن دو انسان نخستین منتشر کرده است. در واقع خلقت همه انسانها از یک جنس، یعنی آدم منتهی است از خداوند بر همه انسانها تا با توجه به یگانگی اصل خود، دست از نفاق و دشمنی با یکدیگر برداشته، در سایه دوستی و مهربانی و تعاون زندگی کنند، از جهت دیگر یگانگی اصل و مبدء انسانهایی که امروز به رنگها و نژادها و ملت‌های گوناگون تقسیم شده‌اند دلیلی روشن بر علم و حکمت و قدرت خداوند است.^۳

طبق نظر برخی از مفسران از این آیه شریفه استنباط می‌شود که نسل موجود از انسان، تنها به حضرت آدم و همسرش منتهی می‌شود و به جز این دو نفر، هیچ کس دیگری در انتشار این نسل دخالت نداشته است، (نه حوری بهشتی، و نه فردی از افراد جن و نه غیر آن دو)، و گرنه می‌فرمود: (و بَثَّ مِنْهُمَا وَ نِسَاءً) (و بَثَّ مِنْهُمَا وَ نِسَاءً) بنابراین منظور از جمله: ﴿رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً﴾ کل بشر است، و افرادی است که یا بدون واسطه (چون هابیل و

۱. طبرسی، پیشین، ج ۳، ص ۵. سید محمد حسین، طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ هـ، ج ۴، ص ۱۳۵. سید محمد حسین، فضل الله، تفسیر من وحی القرآن، بیروت، دار الملائک للطباعة و النشر، ۱۴۱۹ هـ، ج ۷، ص ۲۴.

۲. طباطبایی، پیشین، ج ۴، ص ۱۳.

۳. طبرسی، پیشین، ج ۳، ص ۶.

قابیل و غیره) و یا با واسطه (چون دیگر افراد بشر تا هنگام بپا شدن قیامت) از این دو فرد (یعنی آدم و حوا) منتشر شده‌اند، گویا فرموده است: (و بئکم منهما ایها الناس) بنابر این به نظر می‌رسد ازدواج در طبقه اولی، بعد از خلقت آدم و حوا یعنی در فرزندان بلا فصل آدم و همسرش بین محارم بوده و دختران آدم با پسران او ازدواج کرده‌اند، چون آن روز در تمام دنیا، نسل بشر منحصر در همین فرزندان بلا فصل آدم بوده، در آن روز غیر از آنان، نه دخترانی یافت می‌شده است که تا همسر پسران آدم شوند، و نه پسری بود که همسر دخترانش گردند، بنابراین هیچ اشکالی هم ندارد اگر چه در عصر ما خبری تعجب‌آور است و لیکن از آنجایی که مسأله یک مسأله تشریحی است و تشریح هم تنها کار خدای تعالی است، و لذا او می‌تواند یک عمل را در روزی حلال و روزی دیگر حرام کند.^۱

۲.۱.۱.۳ لزوم تقوای ارحام

در انتهای آیه شریفه مجدداً مردم به پرهیزکاری و تقوا سفارش شده‌اند و می‌فرماید: ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ﴾ از خدایی بپرهیزید که در نظر شما عظمت دارد و به هنگامی که می‌خواهید چیزی از دیگری طلب کنید نام او را می‌برید. درباره معنای این جمله در تفاسیر دو نظر بیان شده است. ۱- مقصود این است که شما در تقاضاهایی که از یکدیگر دارید، نام خدا را می‌برید و مخاطب را برای کمک و ترحم، به یاد خداوند می‌اندازید. و بنابراین نظر ﴿وَالْأَرْحَامَ﴾ عطف بر محل جار و مجرور است. یعنی: همانطوری که خدا را در گفتارن تعظیم و احترام می‌کنید، از راه طاعت نیز، تعظیم کنید.

۲- از خدایی بپرهیزید که در نظر شما عظمت دارد و به هنگامی که می‌خواهید چیزی از دیگری طلب کنید نام او را می‌برید. بنابراین نظر ﴿وَالْأَرْحَامَ﴾ عطف بر الله است. لذا در قرائت معروف، منصوب خوانده شده است بنابراین معنی آن چنین می‌شود: از خویشاوندان (و قطع پیوند از آنها) بپرهیزید.^۲ در تفسیر نمونه ذکر شده است که این موضوع در اینجا اولاً: نشانه اهمیت فوق‌العاده‌ای است که قرآن برای صله رحم قائل شده تا آنجا که نام ارحام بعد از نام خدا در قرآن آمده است، و ثانیاً: اشاره به مطلبی است که در آغاز آیه ذکر شده و آن اینکه شما همه از یک پدر و مادر هستید و در حقیقت تمام فرزندان آدم خویشاوندان یکدیگرند و این پیوند و ارتباط

۱. طباطبایی، پیشین، ج ۴، ص ۱۳۵. عبدالله جوادی آملی، تسنیم، قم، اسراء، ۱۳۸۹ ش، ج ۱۷، ص ۱۲۲. طبزسی، پیشین، ج ۳، ص ۶.
 ۲. همان. ملا فتح اله کاشانی، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، کتابفروشی محمد حسن علم، ۱۳۳۶ ش، ج ۲، ص ۴۱۷. محمدبن حسن طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی‌جا.

ایجاب می‌کند که شما نسبت به همه انسانها از هر نژاد و هر قبیله‌ای همانند بستگان فامیلی خود محبت ورزید.^۱ در پایان آیه می‌افزاید: «خداوند مراقب شما است» و تمام اعمال و نیات شما را می‌بیند و می‌داند و در ضمن، نگهبان شما در برابر حوادث است. به عقیده مفسران، آیه مراقبت بر انسان را به خدای سبحان استناد می‌دهد نه به مأموران او. مراقبت خدای سبحان به معنای حفیظ مطلق بودن اوست، کمال مراقبت الهی به آنست که اگر کسی خواست گناهی کند، فوراً او را متوجهش کند که بیراهه می‌رود وی در کمین است تا راه طاغیان را ببندد و نیز از پرهیزکاران دستگیری کند.^۲

۲.۱.۲ مفاد روایی

اشاره

برخی روایات مربوط به این آیه شامل چگونگی آفرینش هوا، ازدواج فرزندان آدم و وجه نامگذاری همسر آدم و دسته‌ای دیگر به مفهوم تقوا می‌پردازد. ذیل این آیه، ۲۱ روایت مورد بررسی قرار گرفته است. از مجموع این روایات دو روایت از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سه روایت از امام علی (علیه السلام) یک روایت از امام زین العابدین (علیه السلام) سه روایت از امام باقر (علیه السلام) ۱۱ روایت از امام صادق (علیه السلام) و یک روایت از امام رضا (علیه السلام) نقل شده است. با توجه به اینکه این روایات هر کدام ذیل یک بخش از آیه شریفه وارد شده است در ادامه مباحث تحت چهار عنوان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲.۱.۲.۱ تقوا از نظر معصوم (ع)

در روایتی که از امام صادق (علیه السلام) ذیل این آیه نقل شده است، حضرت تقوا را اطاعت از خداوند دانسته‌اند به طوری که معصیت خداوند صورت نگیرد، نام او ذکر شده و یادش فراموش نگردد و شکر نعمتش بجا آورده شود و ناسپاسی نشود.^۳ اساس سعادت بشر بر تقوا نهاده شده است، و تقوا پرتوی از معرفت و شناخت

۱. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الإسلامی، ۱۳۷۴ ش، ج ۳، ص ۲۴۴.

۲. جوادی آملی، پیشین، ج ۱۷، ص ۹۳.

۳. سئل الصادق (علیه السلام) عن التقوی، فقال (علیه السلام): هی طاعته فلا یعصی، و أن یذکر فلا ینسی، و أن یشکر فلا یکفر سید هاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ هـ، ج ۲، ص ۹، ح ۱.

آفریدگار است، و فضیلت خلقی و رفتار نیک و انتظام زندگی افراد و اجتماعات بشری بر محور آن دور می‌زند، تقوا دارای مراتبی است که به اندازه توان و تلاش انسانها دست یافتنی است ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾^۱ با توجه به این که عصیان، نسیان و کفران در سیاق نفی قرار گرفته است از این روایت استفاده می‌شود تقوی طاعت خداوند بدون هیچ گونه عصیان، یاد خدا بدون هیچ فراموشی و شکر نعمت بدون هیچ گونه کفران بوده که این مرتبه عالی تقواست.

۲.۱.۲.۲ چگونگی آفرینش حوا و وجه نامگذاری ایشان

در مورد خلقت حوا سه دسته روایت از امامان معصوم (علیهم السلام) وارد شده است دسته اول: روایاتی که خلقت حوا را از کوچک‌ترین یا از پایین‌ترین استخوان پهلوی آدم می‌داند.^۲ دسته دوم: روایاتی که خلقت حوا را از دنده چپ آدم می‌داند. در روایتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در جواب فردی که می‌پرسد آیا آدم از حوا خلق شده یا حوا از آدم؟ می‌فرماید: حوا از آدم آفریده شده و اگر آدم از حوا آفریده شده بود، باید طلاق در دست زنان باشد نه مردان. سائل عرضه داشت: حوا از تمام آدم خلق شده یا از بعضی؟ حضرت فرمود: از بعضی آفریده شده و اگر از تمامش آفریده شده بود، باید قصاص در زنان همچون قصاص در مردان جایز باشد باز سؤال کرد: حوا، از ظاهر آدم خلق شده یا از باطنش؟ حضرت فرمود از باطنش و اگر از ظاهر او آفریده شده بود، باید زنان همچون مردان بدون پوشش باشند و به همین دلیل است که زنان باید پوشیده باشند باز سؤال کرد: از قسمت راست آفریده شده یا چپش؟ حضرت فرمود: از قسمت چپ آدم خلق شد و اگر از قسمت راست او آفریده شده بود باید زنان از نظر بهره ارث با مردان مساوی باشند به این سبب است که برای زنان یک سهم و برای مردان دو سهم قرار داده شده است و نیز گواهی دو زن مانند شهادت یک مرد قرار داده شده است. سائل عرض کرد: از کدام قسمت چپ آدم آفریده شده؟ حضرت فرمود: از گل زیادی دنده چپ.^۳ در روایتی هم به طور مطلق

۱. سوره تغابن آیه ۱۶.

۲. عن محمد بن عیسی عن [عیسی بن] عبد الله العلوی عن ابيه عن جده عن أمير المؤمنين (عليه السلام) قال خلقت حواء من قصيرا جنب آدم، و القصيرا هو الضلع الأصغر، و أبدل الله مكانه لحم، محمد بن مسعود عیاشی، کتاب التفسیر، تهران چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ هـ، ج ۱، ص: ۲۱۵، ح ۲

۳. فی کتاب علل الشرائع باسناده الی عبد الله بن یزید بن سلام انه سأل رسول الله (صلی الله علیه و آله) فقال: أخبرنی عن آدم خلق من حوا أم خلقت حوا من آدم؟ قال: بل حوا خلقت من آدم، و لو كان آدم خلق من حوا لكان الطلاق بيد النساء و لم يكن بيد الرجال، قال: فمن كله خلقت أو من بعضه؟ قال: بل من بعضه، و لو خلقت من كله لجاز القصاص فی النساء كما يجوز فی الرجال،

بیان شده، که خلقت حوا از پهلوی مرد بوده است بدون اینکه اشاره به پهلوی چپ یا راست کرده باشد.^۱ دسته سوم: روایاتی که خلقت حوا را از فزونی گل آدم دانسته است که خداوند آدم را از آب و گل آفرید و سپس حوا را از باقی مانده آن گل آفرید.^۲ در روایت دیگری امام باقر(علیه السلام) می‌فرماید: از گل اضافه آمده از دنده چپ آدم خلق شده است.^۳ و طبق روایتی دیگر از امام باقر (علیه السلام) خلقت حوا از یکی از دنده‌های آدم شدیداً تکذیب شده است و تصریح گردیده است که حوا از باقی مانده خاک آدم آفریده شده است.^۴ در این روایت آمده که راوی می‌گوید: من

از امام ابی‌جعفر (علیه السلام) پرسیدم: خدای عز و جل حوا را از چه آفرید؟ فرمود: مردم در این باره چه می‌گویند؟ عرضه داشتم: می‌گویند او را از دنده‌ای از دنده‌های آدم آفرید، فرمود: دروغ می‌گویند، مگر خدا عاجز بود که او را از غیر دنده آدم خلق کند؟ عرضه داشتم: فدایت شوم پس او را از چه آفرید؟ فرمود: پدرم از پدران بزرگوارش نقل کرده که گفتند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: خدای تبارک و تعالی قبضه‌ای (مشتی) از گل را قبضه کرد و آن را با دست راست خود مخلوط نمود (که البته هر دو دست او راست است) و آن گاه آدم را از آن گل آفرید و مقداری زیاد آمد حوا را از آن زیادی خلق کرد.

این فرموده امام باقر (علیه السلام): که مگر خدا عاجز بود که او را از غیر دنده آدم خلق کند؟ تا آخر روایت دلیل بر رد روایات دسته اول و دوم است. در روایت فوق به نظر می‌رسد امام قدرت خدا را به دست باری

قال: فمن ظاهره أو باطنه؟ قال: بل من باطنه و لو خلقت من ظاهره لانكشفت النساء كما ينكشف الرجال، فلذلك صار النساء مستترات، قال: فمن يمينه أو من شماله؟ قال: بل من شماله و لو خلقت من يمينه لكان حظ الأنثى مثل حظ الذكر من الميراث، فلذلك صار للأنثى سهم و للذكر سهمان، و شهادة امرأتين مثل شهادة رجل واحد، قال: فمن أين خلقت؟ قال من الطينة التي فضلت من ضلعه الأيسر، قال صدقت يا محمد. عبد علي بن محمد، عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ هـ، ج ۱، ص، ۴۳۴، ح ۱۴.

۱. و یاسناده عن أبيه عن أبائه قال خلقت حواء من جنب آدم و هو راقد. همان، ص، ۲۱۵، ح ۳.
۲. عن أبي علي الواسطي قال: قال أبو عبد الله (عليه السلام) إن الله خلق آدم من الماء و الطين فهمة ابن آدم في الماء و الطين، و إن الله خلق حواء من آدم فهمة النساء الرجال فحسونهن في البيوت. عیاشی، همان، ح ۴.
۳. فی العلل عنه (علیه السلام) خلق الله عز و جل آدم من طين و من فضله و بقیته خلقت حواء، و فی روایة أخرى خلقت من باطنه و من شماله و من الطينة التي فضلت من ضلعه الأيسر. ملا محسن فیض کاشانی، تفسیر الصافی، تهران، الصدر، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۴۱۴، ح ۸۷.

۴. عن عمرو بن أبي المقدم عن أبيه قال سألت أبا جعفر (عليه السلام) من أي شيء خلق الله حواء فقال: أي شيء يقولون هذا الخلق قلت: يقولون: إن الله خلقها من ضلع من أضلاع آدم، فقال: كذبوا أ كان الله يعجزه أن يخلقها من غير ضلعه فقلت: جعلت فداك يا ذ ابن رسول الله (صلى اله عليه وآله) من أي شيء خلقها فقال أخبرني أبي عن أبائه قال: قال رسول الله (صلى اله عليه وآله): إن الله تبارك و تعالی قبض قبضة من طين فخلطها بيمينه و كلتا يديه يمين فخلق منها آدم و فضلت فضلة من الطين فخلق منها حوا. عیاشی، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۶، ح ۷.

تعالی تعبیر کرده است، زیرا خدا دارای جسم نیست که دارای دست باشد آن هم دست راست که با آن مشتی از گل را بر داشته و آن را با دست راست خود مخلوط نموده و آدم را با آن آفریده باشد و از زیادی آن حوا را خلق کرده باشد.

با دقت در روایات نقل شده از معصومین (علیهم السلام) چند احتمال مطرح می شود، ۱- آیا خلقت زن و مرد از دو گوهر مستقل است و جنس هر کدام غیر از جنس دیگری است که هر کدام دارای آثار خاص باشد. ۲- هر دو از یک گوهر خلق شده‌اند و هیچ امتیازی بین آنها از لحاظ گوهر وجودی نیست مگر از فضایل اخلاقی که خود کسب کنند. ۳- مرد در اصل از یک گوهر خاص خلق شده سپس زن از زوائد تابع مرد و به طور طفیلی و فرع بر آن آفریده شده است. ۴- یا به عکس یعنی زن در اصل از یک گوهر خاص خلق شده سپس مرد از زوائد تابع زن به طور متفرع بر آن آفریده شده است. آنچه از ظاهر آیه و روایات دسته سوم استنباط می شود فرض دوم قابل قبول

است. بنابراین اولاً زن و مرد از یک گوهر آفریده شده‌اند و مبدأ قابلی آفرینش همه‌ی افراد یک چیز است. و ثانیاً اولین زن که همسر اولین مرد است هم از همان ذات و گوهر آفریده شده است. نه از گوهر دیگر و نه فرع بر مرد و زائد بر او و طفیلی بر وی. بنابراین روایاتی که خلقت حوا را از گل باقی مانده آدم می داند صحیح می باشد و مفسران امامیه هم این روایات را تأیید می کنند. با این روایات روایاتی که خلقت آدم را از دنده چپ می داند رد می شود، زیرا شبه‌ی اسرائیلی بودن نیز دارند مشابه آن در تعالیم تحریف شده‌ی عهد عتیق موجود است مثلاً در باب دوم از صفر پیدایش تورات آمده است: و خداوند، خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا به خفت و یکی از دنده‌هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد؛ و در قسمتی دیگر می خوانیم: و خداوند «دنده را که از آدم گرفته بود زن بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد؛ و در جای دیگر آمده است و آدم گفت: همانا این است استخوانی از استخوان‌هایم و گوشتی از گوشتم، از این سبب نسا نامیده شود، زیرا که از انسان گرفته شده است.^۱

اما برخی از مفسران روایات خلقت حوا را از دنده چپ آدم پذیرفته‌اند از جمله فیض کاشانی می گوید:

«یمین کنایه از عالم روحانی است که ملکوت است و شمال کنایه از عالم جسمانی است

که ملک است و قوام ملک بملکوت است و قوام جسم به روح و این دو جنبه در انسان به

منزله دست راست و چپند که ماده روحانی راست و ماده جسمانی چپ به شمار می آید و

۱. کتاب مقدس، ص ۳، صفر پیدایش

چون ساحت ربوبی از جنبه جسمانی منزّه است گفته‌اند هر دو دست خدا راست است و چون جنبه جسمانی و جهت حیوانی در زنان زیاده از مردان است و جنبه انسانی و روحانی در مردان غالب است خواسته‌اند ائمه معصومین به این حقیقت اشاره فرمایند لذا فرموده‌اند: حوا از دنده چپ آدم خلق شده و این کنایه است از بعضی شهوات که ناشی از غلبه جهت جسمانیت است که در مردان نیست و در زنان موجود است و این زیادی طینتی است که از باطن آدم استخراج شده است و ماده خلق حوا گردیده و همین سر نقصی است که در کالبد مردان است نسبت به زنان و ظاهر عنوان باطن است و جز اهل سرّ بر اسرار خلقت پی نمی‌برند و اینکه ائمه معصومان (علیهم السلام) در بعضی از روایات از این معنی تکذیب نموده‌اند مرادشان معنی ظاهری آن است که عامه فهمیده‌اند.^۱

این دلیل مرحوم فیض کاشانی (ره) صحیح نباشد زیرا قرآن مرد و زن را یک جنس می‌داند و شأن و مرتبه زن از نظر ارزشها و فضائل انسانی و الهی کمتر از مرد نیست. این اندیشه در آیات قرآن بارها تکرار شده. از جمله این عبارت: ﴿خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا﴾ برای شما از خودتان همسران بیافرید.

گذشته از نظر فیض کاشانی که روایات خلقت حوا از دنده‌ی چپ آدم را پذیرفته‌اند قائل به برتری مرد بر زن هستند و مرد را اصل و زن را فرع بر او می‌دانند، و در نتیجه هر گونه تسلط مرد بر زن و بهره‌کشی مرد از زن را مجاز می‌دانند. زیرا از جنس برتر است. یا معتقدند که فرق میان مرد و زن درست مانند فرق میان انسان و حیوان است! اما قرآن این اندیشه «نژادپرستی جنسی» را طرد کرده است. و به روشنی بیان داشته که این دیوارها و موانع در میان مردم همه ساختگی است و هیچگونه اعتباری ندارند.

روایاتی هم ذیل آیه شریفه در مورد علت نامگذاری حوا و نساء به این نامها آمده است؛ در روایتی امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «حوا، حوا نامیده شد چون از «حی» یعنی موجود زنده آفریده شد.»^۲ در روایت بعدی حضرت می‌فرماید: «وجه تسمیه نساء به این نام، به این دلیل بوده است که برای آدم مونس جز حوا

۱. فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، ص ۴۱۴.

۲. فی کتاب علل الشرائع باسناده الی علی بن ابی حمزة عن ابی بصیر عن ابی عبد الله (علیه السلام) قال: سمیت حوا حوا لأنها خلقت من حی، قال الله عز و جل: ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾. عروسی حویزی، پیشین، ج ۱، ص ۴۲۹، ح ۴.

بود.»^۱ این دو روایت از دو جهت وجه تسمیه همسر آدم را بیان داشته‌اند. یکی حی بودن و دیگری مونس بودن که تعابیر جالب و قابل درکی است.

۲.۱.۲.۳ چگونگی گسترش فرزندان آدم (ع)

روایات مربوط به چگونگی تکثیر نسل فرزندان حضرت آدم (علیه السلام) که در تفسیر و تبیین جمله (بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً) بیان شده است، به دو دسته قابل تقسیم می‌باشند که در این قسمت مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۱- ازدواج فرزندان آدم با یکدیگر در نسل اول بر پایه‌ی این دسته از روایات، خداوند فرزندان آدم را به ازدواج یکدیگر در آورده است و در ابتدا این گونه ازدواج حلال بوده و سپس حرام شده است.^۲

و در روایتی هم امام صادق (علیه السلام) پس از تقبیح عمل مجوسی‌ها در ازدواج خواهر و برادر می‌فرماید: برخی افراد برای توجیه عمل مجوس به ازدواج فرزندان آدم (علیه السلام) استدلال نموده‌اند در حالی که ازدواج ایشان با یکدیگر حلیت عمل مجوس را ثابت نمی‌کند.^۳ و روایتی به همین مضمون با مختصر تفاوتی از امام

۱. فی کتاب علل الشرائع باسناده الی عبد الحمید بن ابی الدیلم عن ابی عبد الله (علیه السلام) فی حدیث طویل قال: سمی النساء نساءً لانه لم یکن لآدم (علیه السلام) انس غیر حواء. همان، ص ۴۳۰، ح ۷.

۲. و فی قرب الاسناد عن الرضا (علیه السلام) حملت حواء هابیل و اختاً له فی بطن ثم حملت فی البطن الثانی قابیل و اختاً له فی بطن فتزوج هابیل التی مع قابیل التی مع هابیل ثم حدث التحريم بعد ذلك. فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، ص ۴۱۷، ح ۱۹. عروسی حویزی، پیشین، ج ۱، ص ۴۳۵.

۳. و عنه: عن أبيه، قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن الحسين بن الحسن بن أبان، عن محمد ابن أورمة، عن النوفلي، عن علي بن داود اليعقوبي، عن الحسن بن مقاتل، عن سمع زرارة، يقول: سئل أبو عبد الله (علیه السلام) عن بدء النسل من آدم كيف كان؟ و عن بدء النسل من ذرية آدم، فإن أناساً من عندنا يقولون: إن الله تبارك و تعالی أوحى إلى آدم أن يزوج بناته ببنيه، و إن هذا الخلق كله أصله من الإخوة و الأخوات؟! فقال أبو عبد الله (علیه السلام): «تعالی الله عن ذلك علواً كبيراً! يقول من قال هذا: بأن الله جل و عز خلق صفة خلقه و أحباءه و أنبياءه و رسله و المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات من حرام، و لم یکن له من القدرة أن یخلقهم من حلال، و قد أخذ ميثاقهم على الحلال الطهر الطاهر الطيب. فو الله لقد نبئت أن بعض البهائم تنكرت له اخته، فلما نزا عليها و نزل، كشف له عنها، فلما علم أنها أخته، أخرج غرموله، ثم قبض عليه بأسنانه حتى قطعته فخر ميتاً، و آخر تنكرت له امه ففعل هذا بعينه، فكيف الإنسان فی انسيته و فضله و علمه؟! غير أن جيلاً من هذا الخلق الذى ترون رغبوا عن علم أهل بيوتات أنبيائهم، و أخذوا من حيث لم يؤمروا بأخذه، فصاروا إلى ما قد ترون من الضلالة و الجهل بالعلم كيف كانت الأشياء الماضية من بدء أن خلق الله ما خلق و ما هو كائن أبداً».

ثم قال: «ويوح هؤلاء، أين هم عما لم يختلف فيه فقهاء أهل الحجاز، و لا فقهاء أهل العراق، فإن الله عز و جل أمر القلم فجرى على اللوح المحفوظ بما هو كائن إلى يوم القيامة قبل خلق آدم بألفى عام، و إن كتب الله كلها فيما جرى فيه القلم، فى كلها تحريم الأخوات على الإخوة مع ما حرم، هذا و نحن قد نرى منها هذه الكتب الأربعة المشهورة فى هذا العالم: التوراة، و الإنجيل، و الزبور، و

سجاد (علیه السلام) نقل شده است.^۱ از این روایات نتیجه گرفته می‌شود که ازدواج بین فرزندان آدم در اول به دلیل ضرورت حلال بوده است و سپس حرام شده است؛ فرزندان آدم، بیش از یک پسر و یک دختر بوده‌اند؛ یعنی در هر بطنی یک برادر و یک خواهر به دنیا می‌آمدند، چنانکه بعضی از روایات به آن تصریح کرده‌اند؛ و برادر و خواهر بطن اول، با برادر و خواهر بطن دوم ازدواج می‌کردند؛ قهراً ازدواج برادر و خواهر، اولین عقد، صورت پذیرفته است و بقیه، در طبقه سوم، پسر عموها، پسر عمه‌ها و دختر عمه‌ها و پسر دایی‌ها و پسرخاله‌ها و دخترخاله‌های یکدیگر بودند که ازدواج بین آنها مشکلی نداشت. به همین دلیل مجوس اگر ازدواج خواهر و برادر را جایز بدانند، نمی‌توانند برای توجیه عمل خود به ازدواج فرزندان آدم استدلال می‌کنند، زیرا زناشویی خواهر و برادر در عصر فرزندان اولیه آدم و پیش از تحریم این عمل صورت پذیرفته است، ولی کار مجوسی‌ها پس از تحریم انجام می‌شود.

علامه طباطبایی (ره) درستی این عمل در آن روز و نادرستیش در امروز را حکم خدا می‌داند که چنین جاری شده، همانطور که خدای تعالی همسر آدم را از خود او خلق کرد، در عین حال که او را بر وی حلال نمود، پس این حکم شریعت آن روز فرزندان آدم و خاص آنان بوده و بعدها خدای تعالی آن را حرام کرد.^۲

علامه (ره) در تأیید این دسته از روایات می‌فرماید:

«و اما اینکه چنین ازدواجی در اسلام حرام است و بطوری که حکایت شده در سایر شرایع

نیز حرام و ممنوع بوده ضرری به این نظریه نمی‌زند، برای اینکه تحریم حکمی است

القرآن، أنزلها الله من اللوح المحفوظ على رسله (صلوات الله عليهم أجمعين)، منها: التوراة على موسى، و الزبور على داود، و الإنجيل على عيسى، و الفرقان على محمد (صلى الله عليه و آله و على النبيين) ليس فيها تحليل شيء من ذلك. حقا أقول: ما أراد من يقول هذا و شبهه إلا تقوية حجج المجوس، فما لهم قاتلهم الله؟!» ثم أنشأ يحدثنا كيف كان بدء النسل من آدم، و كيف كان بدء النسل من ذريته، فقال: «إن آدم (صلوات الله عليه) ولد له سبعون بطناً، في كل بطن غلام و جارية، إلى أن قتل هابيل، فلما قتل قابيل هابيل، جزع آدم (عليه السلام) على هابيل جزعا شديدا قطعاه عن إتيان النساء، فبقى لا يستطيع أن يغشى حواء خمس مائة عام ثم تجلى ما به من الجزع عليه فغشى حواء، فوهب الله له شيئا وحده ليس معه ثان، و اسم شيث هبة الله، و هو أول من أوصى إليه من الآدميين في الأرض، ثم ولد له من بعد شيث يافت ليس معه ثان، فلما أدركا و أراد الله عز و جل أن يبلغ بالنسل ما ترون، و أن يكون ما قد جرى به القلم من تحریم ما حرم الله عز و جل من الأخوات على الإخوة، أنزل الله بعد العصر في يوم الخميس حوراء من الجنة اسمها بركة، فأمر الله عز و جل آدم أن يزوجهما من شيث، فزوجها منه، ثم نزل بعد العصر من الغد حوراء من الجنة اسمها نزلة، فأمر الله عز و جل آدم أن يزوجهما من يافت، فزوجها منه، فولد لشيث غلام، و ولد ليافت جارية، فأمر الله عز و جل آدم (عليه السلام) حين أدركا أن يزوج بنت يافت من ابن شيث، ففعل فولد الصفوة من النبيين و المرسلين من نسلهما، و معاذ الله أن يكون ذلك على ما قالوا من الإخوة و الأخوات. بحراني، پیشین، ج ۲، ص ۱۲، ح ۱۲.

۱. عروسی حویز، پیشین، ج ۱، ص ۶۳، ح ۲۰.

۲. طباطبایی، پیشین، ج ۴، ص ۱۴۵.

تشریحی، که تابع مصالح و مفاسد است، نه حکمی تکوینی و غیرقابل تغییر، و زمام تشریح هم به دست خدای سبحان است، او هر چه بخواهد می‌کند و هر حکمی بخواهد می‌راند، چه مانعی دارد که یک عمل را در روزی و روزگاری جایز و مباح کند، و در روزگاری دیگر حرام نماید، در روزی که جز تجویزش چاره‌ای نیست تجویز کند و در روزگاری دیگر که این ضرورت در کار نیست تحریم کند، ازدواج خواهر و برادر را در روزگاری که تجویزش باعث شیوع فحشا و جریحه‌دار شدن عفت عمومی نمی‌شود تجویز کند و در روزگاری دیگر که باعث این محذور می‌شود تحریم کند»^۱.

علامه مجلسی می‌گوید:

«روایات ازدواج خواهر و برادر درباره‌ی نسلی است و روایت ازدواج فرزندان آدم با حوریان بهشتی درباره‌ی نسل دیگر است. انسان‌های عادی، نتیجه ازدواج خواهر و برادری‌اند و انبیا و اصفیا و مرسلین، محصول ازدواج با حوریان بهشتی‌اند»^۲.

به نظر می‌رسد این گونه جمع بین روایات مورد بحث جمع تبرعی است نه جمع عرفی و شاهدی از وحی و سنت قطعی یافت نمی‌شود.

در روایت دیگری از امام صادق(علیه السلام) سؤال شد چگونه نسل فرزندان آدم آغاز شد؟ نزد ما کسانی هستند که می‌گویند: خدای متعال به حضرت آدم (علیه السلام) وحی کرد که دخترانش را به کابین پسران خود در آورد آیا این باور درست است؟ حضرت فرمود: خداوند از این گفتار منزّه است. آنان که بر این اعتقادند در واقع بر این باورند که خداوند آفرینش دوستان و پیامبران و زنان و مردان مؤمن را از حرام اختیار نموده و قدرت نداشت که آنها را از حلال بیافریند در حالی که پیمان بسته که خلق را از راه حلال پدید آورد.^۳

۱. طباطبایی، پیشین. ج ۴، ص ۱۴۵.

۲. محمد تقی مجلسی، *روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه*، تحقیق: موسوی الاشتهاردی، قم، بنیاد فرهنگی اسلامی ۱۳۹۶ ق، ج ۸، ص ۷۸.

۳. فی العلل عن الصادق (علیه السلام) أنه سئل عن بدو النسل من ذریة آدم و قيل له ان عندنا اناساً یقولون ان الله تعالی أوحى إلى آدم أن یزوج بناته من بنیه و أن هذا الخلق أصله كله من الاخوة و الأخوات فقال سبحان الله و تعالی عن ذلك علواً کبیراً یقول من یقول هذا ان الله عز و جل جعل أصل صفوة خلقه و أحبائه و أنبیائه و رسله و المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات من حرام و لم یکن له من القدرة ما یخلقهم من الحلال و قد أخذ میناقهم علی الحلال و الطهر الطاهر الطیب و الله لقد نبئت أن بعض البهائم تنكرت له أخته فلما نزل علیها و نزل كشف له عنها و علم أنها أخته أخرج عزموله ثم قبض علیه بأسانه ثم قلعه ثم خر میتاً. همان، ص، ۴۱۵، ج ۱۰.

با توجه به مفهوم ظاهر آیه شریفه و دلایل مطرح شده نمی توان به این روایات استناد کرد.

۲- ازدواج فرزندان آدم با جن و حور: این دسته از روایات ازدواج فرزندان آدم را با حوریه و اجنه می دانند. و بیان می دارند، هر چه از جمال و زیبایی هست از سوی حوریه، و هر چه از حلم و بردباریست، از ناحیه ی آدم است و هر چه زشتی، بد اخلاقی و کینه است از ناحیه ی جن می باشد.^۱ روایت دیگری به همین مضمون با مختصر تفاوتی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است.^۲ این روایات با دو دلیل رد می شوند. دلیل اول: احتمال ازدواج فرزندان حضرت آدم با حوری و اجنه خلاف ظاهر آیه شریفه مورد بحث است.

در این رابطه علامه طباطبایی (ره) می فرماید:

«از ظاهر اطلاق آیه شریفه زیر که می فرماید: ﴿وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً...﴾ بر می آید که در انتشار نسل بشر غیر از آدم کسی نبوده است و نسل موجود بشر منتهی به این دو تن بوده و بس، نه هیچ زنی از غیر بشر دخالت داشته، و نه هیچ مردی، چون قرآن کریم در انتشار این نسل تنها آدم و حوا را مبدأ دانسته، و اگر غیر از آدم و حوا مردی یا زنی از غیر بشر نیز دخالت می داشت، می فرمود: (و بَثَّ مِنْهُمَا وَ مِنْ غَيْرِهِمَا)، و یا عبارتی دیگر نظیر این را می آورد تا بفهماند که غیر از آدم و حوا موجودی دیگر نیز دخالت داشته و معلوم است که منحصر بودن آدم و حوا در مبدئیت انتشار نسل، اقتضا می کند که در طبقه دوم ازدواج بین خواهر و برادر صورت گرفته باشد.»

علامه در این بیان با استناد به ظاهر آیه شریفه روایات دسته دوم را رد می کند. بنابراین اگر بنا باشد که در احادیث متعارض آنچه موافق ظاهر قرآن است ترجیح داده شود باید احادیث دسته اول ترجیح داده شود زیرا موافق آیه فوق است.

۱. عن أبي بكر الحضرمي عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: إن آدم ولد أربعة ذكور فأهبط الله إليهم أربعة من الحور العين، فزوج كل واحد منهم واحدة فتوالدوا ثم إن الله رفعهن و زوج هؤلاء الأربعة أربعة من الجن، فصار النسل فيهم فما كان من حلم فمن آدم، و ما كان من جمال من قبائل الحور العين، و ما كان من قبح أو سوء خلق فمن الجن. عياشي، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۵، ح ۵.

۲. عن أبي بكر الحضرمي عن أبي جعفر (عليه السلام) قال قال لي: ما يقول الناس في تزويج آدم ولده قال قلت: يقولون: إن حواء كانت تلد لآدم في كل بطن غلاما و جارية فتزوج الغلام الجارية التي من البطن الآخر الثاني، و تزوج الجارية الغلام الذي من البطن الآخر الثاني حتى توالدوا، فقال أبو جعفر (عليه السلام) : ليس هذا كذلك يحجكم المجوس، و لكنه لما ولد آدم هبة الله و كبر سأل الله أن يزوجه، فأنزل الله له حوراء من الجنة فزوجها إياه، فولدت له أربعة بنين، ثم ولد لآدم ابن آخر، فلما كبر أمره فتزوج إلى الجن، فولد له أربع بنات، فتزوج بنو هذا بنات هذا، فما كان من جمال فمن قبل الحور العين و ما كان من حلم فمن قبل آدم، و ما كان من حقد فمن قبل الجن، فلما توالدوا سعد الحوراء إلى السماء همان، ص ۲۱۶، ح ۶.

دلیل دوم: دشوار بودن ازدواج فرشتگان و حورالعین با بشر مادی

آیت الله جوادی آملی می فرماید:

«در محدوده داخلی این روایات، استبعاد راه دارد: آیا حور العین که موجودی بهشتی و اخروی است، می تواند به جهان مادی دنیا بیاید و با بشر در آمیزد؟ در مورد جنیان این استبعاد کمتر است زیرا آنها نیز مادی اند و در دنیا زندگی می کنند، اما ازدواج فرشتگان و حور العین با بشر مادی بسیار دشوار است و همین استبعاد، ظهور آن روایت را تضعیف می کند.»^۱

۲.۱.۲.۴ لزوم اهتمام و توجه به خویشاوندان

مراد از ارحام در برخی از روایات معصومان خویشاوندان هستند، که امر به پیوند با آن ها شده است.^۲ در روایتی از امام رضا (علیه السلام) نقل شده کسی که قطع رحم کند تقوا ندارد.^۳ مراد از ارحام در این روایت نسبت فامیلی است.

در تعدادی از روایات هم به برخی از مصادیق تقوا نسبت به ارحام اشاره شده است. از جمله اینکه در روایتی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) ضمن سفارش به ارتباط با خویشاوندان به استناد آیه مورد بحث، سلام کردن از مصادیق حداقلی برای صله رحم بر شمرده شده است.^۴

در روایت دیگری از امیرالمؤمنین (علیه السلام) به حفظ حرمت خویشاوندان سفارش شده که به هنگام غضب به ارحام به آنها نزدیک شده و تماس برقرار کنید که این امر سبب آرامش و فرونشاندن خشم می شود، چرا که صله رحم به عرش آویخته است و با صدای بلند و رسا ندا سر می دهد که پروردگارا در ارتباط باش با آن کسی که با من در ارتباط است و قطع کن با کسی که با من قطع ارتباط کرده است. و سپس امام بخشی از آیه

۱. جوادی آملی، پیشین ج ۱۷، ص ۲۰۰.

۲. الحسین بن سعید: عن محمد بن ابی عمیر، عن جمیل بن دراج، قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن قول الله تبارك و تعالی وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ. قال: هي أرحام الناس، إن الله أمر بصلتها و عظمها، ألا ترى أنه جعلها معه؟! بحرانی، پیشین. ج ۲، ص ۱۴، ح ۴.

۳. و فی العیون عنه (علیه السلام) ان الله أمر بثلاثة مقرون بها ثلاثة إلى قوله و أمر باتقاء الله و صلة الرحم فمن لم یصل رحمه لم یتق الله. فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، ص ۴۱۹، ح ۲۴.

۴. و عنه: یاسناده عن القاسم بن یحیی، عن جده الحسن بن راشد، عن ابی بصیر، عن ابی عبد الله (علیه السلام)، قال: قال امیر المؤمنین (علیه السلام): صلوا أرحامکم و لو بالتسلیم، یقول الله تبارک و تعالی: ﴿وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَیْكُمْ رَقِیبًا﴾. بحرانی، پیشین. ج ۲، ص ۱۴، ح ۲.

﴿وَأَتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ﴾ را تلاوت کردند و سپس فرمودند هر یک از شما اگر خشمگین شد و ایستاده بود، فوراً بنشیند، چرا که در این صورت گناه و پلیدی شیطان از بین می‌رود.^۱ هم چنین ابن عباس از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل کرده که صله رحم در زندگی دنیا برای شما پایدارتر و در آخرت برای شما بهتر است.^۲

این روایات همگی بیانگر اهمیت صله رحم می‌باشد. و یادآور می‌شود خویشاوندی از مناسب‌ترین زمینه‌ها و عوامل آشتی و دوستی بین افراد است از این رو، نتایجی که عمل خیر در بین خویشاوندان می‌بخشد، شدیدتر است از نتایجی که همین خیر و احسان در بیگانگان دارد. و هم چنین اثر منفی که بدرفتاری در میان خویشاوندان به جا می‌گذارد بسیار قوی‌تر است از آثار شومی که اینگونه رفتارها در بین بیگانگان دارد. در اینجا معنای کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) روشن‌تر می‌شود که فرمود: هر گاه یکی از شما نسبت به فردی از ارحام خویش خشمگین شد به او نزدیک شود. زیرا نزدیک شدن به خویشاوند، از طرفی رعایت کردن خویشاوندی است و از طرف دیگر پشتیبانی از او است که همین دو جهت بیانگر این است که طرف مقابل رحم او است و باعث می‌شود که رعایت حال رحم را بکند. همچنین معنای جمله دیگر که در آخر حدیث آمده فرموده بود: و هر شخصی در حال ایستاده دچار خشم گردید فوراً به زمین بچسبد (بنشیند) ... چرا که آن حالت خشم، اگر از هوای نفس سرچشمه بگیرد و نه از ناحیه خدا در حقیقت شیطان نفس را غافل‌گیر کرده است. و در چنین وضعی اگر تغییر حالتی به خود بدهد مثلاً اگر در حال قیام است بنشیند، نفس خویش را از آن حالتی که در آن بود به سوی حالت دیگر می‌برد. به این معنا که امکان آن دارد که نفس هم از آن اسباب و همی به سوی سبب جدیدی روی آورد، در نتیجه از آن دلایلی که باعث خشم او بودند، غفلت کند، چون علاقه نفس آدمی به رحمت، بر اساس فطرت، بیش از غضب است.^۳

علامه طباطبایی (ره) می‌فرماید:

۱. العیاشی: عن الأصبع بن نباتة، قال: سمعت أمير المؤمنين (عليه السلام) يقول: «إن أحدكم ليغضب فما يرضى حتى يدخل به النار، فأیما رجل منكم غضب علی ذی رحمه فليدن منه، فإن الرحم إذا مسها الرحم استقرت، و إنها متعلقة بالعرش، تنتقض انتقاض الحديد، فتنادی: اللهم صل من وصلنی، و اقطع من قطعنی، و ذلك قول الله فی كتابه: ﴿وَأَتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا رَحِيمًا﴾ و ایما رجل غضب و هو قائم فليزلم الأرض من فوره، فإنه يذهب رجز الشيطان. بحرانی، همان، ص ۱۵، ح ۵.
۲. و أخرج عبد بن حميد عن عكرمة فی قوله الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ قَالَ قال ابن عباس قال رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول الله تعالى صلوا أرحامكم فانه أبقى لكم فی الحياة الدنيا و خير لكم فی آخرتكم. سیوطی جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجف، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص، ۱۱۶، ح ۱۶.
۳. طباطبایی، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۸.

«مفهوم واژه رحم عبارت از آن جهت وحدتی است که به خاطر تولد از یک پدر و مادر و یا یکی از آن دو در بین اشخاص بر قرار می‌شود، این یک امر اعتباری و خیالی نیست، بلکه حقیقتی است جاری در بین خویشاوندان، و آثار حقیقی در خلقت و در خوی آنان دارد، و نیز در جسم و در روحشان موجود است که آن را منکر شد، هر چند که گاهی عواملی دیگر با آن یافت می‌شود که اثری مخالف دارد و اثر خویشاوندی را ضعیف و یا خنثی می‌کند تا جایی که ملحق به عدم شود ولی با آن عوامل نیز به کلی از بین نمی‌رود.»^۱

۲.۱.۳ مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی

با بررسی روایات این بخش روشن شد، آن دسته از روایات که خلقت حضرت حوا را از دنده چپ حضرت آدم (علیه السلام) دانسته بود با ظاهر آیه هماهنگی ندارد، همچنین با این دسته از روایات دیگر که خلقت حوا را از گل دانسته است طرد می‌شود. و شبهه اسرائیلی بودن نیز دارد.

علامه طباطبایی در این رابطه می‌فرماید:

«در برخی روایات آمده که حوا از دنده حضرت آدم (علیه السلام) خلق شده، از خود آیه

استفاده نمی‌شود، و در آیه، چیزی که بر آن دلالت کند وجود ندارد»^۲.

اما دسته دوم از روایات که خلقت حضرت آدم و حوا را از گل می‌داند با آیه هماهنگ است.

برخی از روایات به ازدواج فرزندان حضرت آدم (علیه السلام) در نسل اول با همدیگر اشاره دارند. این

روایات با ظاهر این قسمت از آیه ﴿بِثِّ مِنْهُمَا﴾ موافق است و به تبیین و توضیح آیه پرداخته است، مفسران

امامیه هم این دسته روایات را تأیید می‌کنند و بر این عقیده‌اند که این عمل ابتدا حلال بوده و سپس حرام شده.^۳

که در قسمت مفاد روایی به آن پرداخته شد.

روایاتی که ازدواج فرزندان آدم را با حوریه و اجنه می‌دانند خلاف ظاهر آیه است و با روایات دسته اول

هم در تعارض است.

۱. همان، ص ۱۳۹.

۲. طباطبایی، پیشین، ج ۴، ص ۱۳۶.

۳. جوادی آملی، پیشین، ج ۱۷، ص ۱۹۲.

علامه طباطبایی (ره) در این رابطه می‌فرماید:

«مطلبی که در این روایات آمده موافق با ظاهر قرآن کریم و هم موافق با اعتبار عقلی است، ولی در این میان روایات دیگری است که معارض با آن است و دلالت دارد بر اینکه اولاً آدم با افرادی از جن و حور که برایشان نازل شدند ازدواج کردند، (و این روایات با اعتبار عقلی درست در نمی‌آید، زیرا خلقت جن و حوریان بهشتی مادی نیست و غیر مادی نمی‌تواند فرزند مادی بزیاید).»^۱

بنابراین با توجه به دلایل یاد شده روایاتی که ناظر بر ازدواج فرزندان آدم با جنیان می‌باشد طرد می‌شود. روایاتی که در مورد این بخش آیه (وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْأَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ) نقل شده است توضیح بیشتری در رابطه با آیه داده است، و ضمن تأکید بر اهمیت ارتباط با خویشاوندان آثار و برخی از مصادیق آن را نیز تبیین نموده است.

۲.۲ تفسیر آیات ۲-۶ (رعایت حقوق یتیمان و تعدد زوجات)

آیات

﴿وَءَاتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَ لَا تَبَدَّلُوا الْخَيْرَ بِالْطَّيِّبِ وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا﴾ (۲) وَ إِن خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ فَإِن خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا (۳) وَ ءَاتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيًّا (۴) وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَ ارزُقُوهُمْ فِيهَا وَ اكْسُوهُمْ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۵) وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنِ ءَانَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَ لَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَ بِدَارًا أَن يَكْبَرُوا وَ مَن كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا (۶) ﴿

ترجمه آیات

و اموال یتیمان را (هنگامی که به حد رشد رسیدند) به آنها بدهید! و اموال بد (خود) را، با اموال خوب

۱. طباطبایی، پیشین، ج ۴، ص ۱۴۷.

(آنها) عوض نکنید! و اموال آنان را همراه اموال خودتان (با مخلوط کردن یا تبدیل نمودن) نخورید، زیرا این گناه بزرگی است! (۲) و اگر می‌ترسید که (بهنگام ازدواج با دختران یتیم)، عدالت را رعایت نکنید، (از ازدواج با آنان، چشم‌پوشی کنید و) با زنان پاک (دیگر) ازدواج نمائید، دو یا سه یا چهار همسر و اگر می‌ترسید عدالت را (درباره همسران متعدد) رعایت نکنید، تنها یک همسر بگیرید، و یا از زنانی که مالک آنهائید استفاده کنید، این کار، از ظلم و ستم بهتر جلوگیری می‌کند. (۳) و مهر زنان را (بطور کامل) بعنوان یک بدهی (یا عطیه)، به آنان پردازید! (ولی) اگر آنها چیزی از آن را با رضایت خاطر به شما ببخشند، حلال و گوارا مصرف کنید! (۴) اموال خود را، که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده، به دست سفیهان نسپارید و از آن، به آنها روزی دهید! و لباس بر آنان بپوشانید و با آنها سخن شایسته بگویید! (۵) و یتیمان را چون به حد بلوغ برسند، بیازمایید! اگر در آنها رشد (کافی) یافتید، اموالشان را به آنها بدهید! و پیش از آنکه بزرگ شوند، اموالشان را از روی اسراف نخورید! هر کس که بی‌نیاز است، (از برداشت حق الزحمه) خودداری کند و آن کس که نیازمند است، به طور شایسته (و مطابق زحمتی که می‌کشد)، از آن بخورد. و هنگامی که اموالشان را به آنها بازمی‌گردانید، شاهد بگیرید! اگر چه خداوند برای محاسبه کافی است. (۶)

اشاره

این آیات در حقیقت زمینه‌سازی برای بیان احکام ارث و احکام ازدواج است و این دو موضوع بیشترین تأثیر را در شکل‌گیری جوامع انسانی و بقای آن دارد، زیرا احکام ازدواج مبین نظام خانواده، تولید مثل و تداوم نسل‌اند که اجزاء شکل دهنده جامعه‌اند و احکام ارث بیانگر توزیع بخشی از ثروت است که بنیان و بقای جامعه بدان وابسته است. از خطوط اصلی اسلام رعایت مسائل حقوقی، عاطفی و امور شخصی یتیمان است. بر همین اساس این آیات روش جاهلی در سودجویی از یتیمان، محروم کردن آنان از ارث، تهاجم به مال یتیم و اتلاف آن و سو استفاده از آن را باطل دانسته و همه، اعم از اولیا و اوصیای یتیم و دیگران را از خوردن مال یتیم و خیانت در پرداخت آن نهی می‌کند.

۲.۲.۱ مفاد ظاهری

مفردات

حوباً به معنای «گناه»^۱، به زمین نا امن نیز اطلاق می‌شود.^۲

تقسطوا این واژه از قسط (بکسر-ق) به معنای «عدالت» و آن از مصدری است که وصف واقع می‌شوند مثل عدل و معنای «سهم» را هم در بر دارد و وصف آن چیزی است که به چند قسمت می‌شود و «قسط» (بفتح-ق) به معنای «ستم» است.^۳ در آیه مذکور از ماده قسط است.

تعولوا: از «عول» به معنای «جور و میل از حق»^۴

نحله: «نَحْلَةٌ» و «نِحْلَةٌ» به معنای «بخشش رایگان» است و آنچه با محاکمه گرفته می‌شود نَحْلَه نیست. این واژه از «نحل» به معنای «زنبور عسل» گرفته شده است، زیرا بخشش رایگان کاری شبیه عسل دادن زنبور است. ممکن است «نَحْلَةٌ» را اصل بدانیم و بگوییم «نحل» (زنبور عسل) به لحاظ کارش به این اسم خوانده شده است.^۵

هنیئاً: «هنیء» صفت مشبّهه و به معنای «گواراست»؛ یعنی چیزی که سختی و مشقت در آن نیست و پیامد ناگوار ندارد. اصل کاربرد آن در مواد خوراکی و غذایی بوده است؛ ولی در قرآن برای خوراکی و نوشیدنی نیز به کار رفته است.^۶

مریئاً: اصل ریشه «مرء» به معنای «گوارا بودن» است. به مجرای ورودی دستگاه گوارش نیز به جهت سهولت عبور غذا از آن، «مری» گویند.^۷

۲.۲.۱.۱ پرهیز از تعدی به اموال یتیمان (آیه ۲)

در برخی تفاسیر امامیه ذیل این گروه از آیات چنین آمده است در هر اجتماعی بر اثر حوادث گوناگون پدرانی از

۱. راغب اصفهانی، ص ۶۳، «ذیل ماده حوب».

۲. ابن منظور، ج ۱، ص ۳۳۷، «ذیل ماده حوب».

۳. همان، ج ۷، ص ۳۷۸، «ذیل ماده قسط».

۴. فراهیدی، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۸، «ذیل ماده عول».

۵. راغب اصفهانی، ص ۷۹۵، «ذیل ماده نحل».

۶. همان، ص ۸۴۶، «ذیل ماده هنیء».

۷. فراهیدی، ج ۸، ص ۲۹۹، «ذیل ماده مرء».

دنیا می‌روند و فرزندان خردسالی از آنها باقی می‌مانند که تعداد آنها در جوامع ناسالم که گرفتار جنگ‌های داخلی هستند، مانند جامعه عرب در زمان جاهلیت بسیار زیادتر است، که باید از طرف حکومت اسلامی و فرد فرد مسلمانان، تحت حمایت قرار گیرند. در این آیه سه دستور مهم در باره اموال یتیمان داده شده است.

۱- ﴿وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ﴾ و جوب باز گرداندن اموال یتیمان به آنان یعنی تصرف در مال یتیم تنها به عنوان امین و ناظر و وکیل است نه به عنوان یک مالک.

۲- ﴿وَلَا تَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ﴾ حرمت داد و ستد یا تعویض مال خوب و مرغوب یتیم با مال بد و نامرغوب خود و در نتیجه تبدیل مال حلال به مال یتیم که برای تبدیل کننده حرام است.

۳- ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ﴾ حرمت تعدی در مصرف، این گونه که مال یتیمان را ضمیمه مال خود و سپس در مجموع آن تصرف کند علت این سه حکم در ﴿إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا﴾ آمده است انواع تصرفات ناروا در اموال یتیمان به همین سه قسم باز می‌گردد.

با بیان حرمت احکام سه گانه تصرف در مال یتیم، زمینه آیه بعدی فراهم می‌شود، چون عده‌ای به طمع اموال یتیمان با آنان یا مادران بیوه آنان ازدواج می‌کردند تا در مالشان نابجا تصرف کنند.^۱

۲.۲.۱.۲ رعایت عدالت در مورد همسران

در جاهلیت عرب به خاطر اینکه مرتب در جنگ و خونریزی و غارت و ترور بودند. و همیشه ادامه داشت، یتیم زیاد می‌شد، بزرگان عرب دختران پدر مرده را می‌گرفتند و اموال آنها را با اموال خود مخلوط نموده و می‌خوردند و در این عمل نه تنها رعایت عدالت را نمی‌کردند بلکه بعد از تمام شدن اموالشان آنان را طلاق می‌دادند و گرسنه و برهنه رهانشان می‌کردند در حالی که آن یتیم‌ها نه خانه‌ای داشتند که در آن سکنی گزینند و نه رزقی که از آن ارتزاق نمایند و نه همسری که از عرض آنان حمایت کند، و نه کسی که رغبت به ازدواج با آنان نماید تا بدین وسیله مخارجشان را بپردازد. اینجا است که قرآن کریم در این آیه با شدیدترین لحن از این عادت زشت و خبیث و از این ظلم فاحش نهی فرمود و در قسمت اول آیه اشاره به یکی دیگر از حقوق ایتم می‌شود و آن اینکه: اگر می‌ترسید به هنگام ازدواج با دختران یتیم رعایت حق و عدالت را در باره حقوق زوجیت و اموال آنان ننمائید از ازدواج با آنها چشم‌پوشید و به سراغ زنان دیگر بروید قسمت دوم آیه در صورت توان بر

۱. مکارم شیرازی و همکاران، پیشین، ج ۳، ص ۲۵۰. جوادی آملی، پیشین، ج ۱۷، ص ۲۱۷.

قراری عدالت بین آنها اجازه ازدواج دائمی با دو یا سه یا چهار زن را می‌دهد، سپس بلافاصله می‌فرماید: این در صورت حفظ عدالت کامل است، اما اگر نمی‌توانید عدالت را رعایت کنید به همان یک همسر اکتفاء نمائید تا از ظلم و ستم بر دیگران درامان باشید. در تفاسیر بیان شده که رعایت عدالت و رفتار یکسان با همسران در امور مادی و حقوق همسری، مانند تأمین هزینه زندگی، مسکن و پوشاک و امور زناشویی مورد تکلیف است، ولی محبت قلبی چون در اختیار انسان نیست تکلیفی هم ندارد. و عدالت در محبت‌های قلبی خارج از قدرت انسان است به همین دلیل رعایت این نوع عدالت را خداوند واجب نشمرده است.^۱

بنابراین محبت‌های درونی مادامی که موجب ترجیح بعضی از همسران بر بعضی دیگر از جنبه‌های عملی نشود ممنوع نیست، آنچه مرد موظف به آن است رعایت عدالت در جنبه‌های عملی و خارجی است. قسمت سوم آیه این است بجای انتخاب همسر دوم از کنیزی که مال شما است استفاده کنید زیرا شرایط آنها سبک‌تر است (اگر چه آنها نیز باید از حقوق حقه خود برخوردار باشند).

از آنجا که قرآن کتاب هدایت و تربیت است قوانین جامعه را با احکام اخلاقی هماهنگ کرده می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ أَذُنِي أَلَّا تَعُولُوا﴾ این نزدیکتر [به عدالت] و ترک ظلم است.^۲

۲.۲.۱.۳ مهریه، عطیه‌ای الهی

در آیه گذشته به رعایت حقوق یتیمان توصیه شد. و برخی از احکام ازدواج بیان گردید. در این آیه به حقوق زنان سفارش می‌کند، چون یتیمان و زنان در جاهلیت به شدت مظلوم بودند. آوردن حکم نکاح میان این دو توصیه نیز بهترین تناسب برای عطف آیه ﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ﴾ بر آیه ﴿وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ﴾ است. در این آیه تاکید می‌کند که: مهر زنان را بطور کامل پردازید نحله به دو معنا گرفته شده است؛ یکی به معنای بدهی یعنی همانطور که در پرداخت سایر بدهی‌ها مراقب هستید که از آن چیزی کم نشود، در مورد پرداخت مهر نیز باید اینگونه باشید. دیگر به معنای عطیه و بخشش در این صورت تفسیر آیه چنین خواهد شد: مهر را که یک عطیه الهی است و خدا بخاطر اینکه زن حقوق بیشتری در اجتماع داشته باشد و ضعف نسبی جسمی او از این راه جبران گردد بطور کامل ادا کنید. بنابر این لفظ «نحله» نشان می‌دهد که مهریه عطیه‌ای

۱. جواد املی، پیشین، ج ۱۷، ص ۲۴۰.

۲. مکارم شیرازی و همکاران، پیشین، ج ۳، ص ۲۵۵. طباطبایی، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۶.

است از جانب شوهر برای احترام و بزرگداشت زن که با این عمل صدق علاقه خود را به زن اثبات می‌کند.^۱
علامه طباطبایی(ره) در این رابطه می‌فرماید:

«اگر می‌بینید که کلمه صدقات را به ضمیر زنان (هن) اضافه کرد، به جهت بیان این مطلب بود که وجوب دادن مهر به زنان مساله‌ای نیست که فقط اسلام آن را تأسیس کرده باشد بلکه مساله‌ای است که اساساً در بین مردم و در سنن ازدواجشان متداول بوده است، سنت خود بشر بر این جاری بود و هست که پولی و یا مالی را که قیمتی داشته باشد به عنوان مهریه به زنان اختصاص دهند و گویا این پول را عوض عصمت او قرار دهند، همانطور که قیمت و پول کالا (در خرید و فروش) در مقابل کالا قرار می‌گیرد و معمول و متداول در بین مردم این است که خریدار پول خود را برداشته و نزد فروشنده می‌رود، همچنین در مساله ازدواج هم طالب و خواستگار مرد است، او است که باید پول خود را جهت تهیه این حاجت خود برداشته و به راه بیفتد و آن را در مقابل حاجتش بپردازد. پس آیه شریفه، (همانطور که گفته شد) دادن مهریه را تأسیس نکرده، بلکه روش معمولی و جاری مردم را امضا فرموده است و شاید برای دفع این توهم که: شوهر نمی‌تواند در مهریه همسرش تصرف کند، حتی در آن صورتی که خود همسر نیز راضی باشد بود که در ادامه جمله گذشته فرمود: ﴿فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا، فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا﴾ تصرف در مهریه را به طیب نفس زن مشروط نمود، هم تأکید جمله قبل است که مشتمل بر اصل حکم بود و هم می‌فهماند که حکم بخورید حکم وصفی است نه تکلیفی، یعنی معنای بخورید این است که خوردن آن جایز و حلال است، نه اینکه بخواهد بفهماند خوردن مال همسر واجب است».^۲

۱. مکارم شیرازی و همکاران، پیشین، ج ۳، ص ۲۵۶.

۲. طباطبایی، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۹.

۲.۲.۱.۴ کیفیت تصرف در مال یتیم

آنچه از ظاهر آیه شریفه فهمیده می‌شود این است که از زیاده‌روی در انفاق بر سفیهان نهی نموده و می‌فرماید: بیش از نیاز آنان، مال در اختیارشان نگذارید، مطلب قابل توجه اینکه بحث آیه شریفه در زمینه اموال یتیمان است (که دستور می‌دهد اولیای یتیمان اداره امور آنان را به عهده بگیرند و اموال آنان را رشد بدهند)، همین معنا قرینه‌ای است بر این که مراد از کلمه سفها عموم سفیهان نیستند بلکه تنها سفیهان از ایتام می‌باشند. و مراد از جمله: ﴿أَمْوَالِكُمْ﴾ اموال ایتام است. اولیا و سرپرستان یتیم باید امور افراد سفیه را خود بدست بگیرند و اموال آنان را به دست خودشان ندهند که بی مورد مصرف کنند بلکه بر آن سرپرستان لازم است اموال آنان را زیر نظر گرفته با بکار بردن آن در کسب و تجارت و هر وسیله بهره‌وری دیگر، بر آن اضافه کنند و به صاحبان مال که سفیه‌اند از منافع و در آمد مال (و نه از اصل مال) بدهند تا در نتیجه اصل مال از بین نرود و صاحب مال به تدریج تهی دست نشود.

از اینجا روشن می‌شود که مراد از جمله: ﴿وَأَرْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ﴾ این است که ارتزاقشان از خود سرمایه و اصل مال نباشد بلکه از در آمد مال ارتزاق کنند. زیرا اگر از اصل مال باشد لازم‌ه‌اش این است که اصل مال او را کد بماند و به جریان نیفتد و او شروع کند به خوردن آن، تا سرانجام تمام شود، اصل مال باید محفوظ بماند و یتیم از در آمد آن ارتزاق کند.

و اما جمله: ﴿وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ جمله‌ای است اخلاقی، که با رعایت آن امر ولایت اصلاح می‌شود برای اینکه افراد سفیه هر چند که محجور و ممنوع از تصرف در اموال خویشند، لیکن انسانند و باید با آنان معامله انسان بشود و اولیایشان با ایشان همانطور سخن بگویند که با افراد معمولی انسان سخن می‌گویند، نه بطور ناشایست، و همچنین معاشرتشان با آنان معاشرت با یک انسان باشد.^۱

در آیه شش می‌فرماید: یتیم سفیه را بیازمائید این آزمایش باید از زمان تمیز دادن هم چنان ادامه داشته باشد تا به سن ازدواج برسد، هنگامی که دیدید رشد عقلی یافته، مالش را به او بدهید. تا خود او در اداره اموالش زحمت بکشد.

آیه شریفه هر نوع تصرف در اموال یتیمان را ممنوع می‌داند، مگر آنکه ولی یتیم فقیر باشد و چاره‌ای

۱. همان، ج ۴، ص ۱۷۰. طبرسی، پیشین، ج ۷، ص ۷۷.

نداشته باشد جز اینکه برای اداره زندگی کار و کسبی بکند و یا برای یتیم کار کند و از اجرت کارش نیاز ضروریش را برآورد، خدای عز و جل در کتابش فرمود: ﴿وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ و اگر فقیر است به طور شایسته از مال یتیم بخورد. و اما اینکه فرمود: ﴿فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ﴾ متضمن یکی از مواد قانونی اسلام است و آن این که هنگام تحویل دادن مال یتیم به یتیم، باید ولی او این عمل را در حضور شاهد انجام دهد، تا هم کار خود را محکم کرده و هم از بروز اختلاف و نزاع جلوگیری نموده باشد خدای تعالی در ذیل کلامش جمله: ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ را آورد، تا حکم را به منشأ اصلیش ربط دهد یعنی بفهماند که هر حکمی از احکام الهی، یک منشای از اسما و صفات او دارد، اگر در مورد ایتم این احکام را تشریح کرده، برای این است که او حسیب است و احکام بندگانش را بدون حساب دقیق، صادر نمی‌کند، هر چه تشریح می‌کند محکم و حساب شده است.^۱

۲.۲.۲ مفاد روایی

اشاره

در این دسته از آیات ۲۱ روایت مورد بررسی قرار گرفته است که یک روایت از امام علی (علیه السلام) دو روایت از امام باقر (علیه السلام) و پانزده روایت آن از امام صادق (علیه السلام) و یک روایت نقل از دو امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) دو روایت از امام رضا (علیه السلام) است که به موضوعاتی همچون اهمیت نگهداری مال یتیم و نهی از خوردن آن، فلسفه ی چند همسری، رابطه غیرت و تعدد زوجات و شرایطی که می‌توان مال یتیم را به او پرداخت کرد اشاره شده است.

۲.۲.۲.۱ ممنوعیت خیانت در مال یتیم

در مورد این قسمت آیه ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا الْخَيْبَاطَ بِالطَّيِّبِ﴾ از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده که اموال یتیمان را که خداوند بر شما حرام کرده است با اموال حلال خودتان به خاطر

۱. طباطبایی، پیشین، ج ۴، ص ۱۷۴.

کیفیت یا فزونی جابجا نکنید.^۱ و روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که امام ﴿خُبًّا كَبِيرًا﴾ را به معنای آن دانسته که در روز قیامت زمین مقداری از بار سنگین خود را خارج می کند.^۲ آیت الله جوادی آملی می گوید:

«مال حرام روزی ظهور می کند و به صاحب اصلی آن بازمی گردد و می تواند مصداق ﴿وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَنْقَالَهَا﴾ باشد.»^۳

از این روایات ممنوعیت استفاده و تجاوز به مال یتیم و حرمت داد و ستد یا تعویض مال خوب و مرغوب یتیم با مال بد و نا مرغوب خود دانسته می شود که در روز قیامت وزر و وبال انسان و گناهی بزرگ است.

۲.۲.۲.۲ تعداد زوجات و فلسفه آن

در روایاتی که ذیل آیه سه نقل شده است امام صادق (علیه السلام) تعداد همسران را چهار عدد دانسته است، با این بیان که در هر چیزی اسراف حرام است به جز در اختیار کردن زنان.^۴ در این روایت امام استناد به دو آیه کرده است یکی آیه‌ای که جواز چهار همسر را بیان کرده و یکی هم آیه تحلیل کنیزان و به نظر می‌رسد اسراف نبودن همسران متعدد به معنای جواز ازدواج‌های بی‌شمار نیست. آیت اله جوادی آملی می فرماید:

«مقصود از اسراف نبودن ازدواج با زنان متعدد در حدیث این است که این عمل امری منکر و مکروه به شمار نمی‌آید، هرچند معروف و مستحب بودن آن را ثابت نمی‌کند، چنان که امر آیه شریفه مورد بحث نیز بر جواز دلالت می کند نه وجوب.»^۵

۱. و قال الشیبانی فی (نهج البیان)، فی قوله تعالی: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا الْاُخْیَیْثَ بِالطَّیْبِ﴾ قال ابن عباس: لا تبدلوا الحلال من اموالکم بالحرام من اموالهم لأجل الجوده و الزیاده فیه، قال: و هو المروى عن أبی جعفر و أبی عبد الله (علیهما السلام). بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۱۶، ح ۲.

۲. - عن سماعة بن مهران، عن أبی عبد الله (علیه السلام)، أو أبی الحسن (علیه السلام) ﴿۴﴾، أنه قال: ﴿خُبًّا كَبِيرًا هُوَ مِمَّا قَالَ: تَخْرُجُ الْأَرْضُ مِنْ أَنْقَالَهَا﴾ همان، ج ۲، ص ۱۶، ح ۲۵.

۳. جوادی آملی، پیشین، ج ۱۷، ص ۲۳۴.

۴. عن یونس بن عبد الرحمن عن أخبره عن أبی عبد الله (علیه السلام) قال فی کل شیء إسراف إلا فی النساء، قال الله: ﴿فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعًا﴾ و قال: ﴿وَأَحْلَلْ لَكُمْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾. عیاشی، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۸، ح ۱۳.

۵. جوادی آملی، پیشین، ج ۱۷، ص ۳۰۰.

در روایتی امام صادق (علیه السلام) ازدواج بیش از چهار زن را جایز ندانسته است.^۱ این روایت بیان‌گر آن است که داشتن بیش از چهار زن دائمی در یک زمان مجاز نیست. امام رضا (علیه السلام) فلسفه ازدواج یک مرد با چهار زن و حرمت ازدواج با بیش از یک مرد را با دو دلیل چنین بیان داشته‌اند:^۲ ۱- وجود دو همسر برای یک زن موجب فساد انساب و مواریث و خویشاوندی می‌شود که مشخص نمی‌شود فرزندان کیست. علاقه به فرزند طبیعت و غریزی بشر است. بشر طبعاً می‌خواهد توالد و تناسل کند و می‌خواهد رابطه‌اش با نسل آینده و نسل گذشته مشخص و اطمینان بخش باشد. می‌خواهد بداند پدر کدام فرزند است و فرزند کدام پدر است چند شوهری زن با این غریزه و طبیعت آدمی ناسازگار است. ۲- به علت اینکه تعداد زنان نسبت به مردان بیشتر است. معمولاً در اکثر جوامع، تعداد زنان آماده ازدواج از مردان آماده ازدواج بیشتر است به خاطر مرگ و میر بیشتر مردان و مقاوم بودن زن در برابر بیماری‌ها، و در نتیجه تعدادی از زنان بدون شوهر باقی می‌مانند و طبیعی است که اینگونه زنان نیز انسانند و حق دارند از زندگی مشترک بهرمنند گردند و نقش همسری و مادری را تجربه نمایند. افزون بر اینکه محرومیت آنان از ازدواج مشکلاتی برای جامعه به وجود می‌آورد و استحکام بقیه خانواده‌ها را نیز تهدید می‌کند.

راهی که اسلام برای حل این معضل اجتماعی پیش‌بینی کرده تعدد زوجات است تا برخی مردان با داشتن شرایطی یعنی توان جسمی، روحی و مالی و نیز بیم نداشتن از عدم رعایت عدالت، بتوانند همسر دیگر اختیار کنند. امام رضا (علیه السلام) در روایت مذکور دلیل محدود کردن ازدواج برده مرد، حداکثر با دو زن را این می‌داند که برده در نکاح و طلاق، نصف مرد آزاد به شمار می‌رود و مالک نفس خویش نبوده و مالی هم ندارد،

۱. عن منصور بن حازم عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال لا يحل لِمَا الرجل أن يجري في أكثر من أربعة أرحام من الحرائر. عیاشی، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۸، ح ۱۴.

۲. ابن بابویه، قال: حدثنا علی بن أحمد، قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن إسماعيل، عن علی بن العباس، قال: حدثنا القاسم بن الربيع الصحاف، عن محمد بن سنان، أن الرضا (عليه السلام) كتب إليه فيما كتب من جواب مسأله: «علة تزويج الرجل أربع نسوة و يحرم أن تتزوج المرأة أكثر من واحد، لأن الرجل إذا تزوج أربع نسوة كان الولد منسوباً إليه، و المرأة لو كان لها زوجان أو أكثر من ذلك، لم يعرف الولد لمن هو، إذ هم مشتركون في نكاحها، و في ذلك فساد الأنساب و الموارث و المعارف». قال محمد بن سنان: و من علل النساء الحرائر و تحليل أربع نسوة لرجل واحد، لأنهن أكثر من الرجال، فلما نظر - و الله أعلم - لقول الله عز و جل: فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ فَذَلِكَ تَقْدِيرُ قَدْرِهِ اللهُ تَعَالَى لِيَتَسَّعَ فِيهِ الْغَنَى وَ الْفَقِيرُ فَيَتَزَوَّجُ الرَّجُلُ عَلَى قَدْرِ طَاقَتِهِ، وَسِعَ ذَلِكَ فِي مَلِكِ الْيَمِينِ، وَ لَمْ يَجْعَلْ فِيهِ حُدَا، لِأَنَّهُنَّ مَالٌ وَ جَلْبٌ، فَهُوَ يَسِعُ أَنْ يَجْمَعُوا مِنَ الْأَمْوَالِ، وَ عِلَّةُ تَزْوِيجِ الْعَبْدِ اثْنَتَيْنِ لَا أَكْثَرَ، أَنَّهُ نِصْفُ رَجُلٍ حُرٍّ فِي الطَّلَاقِ وَ النِّكَاحِ، لَا يَمْلِكُ نَفْسَهُ، وَ لَا مَالَ لَهُ، إِنَّمَا يَنْفَقُ عَلَيْهِ مَوْلَاهُ، وَ لِيَكُونَ ذَلِكَ فَرَقًا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْحُرِّ، وَ لِيَكُونَ أَقْلَ لاشْتِغَالِهِ عَنِ خِدْمَةِ مَوْلَى. بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۱۸، ح ۵.

بلکه صاحبش برای او هزینه می کند.

امام صادق (علیه السلام) ضمن روایاتی فرمود: «غیرت مخصوص مردان است و به همین جهت بر زنان تحریم کرد که با غیر همسر رابطه داشته باشد، ولی برای مردان چهار زن را حلال کرد، برای اینکه خدای عزوجل، کریم‌تر و بزرگوarter از آن است که زنان را از یک سو گرفتار غیرت کند و از سوی دیگر به شوهران اجازه دهد که به غیر ایشان سه زن دیگر بگیرند.»^۱ در این روایت امام (علیه السلام) غیرت را مخصوص مردان و حسد را از زنان می داند به گونه‌ای که دلیل حکم تعدد زوجات در آیه را با این بیان تقریر می‌فرماید: که این حکم بر اساس فطرت می‌باشد.

علامه طباطبایی (ره) غیرت را یکی از اخلاق حمیده و ملکات فاضله می‌داند که بر اساس آن انسان از حالت اعتدال خارج شده و آماده برای دفاع می‌گردد و این در موقعی است که دین یا ارث یا سایر اموری که نزد او محترم است، مورد تجاوز قرار گیرد، واز آنجا که این حالت در همه‌ی انسان‌ها مشاهده می‌شود، معلوم می‌شود که یک حالت فطری و غریزی است که هیچ انسانی فاقد آن نمی‌باشد اسلام هم دین مبتنی بر فطرت بوده و به وظایفی دستور می‌دهد که فطرت انسانیت نیز به آن گویا است ما می‌بینیم که اسلام برای مرد علاوه بر یک زن سه زن دیگر نیز اجازه داده است و گفتیم که دین اسلام مبتنی بر فطرت است، و در عین حالی می‌بینیم که زن هم از این جریان ناراحت شده؛ و در صورتی که شوهرش زن دیگری اختیار کند دچار رنج می‌گردد؛ معلوم می‌شود عکس‌العمل زن در مقابل این جریان ناشی از فطرت او نیست، بلکه این حالت ناشی از حسادت زنانه است، نه غیرت برخاسته از فطرت پاک بشر، زیرا بین خواسته‌های فطری و دستورات دین تعارضی نیست.^۲ در روایت دیگری امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «زنان مومن دارای این غیرت نیستند.»^۳ به نظر می‌رسد جمله «انما تغار المنکرات منهن فاما المؤمنات فلا» در روایت به این معناست که زنان با ایمان چنین غیرت

۱. عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن عثمان بن عيسى عن بعض أصحابنا عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ليس الغيرة الا للرجال، فاما النساء فانما ذلك منهن حسد و الغيرة للرجال و لذلك حرم على النساء الا زوجها و أهل للرجال أربعا، فان الله أكرم من أن يبتليهن بالغيرة و يحل للرجل معها ثلاثا. حویزی، پیشین، ج ۱، ص ۴۳۹، ح ۳۷.

۲. طباطبایی، پیشین، ج ۴، ص ۱۷۵.

۳. عنه عن محمد بن علی عن محمد بن الفضیل عن سعد الجلاب عن أبي عبد الله (علیه السلام) قال: ان الله عز و جل لم يجعل الغيرة للنساء، و انما تغار المنکرات منهن، فاما المؤمنات فلا، انما جعل الله الغيرة للرجال لأنه أهل للرجال أربعا و ما ملکت یمینه و لم يجعل للمرأة الا زوجها فاذا أرادت معه غيره كانت عند الله زانية قال. و رواه القاسم بن یحیی عن جده الحسن بن راشد عن أبي بكر الحضرمی عن أبي عبد الله علیه السلام، الا انه قال فان بغت معه. حویزی، پیشین، ج ۱، ص ۴۳۹، ح ۳۸.

کاذب را امضا نمی‌کنند و زنان دیگر که در برابر زنان با ایمانند گرفتار چنین غیرت کاذبند زیرا زنان مومن مطیع اوامر الهی هستند و می‌دانند دستورات خداوند تعالی خیر و مصلحت انسان‌ها را در نظر گرفته است.

امام صادق (علیه السلام) در روایتی تعارض بین آیه مورد بحث و آیه ۱۲۹ همین سوره را برطرف می‌نماید، و منظور از ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا﴾ در این آیه خوف از عدم رعایت در نفقه می‌داند و مقصود از ﴿لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ﴾ را عدم قدرت بر رعایت عدالت در محبت قلبی می‌داند.^۱ این روایت بیانگر این است که تکلیف همواره به مقدور تعلق می‌گیرد، رعایت عدالت و رفتار یکسان با همسران متعدد در امور مادی مقدور است و مردان دارای چند همسر بدان موظف هستند ولی محبت قلبی چون در اختیار انسان نیست، تکلیفی هم به آن تعلق نمی‌گیرد.

۲.۲.۲.۳ بخشش رضایتمندانه مهریه

ذیل این قسمت آیه ﴿صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِئِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ...﴾ روایاتی از معصوم (علیه السلام) نقل شده که دلیل بر حلال بودن چیز یست که زن از مهریه خود به شوهر می‌بخشد از امام سوال می‌شود زنی مالی را به همسرش داد تا با آن کار کند و موقع پرداخت آن مال به او گفت آن مال را خرج کن و اگر اتفاقی برای من یا تو پیش آمد هر چه را خرج کردی بر تو حلال باشد و حضرت با اشاره انگشت سه مرتبه فرمود: «اگر اطمینان داری که همسرت آن مال را به تو بخشیده‌است، پس آن مال حلال است.»^۲ امام صادق (علیه السلام)

۱. علی بن ابراهیم عن ابيه عن نوح بن شعيب و محمد بن الحسن قال: سأل ابن أبي العوجاء هشام بن الحكم فقال له: أليس الله حكيمًا؟ قال: بلى هو أحكم الحاكمين، قال فأخبرني عن قول الله عز و جل: ﴿فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾ أليس هذا فرض؟ قال بلى، قال فأخبرني عن قوله عز و جل ﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ﴾ ای حکیم یتکلم بهذا؟ فلم یکن عنده جواب فرحل الی المدینة الی ابی عبد الله (علیه السلام)، فقال له یا هشام فی غیر وقت حج و لا عمرة، قال نعم جعلت فداک لأمر أهمنی، ان ابن ابی العوجاء سألتنی عن مسألة لم یکن عندی فیها شیء قال و ما هی؟ قال فأخبره بالقصة، فقال له أبو عبد الله (علیه السلام) اما قوله عز و جل. ﴿فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾ یعنی فی النفقة، و اما قوله. ﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ﴾ یعنی فی المودة، فلما قدم علیه هشام بهذا الجواب قال. و الله ما هذا من عندک. همان، ح ۳۶، کلینی، کافی، ح ۱۰، ص ۶۷۴.

۲. عن سعید بن یسار قال قلت لأبى عبد الله (علیه السلام) جعلت فداک امرأة دفعت إلى زوجها مالا لیعمل به، و قالت له حین دفعته إليه: أنفق منه، فإن حدث بی حدث فما أنفقت منه فلک حلال طیب [و إن حدث بک حدث فما أنفقت منه فلک حلال طیب] قال: أعد یا سعید [علی] المسألة فلما ذهب عرض علیه المسألة عرض فیها صاحبها و کان معی، فأعاد علیه مثل ذلك، فلما فرغ أشار بإصبعه إلى صاحب المسألة فقال:

می‌فرماید: «آنچه مرد به زن می‌بخشد و آنچه زن به مرد می‌بخشد قابل برگشت نیست.»^۱

روایات متعددی در این بخش ناظر بر شفای بیماری مرد بواسطه مصرف هدیه بخشیده شده توسط زن می‌باشد که در روایت تعبیر به ﴿هَنِيئًا مَرِيًا﴾ شده است. روایت بدین مضمون است که مردی نزد امیرالمومنین (علیه السلام) از درد شکم شکایت کرد حضرت به استناد آیاتی از قرآن کریم فرمود: «از همسرت بخشش مالی را درخواست بنما که راضی باشد و با آن عسل بخر و از آب آسمان بر آن بریز و بنوش و این عمل را حضرت سبب شفا دانست.»^۲

این روایات بیشتر بیانگر رضایت داشتن زن نسبت به مال بخشیده شده به همسر می‌باشد و شامل مال گرفته شده بدون رضایت نمی‌شود.

در مورد اهمیت پرداخت مهریه روایات متعددی نقل شده است. از جمله روایتی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) که فرمودند: «پرداخت مهریه شایسته‌ترین شرطی است که باید به آن وفا شود.»^۳ امام صادق (علیه السلام) عدم قصد اعطاء مهر را به منزله فحشاء می‌داند.^۴ از این روایات استفاده می‌شود که پرداخت مهریه بر مرد واجب بوده و شرطی است که مرد مسلمان باید به آن وفا کند. مهریه هدیه‌ای است که باید مطابق وسع شوهر تعیین و به صورت هدیه به همسر عطا شود. البته عدم اعطا از طرف مرد سبب بطلان عقد نکاح نمی‌شود، از این رو از تعبیر زنا در حدیث حکم وضعی و بطلان عقد فهمیده نمی‌شود بلکه ناظر بر حکم تکلیفی که همان

یا هذا إن كنت تعلم أنها قد أفضت بذلك إليك فيما بينك وبينها و بين الله فحلال طيب ثلاث مرات، ثم قال: يقول الله ﴿فَإِنْ طِينٌ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيًا﴾. عیاشی، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۹، ۱۸.

۱. عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد و احمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن علي بن رثاب عن زرارة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا يرجع الرجل فيما يهب لامرأته و لا المرأة فيما تهب لزوجها حيز أو لم يحز أ ليس الله تبارك و تعالی يقول: ﴿وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا﴾ و قال: ﴿فَإِنْ طِينٌ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيًا﴾ و هذا يدخل في الصداق و الهبة. حویزی، پیشین، ج ۱، ص ۴۴۱، ۴۵.

۲. عن عبد الله بن القداح عن أبي عبد الله (عليه السلام) عن أبيه قال جاء رجل إلى أمير المؤمنين (عليه السلام) فقال: يا أمير المؤمنين بي وجع في بطني فقال له: أمير المؤمنين (عليه السلام): أ لك زوجة قال: نعم، قال: استوهب منها شيئاً طيبة به نفسها من مالها، ثم اشتر به عسلاً، ثم اسكب عليه من ماء السماء ثم اشربه، فأني أسمع [سمعت] الله يقول في كتابه ﴿وَوَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا﴾ و قال: ﴿يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾ و قال: ﴿فَإِنْ طِينٌ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيًا﴾ شفیت إن شاء الله، قال: ففعل ذلك فشفي. عیاشی، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۸، ۱۵.

۳. فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، ص ۴۲۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۲۵۲.

۴. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَادٍ عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي الرَّجُلِ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ وَ لَا يَجْعَلُ فِي نَفْسِهِ أَنْ يُعْطِيَهَا مَهْرَهَا فَهُوَ زَنِيٌّ. كليني، پیشین، ج ۵، ص ۳۸۳.

حرمت ندادن مهر است عقاب الهی را در پی دارد.^۱

علت قرار دادن و وجوب مهر بر مردان در روایات با دو دلیل بیان گردیده است: ۱- امام رضا (علیه السلام) در پاسخ به پرسش‌های محمدبن سنان علت را چنین بیان داشته است: علت قرار دادن و وجوب مهر و پرداخت نفقه زن بر عهده مرد این است که زن به نوعی خود را به مرد فروخته است، و معامله بدون ثمن و مضمن معنی ندارد، و زنان به علت‌های زیادی از خرید و فروش و کسب و کار معذورند.^۲ امام صادق (علیه السلام) علت را این دانسته‌اند که وقتی مرد نیازش از زن برطرف شد، از او جدا شده و منتظر بر طرف شدن حاجت زن نمی‌گردد، از این رو مهر بر عهده‌ی اوست نه بر ذمه‌ی زن.^۳ از این دو روایت برداشت می‌شود که مهریه به عنوان جبران خسارت برای زن و وسیله‌ای برای تأمین زندگی آینده اوست، و همچنین مهر معمولاً به شکل ترمزی در برابر تمایلات مرد نسبت به جدایی و طلاق محسوب می‌شود. درست است که مهر از نظر قوانین اسلام با برقرار شدن پیمان ازدواج به ذمه مرد تعلق می‌گیرد و زن فوراً حق مطالبه آن را دارد، ولی چون معمولاً به صورت بدهی بر ذمه مرد می‌ماند، هم اندوخته‌ای برای آینده زن محسوب می‌شود، و هم پشتوانه‌ای برای حفظ حقوق او و از هم نپاشیدن پیمان زناشویی. و اگر بعضی برای مهر تفسیر غلطی کرده‌اند و آن را یک نوع بهای زن پنداشته‌اند ارتباط به قوانین اسلام ندارد، زیرا در اسلام مهر به هیچ وجه جنبه بها و قیمت کالا ندارد، و اگر امام در روایت اول به این مطلب اشاره می‌کنند آن را با جمله بعد تعلیل می‌فرماید که زنان به علت‌های زیادی از خرید و فروش و کسب و کار معذورند. به نظر می‌رسد خرید و فروش در این روایت از نوع خرید و فروش کالا نیست. و بهترین دلیل آن همان صیغه عقد ازدواج است که در آن رسماً مرد و زن به عنوان دو رکن اساسی پیمان ازدواج به حساب آمده‌اند، و مهر یک چیز اضافی و در حاشیه قرار گرفته است، به همین دلیل اگر در صیغه عقد، اسمی از مهر نبرند عقد باطل نیست، در حالی که اگر در خرید و فروش و معاملات اسمی از قیمت برده نشود مسلماً باطل خواهد بود. و همچنین در صیغه عقد سخنی از فروش به میان نمی‌آید،

۱. جوادی آملی، پیشین، ج ۱۷، ص ۳۱۹.

۲. فی عیون الاخبار فی باب ما کتب به الرضا (علیه السلام) الی محمد بن سنان فی جواب مسائله و علة المهر و وجوبه علی الرجل و لا یجب علی النساء ان یعطین أزواجهن، لان علی الرجل مؤنة المرأة لان المرأة بایعة نفسها و الرجل مشتری، و لا یكون البیع الا بضمن و لا الشراء بغير إعطاء الثمن مع ان النساء محظورات عن التعامل و المتجر مع علل كثيرة. حویزی، پیشین ج ۱، ص ۴۴۰، ح ۴۲.

۳. فی کتاب علل الشرائع و روی فی خبر آخر أن الصادق (علیه السلام) قال انما صار الصداق علی الرجل دون المرأة و ان كان فعلهما واحدا، فان الرجل إذا قضی حاجته منها قام عنها و لم ینتظر فراغها فصار الصداق علیه دونها لذلك. همان، ح ۴۳.

بلکه زن خود را به همسری مرد در می آورد و شریک زندگی او می شود. و از طرفی اگر با قرار دادن مهر، زن به فروش می رسد و به ملکیت مرد در می آید، باید اموال زن هم به همسرش منتقل می شد، در صورتی که پس از ازدواج زن هم چنان مالک دارایی های خویش است. به طور کلی از روایات نقل شده نتیجه گرفته می شود که مهر هدیه ای است که نشان صداقت مرد بوده و جنبه جبران خسارت و پشتوانه برای احترام به حقوق زن دارد.

۴.۲.۲.۴ شروط پرداخت مال یتیم

در روایتی که ذیل آیه شش وارد شده امام معصوم (علیه السلام) نشانه رشد را چند چیز می داند. ۱- عقل و قدرت بر حفظ و نگهداری مال^۱ ۲- رسیدن به سن ازدواج و محتلم شدن و زناکار، تبهکار و شراب خوار نبودن.^۲ از جمله وظائف اولیاء یتیمان درباره کودکان یتیم آنست که همواره در مقام تعلیم و تربیت آنان برآیند، و آنها را به وظایف دینی، و اخلاقی، و آداب زندگی، آشنا سازند، و در نتیجه آموزش دوره کودکی، افرادی نیرومند و عضو اجتماع بارآورند، تا هنگامی که بحد بلوغ می رسند، افرادی قابل و دارای رشد فکری بوده، بتوانند درباره ثروت و زندگی خود تدبیر نمایند، و در زندگی استقلال یابند، در این صورت در اولین زمان بلوغ اولیاء باید اموال آنان را به خودشان مسترد نمایند.

و در صورتی که بحد بلوغ رسیده ولی فاقد تدبیر در باره امور مالی و زندگی است، و نمی تواند اموال خود را کاملاً اداره کند، باز به حالت حجر باقی است، و اموال او باید تحت نظر ولی باقی بماند، تا هنگامی که دارای رشد و خرد شود، و بتواند زندگی خود را نظم دهد و اداره کند

و در ذیل جمله ﴿وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا﴾ امام باقر (علیه السلام) فرمود: «مال آنها را از غیر راهی که خدا برای شما مباح کرده مصرف نکنید. و مقدار استفاده از مال یتیم را برای سرپرستی که فقیر

۱. فی من لا یحضره الفقیه و قد روی عن الصادق (علیه السلام) انه سئل عن قول الله: ﴿فَإِنْ أَنْسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ﴾ قال إبناس الرشد حفظ المال. همان، ص ۴۴۴، ح ۶۰.

۲. أما قوله ﴿وَأَبْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ أَنْسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا﴾ قال من كان في يده مال اليتامى فلا يجوز له أن يعطيه حتى يبلغ النكاح، فإذا احتلم وجب عليه الحدود وإقامة الفرائض، و لا يكون مضيعاً و لا شارب خمر و لا زانيا، فإذا أنس منه الرشد دفع إليه المال. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، قم، دارالکتاب، ۱۳۶۷ش، ج ۱، ص ۱۳۱.

است معین فرموده که به اندازه کفاف و نیازمندی به عنوان قرض برداشته بعد پس بدهد.^۱ به قول امام صادق (علیه السلام) به اندازه کاری که برای سرمایه یتیمان انجام می‌دهد از اموال آنها استفاده کند اما اگر سرمایه و کالای یتیمان او را از کار و شغلش باز نمی‌دارد، حق استفاده از اموال آنها را ندارد^۲ و در صورتی که میزان آن کم باشد حق ندارد چیزی از آن بردارد.^۳

از این روایات برمی‌آید که سرپرستی اموال یتیم دارای اهمیت و دقت فراوان است که قیم موظف است شرعاً منافع آن را محترم شمرده و تعدی به مال یتیم نکند.

این روایات بیانگر حدود اختیارات اولیاء از لحاظ در نظر گرفتن اجرت از اموال کودک است. در صورتی که ولی بی‌نیاز باشد، شایسته است، به آینده طفل نظر نموده، تربیت و تصدّی امور او را بطور تبرّع بپذیرد، و کودک را فرزند خود شمرده و دستمزدی برای تصدّی و عمل خود منظور ننماید. و چنانچه ولی نیازمند باشد، بخصوص در موردی که تدبیر کارهای کودک او را از کسب خودش باز دارد، در این صورت چون عمل مسلمان محترم است، می‌تواند بقدر ارزش عمل و کردار خود، در باره کودک اجرت در نظر بپذیرد، به هر تقدیر اولیا چه بی‌نیاز باشند، و یا نیازمند، زیاده بر حق عمل خود نمی‌توانند استفاده کنند.

خطاب در آیه شش طبق فرموده امام صادق (علیه السلام) وصی ایتام یا کسی که باعث اصلاح امورشان می‌شود یا قیم اموال آنها می‌باشد.^۴

۱. ﴿وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ معناه من کان فقیراً فلیأخذ من مال الیتیم قدر الحاجة و الکفایة علی جهة القرض ثم یرد علیه ما أخذ منه إذا وجد عن سعید بن جبیر و مجاهد و أبی العالیة و الزهری و عبیة السلمانی و هو مروی عن الباقر (علیه السلام). طبرسی، پیشین، ج ۳، ص ۱۷.

۲. فی الکافی عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد بن عثمان بن عیسی عن سماعة عن أبی عبد الله (علیه السلام) فی قول الله عز و جل: ﴿وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ قال، من کان یلی شیئاً للیتامی و هو محتاج لیس له ما یقیمه فهو یتقاضی أموالهم و یقوم فی ضیعتهم فلیأکل بقدر و لا یسرف فان کان ضیعتهم لا تشغله عما یعالج نفسه فلا یرزأ من أموالهم شیئاً. حویزی، پیشین، ج ۱، ص ۴۴۶، ح ۶۶.

۳. أحمد بن محمد عن محمد بن الفضیل عن أبی الصباح الکنانی عن أبی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزوجل، ﴿وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ فقال ذلك رجل یحبس نفسه عن المعیشة فلا بأس أن یأکل بالمعروف إذا کان یصلح لهم أموالهم، فان کان المال قلیلاً فلا یأکل منه شیئاً، (و الحدیث طویل أخذنا منه موضع الحاجة) همان، ح ۶۹.

۴. یاسناة عن الحسن بن محبوب، عن عبد الله بن سنان، قال: سئل أبو عبد الله (علیه السلام) و أنا حاضر، عن التمیم للیتامی فی الشراء لهم و البیع فیما یصلحهم، أله أن یأکل من أموالهم؟ فقال: لا بأس أن یأکل من أموالهم بالمعروف، كما قال الله تعالی فی کتابه: ﴿وَأْتْلُوا الْبیتامی حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّکاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَ لَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَ بَدَارًا أَنْ یكْبُرُوا وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْعِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ هو القوت، و إنما عنی ﴿فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ الوصی لهم، أو قیم فی أموالهم و ما یصلحهم. همان، ص ۲۶، ح ۸.

۲.۲.۳ مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی

روایاتی که در ذیل آیه ﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَهُ﴾ استفاده می‌شود فقط حلیت چیزی است که زن از مهر خود به شوهر می‌دهد؛ اما عدم جواز رجوع به گونه‌ای که برگشت‌ناپذیر باشد از روایت معلوم می‌شود نه از آیه، چنانکه عدم جواز رجوع مرد به آنچه به زن بخشید نیز از روایت به دست می‌آید.

روایاتی که به مناسبت این آیه شریفه در مورد وجوب پرداخت مهریه از طرف مرد وارد شده همچون آیه مهریه را هدیه‌ای می‌داند که از طرف مرد به همسر خود عطا می‌شود، نه اینکه صرف وعده باشد.

روایاتی که در خصوص بخشش مهریه زن به مرد و شفا یافتن مرد به واسطه آن است، یک نوع استفاده لطیفی از آیه که مبتنی بر توسعه در معنای انجام گرفته، و نظیر چنین استفاده‌ای در روایات وارد شده از ائمه (علیهم السلام) کم و بیش دیده می‌شود.

آنچه از آیه ﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَهُ﴾ استفاده می‌شود فقط حلیت چیزی است که زن از مهر خود به شوهر می‌دهد؛ اما عدم جواز رجوع به گونه‌ای که برگشت‌ناپذیر باشد از روایت معلوم می‌شود نه از آیه، چنانکه عدم جواز رجوع مرد به آنچه به زن بخشید نیز از روایت به دست می‌آید.

روایاتی که به مناسبت این آیه شریفه در مورد وجوب پرداخت مهریه از طرف مرد وارد شده همچون آیه مهریه را هدیه‌ای می‌داند که از طرف مرد به همسر خود عطا می‌شود، نه اینکه صرف وعده باشد.

۱. جواد آملی، پیشین، ج ۱۷، ص ۳۰۰.

در روایاتی که ذیل آیه پنج وارد شده امام صادق (علیه السلام) خطاب در آیه را متوجه وصی یتیمان یا کسی که باعث اصلاح امورشان می شود یا قیم یتیمان می داند که با ظاهر آیه هماهنگ است. در روایات برخی از نشانه های رشد ذکر شده است. و با سایر علائم که در ادله ی دیگر وارد شده تعارض ندارد و یک توسعه معنایی نسبت به آیه دارد.

۲.۳ تفسیر آیات ۷-۱۰ (حکم اخلاقی ارث)

آیات

﴿لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرٌ نَّصِيبًا مَّفْرُوضًا﴾ (۷) وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۸) وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعْفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لِيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (۹) إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا (۱۰) ﴿

ترجمه آیات

برای مردان، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود بر جای می گذارند، سهمی است و برای زنان نیز، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان می گذارند، سهمی خواه آن مال، کم باشد یا زیاد این سهمی است تعیین شده و پرداختنی. (۷) و اگر بهنگام تقسیم (ارث)، خویشاوندان (و طبقه ای که ارث نمی برند) و یتیمان و مستمندان، حضور داشته باشند، چیزی از آن اموال را به آنها بدهید! و با آنان به طور شایسته سخن بگویید! (۸) کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود بیادگار بگذارند از آینده آنان می ترسند، باید (از ستم درباره یتیمان مردم) بترسند! از (مخالفت) خدا بپرهیزند، و سخنی استوار بگویند. (۹) کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می خورند، (در حقیقت،) تنها آتش می خورند و بزودی در شعله های آتش (دوزخ) می سوزند. (۱۰) ﴿

اشاره

از آیه هفتم احکام ارث آغاز می شود، و آیات قبل جنبه مقدمه برای این تشریح را دارد و قبل از بیان تفصیلی بیانی اجمالی می آورد تا به منزله قاعده کلی باشد و بفهماند که دیگر مثل ایام جاهلیت اطفال صغیر میت

و زن او از ارث محروم نیستند و علاوه بر اثبات این قاعده مردم را نهی می‌کند که یتیمان مردم را از ارث محروم نکنند و مسأله دادن سهمی از اموال میت به خویشاوندان و ایتام و مساکین را در تقسیم ارث بیان می‌کند.

۲.۳.۱ مفاد ظاهری

مفردات

نصیب به معنای «بهره معین و سهم» است و اصل آن از «نصب» است که به معنای «بپاداشتن» است.^۱ علامه طباطبایی می‌فرماید: «بهره و سهم را به این مناسبت نصیب خوانده‌اند که هر سهمی هنگام تقسیم از سایر اموال جدا می‌شود تا با آن مخلوط نگردد.»^۲

فرض به معنای «قطع هر چیز محکم و جدا کردن بعضی از آن، از بعضی دیگر» است و به همین جهت در معنای وجوب استعمال می‌شود، برای اینکه انجام دادنش واجب است.^۳

ذریه به معنای «نسل» است. ذریه الرجل، ای ولده. ذریه، شامل فرزند پسر و دختر می‌شود و جمع آن ذریات است.^۴

اصل اولی در کاربرد ذریه این است که برای جمع و فرزندان صغیر به کار رود؛ لیکن برای یک نفر و برای فرزندان کبیر نیز در عرف به کار می‌رود.

راغب می‌گوید: «در ماده کلمه ذریه سه قول است: ۱- از ذرا به معنای «خلق» است که همزه آن حذف شده است؛ مانند رویه و بریه. ۲- از ذرو به معنای «عالی و بالا» است که اصل آن ذروییه بوده و واو آن حذف شده است. ۳- از ذرر به معنای «ذره و کوچک» است بر وزن فعلیه و قمریه.»^۵

«یصلون»: این واژه از ریشه «صلی» است. صلاء به معنای «حرارت آتش» است و (صلی بالنار وصلیها) یعنی «حرارت آتش» را در یافت کرد،^۶ بر این اساس (سَيَصْلُونَ سَعِيرًا) بدین معناست که «به زودی

۱. راغب اصفهانی، پیشین، ص ۸۰۷، «ذیل ماده نصب».

۲. طباطبایی، پیشین، ج ۴، ص ۱۹۹.

۳. فراهیدی، پیشین، ج ۷، ص ۲۸، ابن اثیر، پیشین، ج ۴، ص ۴۳۲.

۴. ابن منظور، پیشین، ج ۱، ص ۷۹، «ذیل ماده ذری».

۵. راغب اصفهانی، پیشین، ص ۳۲۷.

۶. فیومی، پیشین، ج ۲، ص ۳۴۶، «ذیل ماده صلی».

حرارت آتش بر افروخته و شعله‌ور دوزخ را دریافت خواهند کرد.» ثلاثی مجرد آن به معنای «بریان کردن شیء» است؛ ولی ثلاثی مزید آن (اصلاء و تصلیه) به معنای «افکنده در آتش و سوزاندن» است.^۱

(سعیرا سَعَر) به معنای «شعله ور شدن آتش» است و سعیر فعلیل به معنای مفعول، یعنی برافروخته شده. (السَّعْرُ فِي السُّوقِ)، بالا رفتن نرخ کالاها در بازار از باب تشبیه به شعله ور شدن است.^۲

۲.۳.۱.۱ ارث و حفظ حقوق زن

آیه ﴿لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ...﴾ در حقیقت راه دیگری برای مبارزه با عادات و رسوم غلطی است که زنان و کودکان را از حق مسلم خود محروم می‌ساخت، و بنابراین مکمل بحث‌هایی است که در آیات قبل گذشت، زیرا اعراب با رسم غلط و ظالمانه‌ای که داشتند زنان و فرزندان خردسال را از حق ارث محروم می‌ساختند، آیه شریفه روی این قانون غلط خط بطلان کشیده است و فرموده است: مردان سهمی از اموالی که پدر و مادر و نزدیکان بجای می‌گذارند دارند و زنان هم سهمی خواه کم باشد یا زیاد بنابراین هیچ یک حق ندارد که سهم دیگری را غصب کند آیه، محور تقسیم ارث را ولادت و قربت می‌داند و نیز زن و مرد را یکسان مشمول قانون ارث می‌داند سپس بیان می‌کند اموال میت باید طبق دستور الهی میان وارثان تقسیم شود خواه میراث، اندک باشد یا فراوان بنابراین از هرگونه تبعیضی جلوگیری می‌کند و نمی‌توان به بهانه کم بودن اموال میت، زنان یا مردان را از ارث محروم کرد. سپس در پایان آیه برای می‌فرماید: «این سهمی معین شده است.» ﴿نَصِيبًا مَّفْرُوضًا﴾ برخی از مفسران کلمه فرض را در معنای وجوب استعمال کرده‌اند، برای اینکه انجام دادنش واجب و امثال امرش قطعی و معین است و نه مردد در اینجا نیز سهم و نصیبی که فرض شده ادایش معین و قطعی است.^۳

۱. مبارک بن محمد، ابن اثیر جزیری، *النهاية في غريب الحديث والاثار*، تحقیق محمود محمد طناحی، ج ۳ ص ۳۶۷، ﴿ذیل ماده صلی﴾.

۲. راغب اصفهانی، پیشین، ج ۱، ص ۴۱۱، «ذیل ماده سَعَر».

۱. مکارم شیرازی و همکاران، پیشین، ج ۳، ص ۲۷۵. محمد صادقی تهرانی، *الفرقان فی تفسیر القرآن*، قم، انتشارات فرهنگ اسلام، ۱۳۶۵ ش، ج ۶، ص ۲۴۲. جوادی آملی، پیشین، ج ۱۷، ص ۴۲۱.

۲.۳.۱.۲ بهره‌مند کردن ارحام نیازمند از ارث

آیه هشتم برای ایجاد همبستگی و استحکام نظام خانواده و احترام به عواطف پاک ارحام نیازمند، یتیمان و مستمندان، به وارثان سفارش می‌کند که هر گاه خویشاوندان، یتیمان و مستمندان هنگام تقسیم ارث حاضر بودند آنان را نیز از ارث میت بهره‌مند کنند تا به انتظار خانوادگی و نیاز مستمندان پاسخ مثبت داده باشند و محروم کردن آنان شایسته نیست.

مراد از ﴿أَوْلُوا الْقُرْبَى﴾ در آیه، ارحامی است که وارث میت نیستند و نیازمندند و مراد از ﴿الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِين﴾ مطلق یتیمان و نیازمندان هستند، خواه از بستگان باشند یا غیر آنان. تقدیم یتیم بر مسکین در این آیه برای نیازمندی شدید یتیم به عطا و عطوفت است مفسران در اینکه ادا کردن رزق، در آیه مذکور واجب است یا مستحب اختلاف نظر دارند. آیت اله جوادى آملی امر ﴿فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ﴾ را دلالت بر وجوب نمی‌داند و بهره‌مند کردن گروه‌های یاد شده از میراث، را مستحب می‌داند. قید حضور ﴿إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ﴾ و ذکر نکردن سهم معین از میراث، بیانگر اخلاقی بودن آن است.^۱

انسان متمکن نیازی ندارد در تقسیم میراث دیگران حضور یابد؛ ولی ارحام نیازمند شاید برای دریافت کمک مالی بیایند و چون برخی وارثان ممکن است با سخنان خود خاطر آنان را آزرده کنند قرآن کریم فرمان می‌دهد آنان را نرنجانده و با گفتار شایسته و نیک با آنان سخن گفته شود: ﴿قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ در مواردی که وارثان به حاضران چیزی نمی‌دهند و هم در مواردی که به آنان چیزی می‌دهند ولی با کراهت، که آیه می‌فرماید: «با رضایت و رفتار خوب و بدون تحقیر و منت گذاردن بدهید تا کریمانه از آن جا بروند.»

۲.۳.۱.۳ پرهیز از ستم به یتیم

قرآن کریم در آیه ﴿وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا﴾ با توجه به اصل فطری بودن علاقه به فرزند هشدار می‌دهد که اگر کسی در وصیت، و توزیع ارث به نحوی به یتیم بی‌پناه ستم روا داشت، فرزندان به جا مانده وی نیز مشمول چنین ظلم نابجایی خواهند بود، و باید بترسند این ترس عقلایی است از این رو خداوند سبحان آن را امضاء کرده است، این آیه شریفه و آیه بعد هشدار می‌دهد که اگر حقوق یتیم را رعایت نکنند عذاب دنیایی و عذاب اخروی شامل حال آنها می‌شود و این دو عذاب نتیجه دو عمل آنهاست: ۱-

۱. همان، ص ۴۲۲.

ظلم به یتیم که عذابش سوختن به آتش جهنم است. ۲- رنجاندن اولیای یتیم، گرفتار شدن فرزندان بر اثر ظلم پدران می‌باشد، زیرا اعمال انسان علاوه بر زنده و جاوید بودن، به انجام دهنده آن هم مرتبط و از او جدانشدنی‌اند و از سویی نسل گذشته، در حقیقت ادامه وجود پدر و مادر است، از همین‌رو هم اعمال گذشتگان در فرزندان ظاهر می‌شود و هم اعمال فرزندان برای گذشتگان اثر دارد و نیز بر اثر همین پیوند، انسان پس از مرگ نیز به سرنوشت ذریه خود حساس است و از لذت آنان شاد می‌شود و از اندوه آنان ناراحت می‌گردد بلکه نفس ظلم والدین بر فرزندان اثر دارد، آیه تهدید ویژه در باره ایتم ستمگران است نه عموم جامعه، هر چند بر دیگران نیز اثر دارد.^۱

در ادامه آیه می‌فرماید: «باید از خدا در باره یتیمان پروا کرد و سخن درست و متقن گفت.» ﴿فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾

۲.۳.۱.۴ باطن خوردن مال یتیم

آیه قبل مجازات دنیوی تجاوز به حقوق و اموال یتیمان را بیان می‌کرد و این آیه عذاب باطنی و اخروی آن را بیان می‌دارد.

چه عمل زشتی بدتر از خوردن مال یتیمان است و لذا در آغاز این سوره، تعبیرات شدیدی پیرامون تصرف‌های ناروا در اموال یتیمان دیده می‌شود که صریح‌ترین آنها آیه فوق است. کیفر سخت کسانی که ستمکارانه در اموال

یتیمان تصرف می‌کنند این است که تنها آتش می‌خورند نه چیز دیگر.

﴿وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾ در این جمله، قرآن می‌گوید: علاوه بر اینکه آنها در همین جهان در واقع آتش می‌خورند، بزودی در جهان دیگر داخل در آتش برافروخته‌ای می‌شوند که آنها را می‌سوزاند زیرا روش ظالمانه و تعدی مستمر که از ﴿يَاكُلُونَ﴾ فهمیده می‌شود، چیزی از حق و حلال برای انسان باقی نمی‌گذارد. از سوی دیگر یتیم که توان دفاع از حق خود را ندارد، بدین سبب ستم به او با ظلم‌های دیگر متفاوت و بسی بزرگ است. از این رو کیفر آن افزون بر روسوزی، به درون ظالم سرایت می‌کند و باطن او را نیز می‌سوزاند.

۱. جوادی آملی، پیشین، ج ۱۷، ص ۴۳۴.

حرمت خوردن مال یتیم، در مصرف کردن مواد غذایی منحصر نیست، بلکه هر گونه تصرف ظالمانه در اموال یتیم، حرام و ممنوع است، بنابراین عبارت ﴿إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾^۱ نیز فقط به کیفر خوردن اختصاص ندارد.^۱

۲.۳.۲ مفاد روایی

اشاره

در این دسته از آیات ۱۲ روایت مورد بررسی قرار گرفته است که دو روایت از امام باقر (علیه السلام)، هشت روایت از امام صادق (علیه السلام)، و دو روایت از امام رضا (علیه السلام) است که به موضوعاتی همچون ظهور آثار ظلم به دیگران در ذریه ستمگر، بیان عقوبت دنیوی و اخروی تجاوز به مال یتیم، کبیره بودن گناه تعدی به مال یتیم و راه بازگشت از خوردن مال یتیم پرداخته شده است.

۲.۳.۲.۱ نسخ آیات

قمی می گوید: «آیه ﴿لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا ..﴾ با آیه ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ...﴾ نسخ شده است.»^۲ در ذیل آیه ﴿وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ...﴾ دو دسته روایت از معصومان بیان شده است. یک دسته روایاتی که دلالت دارد بر اینکه این آیه نسخ نشده است. این قول از امام باقر (علیه السلام) نقل شده^۳ و روایاتی که دلالت بر نسخ آیه دارند.^۴

در برخی از روایات آمده است که این آیه بوسیله آیات ارث نسخ شده است.^۵

۱. مکارم شیرازی، پیشین، ج ۳، ص ۲۸۰. فتح اله کاشانی، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، بی جا، ۱۳۳۶ ش.
۲. قوله ﴿لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ﴾، فهی منسوخه بقوله ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ﴾. علی بن ابراهیم، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۱.
۳. و فی روایة أخرى عن أبی بصیر عن أبی جعفر (علیه السلام) ﴿وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا﴾ قلت: أ منسوخة هی قال: لا إذا حضرک فأعطه . عباشی، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۳.
۴. ۴ ۶ ۳۴ عن أبی بصیر عن أبی عبد الله (علیه السلام) عن قول الله: ﴿وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ﴾ قال نسختها آية الفرائض. همان، ص ۲۲۲.
۵. و قوله ﴿وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا﴾ منسوخ بقوله ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ...﴾ قمی، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۲.

آیت الله طباطبایی در این مورد می فرماید:

«هیچ انگیزه و موجبی برای نسخ در کار نیست، زیرا تناقضی بین آن دو وجود ندارد، آیات ارث، فریضه و سهم هر یک از وارثان را معین می کند و این آیه دلالت دارد بر اینکه غیر ورثه اجمالاً رزقی می برد، اما این معنا را که این ارث بردن، بطور وجوب است یا مستحب، و آیا اندازه آن چه مقدار است و... را نمی رساند. پس هیچ دلیلی وجود ندارد که آیات ارث را ناسخ آن بدانیم، مخصوصاً در صورتی که دادن رزق به غیر وارث مستحب باشد، هم چنان که آیه نامبرده، تا حدی خالی از ظهور در این معنا نیست.»^۱

در تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب در جمع بین روایات مزبور آمده است: روایاتی که بر منسوخ بودن دلالت دارند، وجوب رزق دادن را منسوخ می شمارند؛ ولی روایاتی که منسوخ بودن را نفی می کنند بیانگر استحباب بخشش از ارث هستند.^۲

۲.۳.۲.۲ ظهور آثار ظلم در ذریه ستمگر

در روایتی یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که روزی امام ششم (علیه السلام) فرمود: هر کس ظلمی به کسی کند خداوند فردی را مسلط می کند که نسبت به فرزندان او همان ظلم و ستم را انجام دهد، من در دل با خود گفتم عجباً پدر ظالم است، ولی فرزند باید نتیجه ظلم او را ببیند؟! قبل از اینکه من سخن خود را بیان کنم امام فرمودند: قرآن می گوید: ﴿وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ﴾^۳ از این روایت به دست می آید که اعمال انسان هم در نیاکان او و هم در ذریه و نسل آینده اش مؤثر است. قابل ذکر است همان سؤال که برای راوی حدیث پیدا شده، برای بسیاری پیدا می شود که چگونه خداوند مجازات عمل کسی را بر دیگری روا می دارد، و اصولاً کودکان شخص ستمگر چه گناهی کرده اند که گرفتار ستم شوند؟! پاسخ سؤال این است کارهایی که افراد در اجتماع مرتکب می شوند تدریجاً شکل یک سنت به خود

۱. طباطبایی، پیشین، ج ۴، ص ۲۰۴.

۲. محمد قمی مشهدی، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۳۳۶.

۳. العیاشی: عن عبد الأعلى مولى آل سام، قال: قال أبو عبد الله (عليه السلام) مبتدئاً: «من ظلم سلط الله عليه من يظلمه، أو على عقبه، أو على عقب عقبه.» قال: فذكرت في نفسي، فقلت: يظلم هو فيسلط على عقبه أو عقب عقبه!! فقال لي قبل أن أتكلم: إن الله يقول: ﴿وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لِيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾. بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۳۱.

می‌گیرد، و به نسل‌های آینده منتقل می‌شود، بنابراین آنها که اساس ظلم و ستم بر ایتم را در اجتماع می‌گذارند بالأخره، روزی این بدعت غلط، دامن فرزندان خود آنها را خواهد گرفت، و در حقیقت این موضوع یکی از آثار وضعی و تکوینی اعمال آنها است و اگر به خداوند نسبت داده می‌شود بخاطر آن است که تمام آثار تکوینی و خواص علت و معلول به او منسوب است، و به هیچ وجه ظلم و ستمی از ناحیه خداوند بر کسی نخواهد شد، خلاصه هنگامی که پای ظلم و ستم در اجتماع باز شد پای ظالم و فرزندان او را هم خواهد گرفت.

راز عقوبت سخت تجاوز به مال یتیم را امام رضا (علیه السلام) در روایتی به دو تعلیل عقلی و نقلی استناد می‌کند. تعلیل عقلی اینکه غاصب اموال یتیمان گویا آنان را به قتل می‌رساند زیرا یتیم نیازمندی است که توان اداره زندگی خود را ندارد و کسی نیز از او دفاع نمی‌کند و تعلیل نقلی امام به آیهی ﴿وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا﴾ و هم به سخنان امام باقر (علیه السلام) استناد می‌کند. که فرمود: «در حرام شدن مال یتیم آثاری هست، مانند آنکه یتیم از کمک مالی دیگران بی‌نیاز می‌شود و دیگران نیز هنگامی که از تصرف مال یتیم خوداری کنند، فرزندانشان به عقوبتی دچار نمی‌شوند.»^۱

۲.۳.۲.۳ عقوبت دنیوی و اخروی تعدی به مال یتیم

از روایات متعدد به دست می‌آید که تعدی به اموال یتیم افزون بر عذاب جهنم عذاب دنیا را نیز در پی دارد.^۲ در روایتی امام صادق (علیه السلام) خوردن مال یتیم را جزء گناهان کبیره به حساب می‌آورد.^۳ هر گناهی که از انسان سر زند، دارای حقیقتی تلخ، گزنده و سوزنده است؛ اگر چه ما آن را درک نکنیم.

۱. [و فی عیون الأخبار: فی باب ماکتبه الرضا (علیه السلام) إلی محمد بن سنان، فی جواب مسأله فی العلل: و حرم أكل مال الیتیم ظلما لعل کثیرة من وجوه الفساد، أول ذلك أنه إذا أكل الإنسان مال الیتیم ظلما فقد أعان علی قتله، إذ الیتیم غیر مستغن و لا محتمل لنفسه و لا علیم بشأنه و لا له من یقوم علیه و یکفیه کقیام والديه، فإذا أكل ماله فکأنه قد قتله و صیره إلی الفقر و الفاقة، مع ما خوف الله - تعالی - و جعل من العقوبة فی قوله تعالی: ﴿وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ﴾ و لقول أبی جعفر (علیه السلام) «إن الله - تعالی - وعد فی أكل مال الیتیم عقوبتین: عقوبة فی الدنيا و عقوبة فی الآخرة». ففی تحريم مال الیتیم، استبقاء مال الیتیم و استقلاله بنفسه و السلامة للعقب أن یضییبه ما أصابه لما وعد الله - تعالی - فیهِ من العقوبة، مع ما فی ذلك من طلب الیتیم بثأره إذا أدرك و وقوع الشحنة و العداوة و البغضاء حتی یتفانوا. قمی مشهدی، پیشین، ج ۳، ص ۳۳۷.

۲- عن سماعة، عن أبی عبد الله (علیه السلام)، أو أبی الحسن (علیه السلام): أن الله أوعد فی مال الیتیم عقوبتین اثنتین: أما إحدهما: فعقوبة الآخرة النار، و أما الاخری. فعقوبة الدنيا، قوله: ﴿وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لِيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾ قال - یعنی بذلك لیخش أن أخلفه فی ذریته کما صنع بهؤلاء الیتامی. بحرانی، پیشین، ج ۲ ص ۳۱، ح ۸.

۳. عن عبید بن زرارة، عن أبی عبد الله (علیه السلام)، قال: سألته عن الكبائر. فقال: «منه أكل مال الیتیم ظلما» و لیس فی هذا بین أصحابنا اختلاف، و الحمد لله. همان، ص ۳۳، ح ۱۷.

گناه همانند آتشی است که انسان با ارتکاب گناه به آن نزدیک می‌شود و اندک اندک شعله‌ور می‌شود، و اگر با توبه، استغفار، و جبران آن را خاموش نسازد، همه وجودش را از آتش پر می‌کند و راه بازگشت را بر خود می‌بندد. گناه همانند سمی است که وارد بدن کنه‌کاران می‌شود و مسمومشان می‌سازد. ارتکاب گناه انسان را مست و گرفتار دنیا می‌کند، تا آنجا که غفلت تمام وجودش را فرا می‌گیرد و آنگاه که غافل، مسموم، و بیهوش گردد، رنج و سختی آن را درک نمی‌کند، مگر هنگامی که بمیرد و با وارد شدن در عالم برزخ به هوش آید.^۱

در روایتی پیامبر اکرم (صلی اله علیه وآله) حقیقت خوردن مال یتیم را خوردن آتش و سپس دفع آن می‌داند.^۲ همانگونه که انسان در دنیا غذا می‌خورد و سپس دفع می‌کند و مسیر ماکولات او چنین است، هنگامی که آتش می‌خورد نیز آن را بیرون می‌ریزد. هر آنچه از دهان فرو رود باید دفع شود البته در معاد قانون دیگری حاکم است و شاید مراد از خروج از پشت نفوذ آتش به بیرون است.

از این روایات استفاده می‌شود که اعمال ما علاوه بر چهره ظاهری خود، یک چهره واقعی نیز دارد که در این جهان از نظر ما پنهان است، اما این چهره‌های درونی، در جهان دیگر ظاهر می‌شوند و مسئله تجسم اعمال را تشکیل می‌دهند. چهره واقعی عمل همیشه تناسب خاصی با کیفیت ظاهری این عمل دارد، همان گونه که خوردن مال یتیم و غصب حقوق او، قلب او را می‌سوزاند و روح او را آزار می‌دهد چهره واقعی این عمل آتش سوزان است.

در روایتی امام راه بازگشت از این عذاب را برگرداندن مال یتیم به صاحبش می‌داند.^۳ در برخی گناهان تنها اوامر و نواهی الهی مخالفت می‌شود و حق الله است که توبه آن نیز اطاعت اوامر و نواهی الهی و استغفار است؛ ولی گاهی حق مردم نیز ضایع شده است که افزون بر استغفار، حقوق از دست رفته مردم نیز باید اعاده شود. خوردن مال یتیم از این قبیل است که توبه آن صرف پشیمانی و درخواست مغفرت از خدا نیست، بلکه

۱. محمود خالقی، *مائده آسمانی*، موسسه فرهنگی دارالذکر، زمستان ۱۳۸۱، ص ۸۰.

۲. *فإنه حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال قال رسول الله (صلی اله علیه وآله) لما أسرى بي إلى السماء رأيت قوما تقذف في أجوافهم النار و تخرج من أدهانهم، فقلت من هؤلاء يا جبرئيل فقال هؤلاء ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا﴾ قمی، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۳.*

۳. *عن سماعة، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، أو أبي الحسن (عليه السلام)، قال: سألته عن أكل مال اليتيم، هل له توبة؟ قال: بركة إلى أهله قال ذلك بأن الله يقول: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾. بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۳۱.*

برگرداندن حقوق از دست رفته یتیم است.

احادیث و روایات در نکوهش تجاوز به اموال یتیمان بسیار زیاد و تکان دهنده است حتی کمترین تعددی مشمول این حکم می‌شود. از امام صادق (علیه السلام) و امام موسی بن جعفر (علیه السلام) سؤال می‌کنند با چه مقدار خوردن مال یتیم آتش جهنم بر شخص واجب می‌شود؟ امام فرمود: حتی با دو درهم^۱ یا کم و زیاد آن فرقی ندارد و اگر مال یتیم را بخورد و قصد پرداخت آن را نداشته باشد و یا ارثی که از مال یتیم نزد اوست را پرداخت نکند جزء خورندگان مال یتیم محسوب می‌شود.^۲

این روایات، کمیت خوردن مال یتیم را بیان می‌کند، چون ممکن است کسی بگوید خوردن یک درهم از مال یتیم که مهم نیست، از این رو از امامان معصوم (علیه السلام) پرسیدند و آنان کم و زیاد آن را در مشمول عذاب بودن یکسان دانستند، زیرا اصل و باطن ظلم، شعله آتش است. در این جهت کم یا زیاد فرقی ندارد. به طور کلی آنچه در این گونه روایات آمده است، گذشته از تشریح وضع قیامت، می‌تواند بیانگر ظهور باطن وضع دنیوی ظالمان یتیم باشد یعنی اینان در دنیا سرگرم خوردن آتش‌اند و همین معنا در قیامت ظهور کامل می‌یابد.

۲.۳.۳ مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی

روایاتی که در ذیل آیات هفتم تا دهم وارد شده کاملاً با مفهوم آیه هماهنگ است مضافاً بر اینکه این روایات با یکدیگر هم هماهنگند.

روایاتی که ذیل آیه نهم در مورد عذاب دنیوی خورنده مال یتیم بیان شده است به گونه‌ای آیه شریفه را تفسیر می‌کند که آیه ناظر به وصیت در حال احتضار نیست که بگوید به فکر فرزندان یتیم خود باشید و همه

۱. عن محمد بن مسلم، عن أحدهما (عليهما السلام)، قال: قلت: في كم تجب لأكل مال اليتيم النار؟ قال: في درهمين. همان، ح ۱۰.

۲. عن أحمد بن محمد، قال: سألت أبا الحسن (عليه السلام) عن الرجل يكون في يده مال لأيتام فيحتاج فيمده يده فينفق منه عليه و على عياله، و هو ينوي أن يرده إليهم، أهو ممن قال الله تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا الْآيَةَ﴾ قال: لا، و لكن ينبغي له ألا يأكل إلا بقصد، و لا يسرف.

قلت له: كم أدنى ما يكون من مال اليتيم إن هو أكله و هو لا ينوي رده حتى يكون يأكل في بطنه ناراً؟ قال: قليلة و كثيرة واحد، إذا كان من نفسه و نيته أن لا يرده إليهم. همان، ح ۱۲.

اموالتان را در راه‌های خیر صرف نکنید، بلکه ناظر است به اینکه هرکس به یتیمی ستم کند به فرزندان یتیم او ستم می‌شود، تا شخص ستمگر رنج و آسیب ببیند و گرنه فرزندان او مظلومانی مأجورند و این کار خدا با عدل الهی سازگار است، چون خداوند دعای مظلوم را مستجاب و ظالم را منقرض می‌کند و از طرفی کمکی برای یتیمان مستعد می‌فرستد تا آنان را تأمین کند؛ ولی همه کيفر و رنج و عذاب را ستمگران می‌بینند.

این مطلب را از مفهوم آیه مورد بحث نیز می‌توان استفاده کرد، چون آیه شریفه می‌فرماید: که اگر کسی به مال یتیمان تعدی کند، بترسد که فرزندان او نیز به این ستم گرفتار شوند. پس مفهوم آن این است که اگر ظلم به یتیمان خودداری کند، نسل او محفوظ خواهد ماند.

۲.۴ تفسیر آیات ۱۱-۱۴ (احکام ارث)

آیات

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِن كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِن لَّمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَتُهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ ؕ ءَابَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۱) لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِن لَّمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلِكُمُ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِن لَّمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَهُنَّ الثَّمَنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِّنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِن كَانُوا أَكْثَرَ مِن ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ (۱۲) تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۳) وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۱۴)﴾

ترجمه آیات

خداوند درباره فرزندانان به شما سفارش می‌کند که سهم (میراث) پسر، به اندازه سهم دو دختر باشد و اگر فرزندان شما، (دو دختر و) بیش از دو دختر باشند، دو سوم میراث از آن آنهاست و اگر یکی باشد، نیمی (از میراث)، از آن اوست. و برای هر یک از پدر و مادر او، یک ششم میراث است، اگر (میت) فرزندی داشته باشد و اگر فرزندی نداشته باشد، و (تنها) پدر و مادر از او ارث برند، برای مادر او یک سوم است (و بقیه از آن پدر است) و اگر او برادرانی داشته باشد، مادرش یک ششم می‌برد (و پنج ششم باقیمانده، برای پدر است). (همه اینها) بعد از انجام وصیتی است که او کرده، و بعد از ادای دین است - شما نمی‌دانید پدران و مادران و فرزندانان، کدامیک برای شما سودمندترند! - این فریضه الهی است و خداوند، دانا و حکیم است. (۱۱) و برای شما، نصف میراث زنانان است، اگر آنها فرزندی نداشته باشند و اگر فرزندی داشته باشند، یک چهارم از آن شماست پس از انجام وصیتی که کرده‌اند، و ادای دین (آنها). و برای زنان شما، یک چهارم میراث شماست، اگر فرزندی نداشته باشید و اگر برای شما فرزندی باشد، یک هشتم از آن آنهاست بعد از انجام وصیتی که کرده‌اید، و ادای دین. و اگر مردی بوده باشد که کلاله [خواهر یا برادر] از او ارث می‌برد، یا زنی که برادر یا خواهری دارد، سهم هر کدام، یک ششم است (اگر برادران و خواهران مادری باشند) و اگر بیش از یک نفر باشند، آنها در یک سوم شریکند پس از انجام وصیتی که شده، و ادای دین بشرط آنکه (از طریق وصیت و اقرار به دین)، به آنها ضرر نزند. این سفارش خداست و خدا دانا و بردبار است. (۱۲) اینها مرزهای الهی است و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند، (و قوانین او را محترم بشمرد)، خداوند وی را در باغهایی از بهشت وارد می‌کند که همواره، آب از زیر درختانش جاری است جاودانه در آن می‌مانند و این، پیروزی بزرگی است! (۱۳) و آن کس که نافرمانی خدا و پیامبرش را کند و از مرزهای او تجاوز نماید، او را در آتشی وارد می‌کند که جاودانه در آن خواهد ماند و برای او مجازات خوارکننده‌ای است (۱۴)

اشاره

این دسته از آیات احکام ارث را بیان می‌کند و در حکم شرح آیات پیشین است که در آنها به اجمال سخن از ارث به میان آمده است. در آیه اول مورد بحث در باره ارث طبقه اول در چند محور بحث می‌کند، سهام ارث فرزندان که دو برابر بودن سهم پسر به سهم دختر و سهم بیش از دو دختر و سهم یک دختر و سهام ارث

پدر و مادر در صورت فرزند داشتن میت و عدم آن و متغیر بودن آن، خصوصاً در صورت وجود حاجب برای مادر، آیه بعدی در باره میراث همسر است که با همه طبقات جمع می‌شود و نیز در باره ارث طبقه دوم (کلاله یعنی خواهر و برادر متوفا است) که در آیه بعدی و نیز آیه پایانی این سوره آمده است.

۲.۴.۱ مفاد ظاهری

مفردات

«یوصیکم» راغب می‌گوید: کلمه وصیت به معنای این است که «عملی را به دیگری پیشنهاد کنی، پیشنهادی که توام با وعظ باشد».^۱

دری: به معنای «دانستن»،^۲ درایه « معرفتی است که با نوعی از حيله و تدبیر بدست آید».^۳

کلالة: در اصل معنای مصدری دارد و به معنای «کلال» یعنی «از بین رفتن قوت و توانایی» است.^۴

کَلَّأَهُ مصدر و ریشه‌ای است که مفهومش وارث و موروث را با هم را در بر می‌گیرد، نامیدنش با واژه کلالة یا به این جهت است که نسب از جهت پدر و فرزند به او پیوسته نیست یا اینکه عرضی است یعنی از جهت برادر و عمو و یکی از دو طرف منسوب او است.^۵

حدود جمع حد و در اصل به معنای «فصل و منع کردن» است،^۶ و سپس به هر چیزی که فاصله میان دو شیء باشد، و آنها را از هم متمایز سازد، گفته می‌شود.^۷ و به معنای «حدود شرع فاصله انداخته بین حلال و حرام» هم گفته شده است.^۸

۱. راغب اصفهانی، پیشین، ج ۱، ص ۸۷۸، ذیل ماده «وصی».

۲. فیومی، پیشین، ج ۲، ص ۱۹۴. فراهیدی، پیشین، ج ۸، ص ۵۸، ذیل ماده «دری».

۳. راغب اصفهانی، پیشین، ج ۱، ص ۳۱۲، ذیل ماده «دری».

۴. طریحی، پیشین، ج ۵، ص ۴۶۴. ذیل ماده «کلالة».

۵. راغب اصفهانی، پیشین، ص ۷۱۹، ذیل ماده «کلالة».

۶. فراهیدی، ج ۳، ص ۱۹. فیومی، ج ۲، ص ۱۲۴. ذیل ماده «حدود».

۷. راغب اصفهانی، پیشین، ج ۱، ص ۴۵۶، ذیل ماده نحدود».

۸. ابن اثیر جزری، ج ۱، ص ۳۵۲ ذیل ماده «حدود».

۱.۱.۴.۲ ارث فرزندان و پدر و مادر

در آیه ۱۱ ضابطه مشخصی را جهت تقسیم ارث بیان می‌کند که غیر از این ضابطه، تقسیم ارث حلال نیست.^۱ و حکم طبقه اول وارثان (فرزندان و پدران و مادران) بیان شده، و روشن است که نزدیک‌ترین رابطه خویشاوندی رابطه فرزند و پدر است، و لذا قرآن آنها را بر طبقات دیگر ارث مقدم داشته است.

در جمله نخست می‌فرماید: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ خَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾ خداوند به شما درباره فرزندان سفارش می‌کند که برای پسران دو برابر سهم دختران قائل شوید. ارث دختران اصل و ارث پسران به صورت فرع بیان شده است. زیرا می‌فرماید: پسران دو برابر سهم دختران می‌برند و این قسمت آیه تأکید روی ارث بردن دختران و مبارزه با سنتهای جاهلیت است که آنها را به کلی محروم می‌کردند. اگر فرزندان میت، دو دختر یا بیشتر بود دو سوم مال از آنهاست ولی اگر تنها یک دختر بود نصف تمام مال از اوست. بر اساس روایات، حکم دو دختر و بیش از آن یکسان است. که در فصل بعد بررسی خواهد شد. با توجه به اینکه با بودن طبقه اول به سایر طبقات نوبت نمی‌رسد، سهام یاد شده بالاصل و بقیه و اضافه اموال بالرد به همان طبقه اول می‌رسد.

اما میراث پدران و مادران ﴿وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ آبَاؤُهُ فَلِأُمَّهِ الثُّلُثُ﴾ اگر میت فرزند یا فرزندی داشته باشد، پدر و مادرش هر یک، یک ششم می‌برند و اگر فرزند نداشته باشد، و وارث فقط پدر و مادر باشد یک سوم مال را مادر می‌برد بقیه مال پدر است ﴿فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمَّهِ السُّدُسُ﴾ اگر میت برادرانی داشته باشد گر چه آنها ارث بر نیستند ولی سبب می‌شوند که سهم مادر از یک سوم به یک ششم تنزل یابد و در واقع برادران، با اینکه ارث نمی‌برند، مانع مقدار اضافی ارث مادر می‌شوند و به همین جهت آنها را حاجب می‌نامند. زیرا وجود برادران متعدد موجب سنگینی بار زندگی پدر است، چون پدر باید هزینه آنها را بپردازد.^۲

﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾ تقدیم لفظ وصیت بر دین به منظور تأکید در باره سفارش و رعایت احترام خواسته‌های میت است، و مانند دینی است، که حق دیگران بمال متوفی تعلق یافته و باید ادا شود به دلیل اهمیت آن است که در جاهلیت به آن اهمیت داده نمی‌شد.

در جمله بعد می‌فرماید: ﴿ءَابَاؤُكُمْ وَ أبنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا﴾ شما نمی‌دانید پدران و

۱. صادقی تهرانی، پیشین، ج ۶، ص ۲۶۹.

۲. مکارم شیرازی و همکاران پیشین، ج ۳، ص ۲۹۴.

فرزندانتان کدامیک بیشتر به نفع شما هستند، یعنی قانون ارث بر اساس مصالح واقعی بشر استوار شده، و تشخیص این مصالح به دست خداست، پس انسان نمی‌تواند سهام ارث را به درستی تقسیم کند و از همین رو در این مسئله به راهنمای آسمانی نیاز دارد، زیرا خداوند دانا و حکیم که عالم به اسرار عالم و آدم است سهام ارث را بر اساس حکمت توزیع کرده و منافع فرد و جامعه را در احکام و تقسیم میراث رعایت کرده است.^۱

۲.۴.۱.۲ سهم ارث همسران از یکدیگر

این آیه ﴿وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ﴾ سهام ارث برخی دیگر از وارثان را بیان می‌کند. همسر، مرد یا زن، با همه طبقات ارث می‌برد. آیه می‌فرماید: مرد نیمی از اموال همسر خود را در صورتی که او فرزندی نداشته باشد به ارث می‌برد، ولی اگر فرزند و یا فرزندی داشته باشد (حتی اگر از شوهر دیگری باشد) شوهر تنها یک چهارم مال را به ارث می‌برد ﴿فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَ﴾.

قرآن کریم که سراسر با ادب و حیا و عفت همراه است، زنان را کمتر مورد خطاب قرار می‌دهد و از آنان با ضمیر مغایب یاد می‌کند تا علاوه بر حفظ حیا و عفت، ادب و شیوه سخن گفتن با آنها را نیز به ما بیاموزد، در اینجا نیز درباره زنان با کنایه و غیر مستقیم یاد کرده و خطاب به مردان می‌فرماید: ارث زنان از ثروت شوهران در صورتی که شوهر فرزندی نداشته باشد یک چهارم اصل مال است چنان که می‌فرماید: ولی اگر شوهران فرزندی داشته باشند سهم زنان به یک هشتم می‌رسد. ﴿وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ﴾ توجه به این نکته نیز لازم است که سهمی که برای زنان تعیین شده (اعم از یک چهارم یا یک هشتم) اختصاص به یک همسر ندارد بلکه اگر مرد همسران متعدد داشته باشد سهم مذکور بین همه آنها بطور مساوی تقسیم خواهد شد و ظاهر آیه فوق نیز همین است. مقصود از ولد در این آیه، اعم از با واسطه یا بی واسطه است، اگر کسی بمیرد و نوه داشته باشد، هر یک از زن و شوهر نصیب ناقص خود را می‌برند نه سهم کامل را این تقسیم نیز همانند تقسیم سابق بعد از پرداخت بد هکاری‌های شوهر و انجام وصیت مالی اوست ﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾.

این قید ﴿مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ﴾ متعلق به هر دو قسم ارث شوهر و زن است.^۲

۱. جوادی آملی، پیشین، ج ۱۷، ص ۴۹۸. طوسی، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۲.

۱. همان، ص ۵۶۷.

۳.۱.۴.۲ ارث برادران و خواهران

در این جمله از آیه ﴿وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً﴾ به واژه جدیدی برخورد می‌کنیم که فقط در دو مورد از قرآن دیده می‌شود: یکی در آیه مورد بحث و دیگری در آخرین آیه از همین سوره و آن کلمه (کلاله) است. مفسران امامیه در مورد کلاله نظراتی دارند از جمله:

علامه طباطبایی (ره) کلاله را به معنای احاطه گرفته است و بیان می‌کند:

«تاج را هم اگر اکلیل می‌گویند به این جهت است که بر سر احاطه دارد، مجموع هر چیزی را هم که کل به ضمه کاف می‌خوانند، برای این است که به همه اجزا احاطه دارد، یک فرد سربار جامعه را هم اگر کل بر جامعه به فتحه کاف تعبیر می‌کنند، برای این است که سنگینیش بر جامعه احاطه دارد»^۱.

در تفسیر مجمع البیان بدین مضمون آمده است: میتی که وارث او خواهران و برادران باشند، ارث او کلاله‌ای خواهد بود. کلاله یا خواهران و برادرانند یا خود میت. اگر خواهران و برادران را کلاله بنامیم به اعتبار این است که آنها میت را احاطه می‌کنند.

و اگر میت را کلاله بنامیم بملاحظه این است که اطراف او از پدر و مادر و فرزند خالی است و عدم وجود اینها او را احاطه کرده و کلاله است.^۲

در تفسیر نمونه آمده است: کلاله به خواهران و برادرانی که از شخص متوفی ارث می‌برند گفته شده است و شاید تناسب آن این باشد که برادران و خواهران جزء طبقه دوم ارث هستند، و تنها با نبودن پدر و مادر و فرزند ارث می‌برند، و چنین کسی که پدر و مادر و فرزندی ندارد مسلماً در رنج است و قدرت و توانایی خویش را از دست داده.

آیه می‌گوید: اگر مردی از دنیا برود و برادران و خواهران از او ارث ببرند، یا زنی از دنیا برود و برادر و یا خواهری داشته باشد هر یک از آنها یک ششم مال را به ارث می‌برند.

این در صورتی است که از شخص متوفی یک برادر و یک خواهر باقی بماند اما اگر بیش از یکی باشند مجموعاً یک ثلث می‌برند یعنی باید ثلث مال را در میان خودشان تقسیم کنند ﴿فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ

۱. طباطبایی، پیشین، ج ۴، ص ۲۱۲.

۲. طبرسی، پیشین، ج ۳، ص ۲۹.

شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ». سپس اضافه می‌کند ﴿مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ﴾ این در صورتی است که وصیت قبلاً انجام گیرد و دیون از آن خارج شود. وجه تقدم وصیت بر دین این است که اصل دین مسلم و ادای آن قطعی است و طلبکاران آن را طلب می‌کنند، ولی وصیت حق میت است و قدرت استیفای آن را ندارد.^۱ و شاید به دلیل شأن وصیت که نیاز به تأکید و مبالغه دارد.^۲ تأکید راقید ﴿غَيْرُ مُضَارٍّ﴾ متعلق به هر دو وصیت و دین است. در حالی که وصیت و همچنین دین جنبه زیان رسانیدن به ورثه نداشته باشد به این معنی که بیش از ثلث وصیت نکند، زیرا وصیت بیش از ثلث اضرار به ورثه است و نفوذ آن مشروط به رضایت آنها می‌باشد، و یا اینکه برای محروم ساختن ورثه و زیان رسانیدن به آنها اعتراف به دیون و بدهی‌هایی کند در حالی که بدهکار نباشد.^۳ در پایان برای تأکید می‌فرماید: ﴿وَصِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهِ عَلِيمٌ حَلِيمٌ﴾ این توصیه‌ای است از طرف خدا که باید به آن عمل شود، زیرا خداوند به منافع و مصالح شما آگاه است که این احکام را مقرر داشته و نیز از نیات وصیت کنندگان نیز آگاه می‌باشد، در عین حال حلیم است و کسانی را که بر خلاف فرمان او عمل فوراً مجازات نمی‌کند.^۴ طبق نظر آیت اله جوادی آملی عبارت مذکور گویای آن است که این احکام وجوبی و الزامی هستند نه استحبابی.^۵

۴.۱.۱.۲. فرجام اطاعت و نافرمانی از خدا و رسول (ص)

پس از بیان سهم‌های ارث، در این دو آیه (۱۳-۱۲) به بیم و نوید می‌پردازد. تا به اطاعت ترغیب و از نافرمانی پرهیز دهد و نیز ضمانت اجرای احکام الهی را با وعد و وعید تثبیت می‌کند.^۶ در این آیه ﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْهَا أَنْهَارٌ...﴾ با کلمه تِلْكَ به قوانین ارث که در آیات گذشته آمده است اشاره نموده می‌فرماید: اینها حدود و مرزهای الهی است، منظور از حدود خدا در این جا احکام ارث و فرائض و سهام معین شده است.^۷ گر چه گفته شده این دو آیه اطلاق داشته و همه احکام

۱. جوادی آملی، پیشین، ج ۱۷، ص ۴۹۸.

۲. مقدس اردبیلی احمد بن محمد، زبده البیان فی احکام القرآن، تهران، کتابفروشی مرتضوی، بی تا، ج ۱، ص ۶۵۰.

۳. جوادی آملی، پیشین، ج ۱۷، ص ۵۶۹. طباطبایی، پیشین، ج ۴، ص ۲۱.

۴. مکارم شیرازی و همکاران، پیشین، ج ۳، ص ۹۸.

۵. جوادی آملی، پیشین، ج ۱۷، ص ۵۸۰.

۶. ملافتح اله کاشانی، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۷. محمد رشید رضا، تفسیر المنار، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.

۷. مکارم شیرازی و همکاران، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۱.

الهی اعم از ارث و غیر آن حدود الهی هستند و آیه به احکام و قوانین ارث اختصاص ندارد.^۱

خدای تعالی پس از اشاره به این قسمت از حدود و مرزهای الهی می‌فرماید: کسانی که خداوند و پیامبر را اطاعت کنند، و این مرزها را محترم شمارند، به طور جاودان در باغهایی از بهشت خواهند بود، که از زیر درختان آن نهرها جاریست و در آن جاودانند و این همان کامیابی بزرگ است. ﴿مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ در آیه بعد خداوند کسی را که خدا و رسول را نافرمانی و از حدود الهی تجاوز کند را به خلود در آتش وعید داده است. ﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾

البته می‌دانیم تنها معصیت خداوند (هر چند گناه کبیره باشد) موجب خلود و عذاب جاودانی، نیست، بنابراین منظور از آیه فوق، کسانی هستند که از روی طغیان و سرکشی و دشمنی و انکار آیات الهی، حکم خدا را زیر پا می‌گذارند، و در حقیقت ایمان به خدا و روز بازپسین ندارند.^۲

در آیه قبل، درباره بهشتیان ﴿خَالِدِينَ فِيهَا﴾ (طور جاودانی در بهشت خواهند بود) به صورت جمع آمده، و در این آیه که در باره دوزخیان است ﴿خَالِدًا فِيهَا﴾ به صورت مفرد آمده است، علاوه بر وسعت رحمت الهی و سبقت آن بر غضب خدا، شاید علت این باشد که: اولاً خلود در جهنم برای افراد بسیار کمی ثابت است. و ثانیاً همه دوزخیان از هم بریده‌اند و هرگز انس و الفتی با هم ندارند؛ ولی بهشتیان با یکدیگر برخورد مسالمت آمیز دارند و از دیدار یکدیگر لذت می‌برند.

در آخر می‌فرماید: ﴿وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾ آن‌ها عذاب خوار کننده و آمیخته با توهینی دارند. در واقع در جمله قبل جنبه جسمانی مجازات الهی منعکس شده بود، و در این جمله که مسئله اهانت به میان آمده به جنبه روحانی آن اشاره می‌کند.^۳

۱. جوادی آملی، پیشین، ج ۱۷، ص ۶۰۴

۲. همان، ص ۶۱۲

۳. مکارم شیرازی و همکاران، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۲. جوادی آملی، ج ۱۷، ص ۶۰۶.

۲.۴.۲ مفاد روایی

اشاره

در این دسته از آیات ۱۹ روایت مورد بررسی قرار گرفته است. دو روایت از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) یک روایت از امام علی (علیه السلام) شش روایت از امام باقر (علیه السلام) هشت روایت از امام صادق (علیه السلام)، و دو روایت از امام رضا (علیه السلام) است که در آنها پاره‌ای از احکام ارث آمده است و درباره قشرهایی که در یک خانواده جای گرفته‌اند و حقوقی که نسبت به یکدیگر دارند پرده برمی‌دارد. ارث به طور کلی به منزله ریسمان محکمی است که افراد یک خانواده را سخت به یکدیگر مرتبط می‌سازد هم چنان که در اقتصاد اسلامی راهی برای توزیع ثروت در جامعه است. در این روایات مهمترین حکمی از احکام ارث و نیز دلیل جدال برانگیزترین بحث ارث (فزونی ارث مرد بر زن) بیان شده و نیز حاجبان ارث، کلاله، تقدم دین بر وصیت محرومان از ارث مطالبی است که در این روایات به آن پرداخته شده است. که تحت ده عنوان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲.۴.۲.۱ فلسفه فزونی ارث مرد

در روایات متعددی دلیل فزونی ارث مرد بر زن را از معصوم (علیهم السلام) سؤال می‌کنند و امام (علیه السلام) دلیل آن را می‌فرماید: که در این قسمت به چند مورد آن اشاره می‌شود، که پاسخی به شبهات مطرح شده در مورد کسری ارث زن نسبت به مرد است.

از امام رضا (علیه السلام) سؤال می‌کنند حضرت در پاسخ چند دلیل را بیان می‌فرماید:

- ۱- هنگامی که زن ازدواج کند مهریه می‌گیرد و بر مرد است که آن را پرداخت کند.
- ۲- زن جزء اهلیت مرد است و در موقع نیاز مرد باید به او خرجی و نفقه بدهد اما زن نباید خرج مرد را بدهد.

۳- خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده و مردان از اموالشان خرج می‌کنند.

۴- پس از بیان دلایل امام استشهاد به آیه ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾

وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ.....»^۱ کرده است. در روایت دیگری راوی از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که ایشان می‌فرماید وظیفه جهاد و نفقه و دیه بر عهده زن نیست.^۲

آنچه از روایات برداشت می‌شود این است که اسلام مسؤلیت بیشتری در اداره خانواده و جامعه برعهده مردان قرار داده است. که تأمین نفقه و هزینه خانواده یکی از آنهاست، بنابراین باید نصیب او از ارث دو برابر باشد با وجود این چون به عمق مطلب بنگریم می‌بینیم که زن در ارث مرد با او شریک است، ولی مرد در ارث زن شریک نیست از این رو بهره مرد و زن هر دو معادل یکدیگرند. حتی می‌توان گفت در دید کلان و با لحاظ مجموعه احکام اسلام درحقیقت، سهم بیشتری از اموال متوفی نصیب زن می‌شود. بهره مرد به مقتضای طبیعتش و به مقتضای نقشی که فطرتاً برای ایفای آن آفریده شده در عرصه فعالیت‌های اقتصادی دو برابر زن است هم چنان که بهره زن نیز در عرصه فعالیت‌های دیگر چون فعالیت‌های عاطفی و پرورش فرزند دو برابر مرد است.

آنچه در اینجا ذکر آن لازم است این که مباحث مربوط به زن دو گونه است: ۱- زن در برابر مرد، ۲- زن در برابر شوهر. بحث‌هایی که در محور خانواده بین زن و شوهر انجام می‌شود با بحث زن در مقابل مرد متفاوت است. مرد هیچ فضیلتی بر زن ندارد و ملاک برتری نزد خدا تنها تقواست. در هیچ یک از آثار اسلامی مطلبی که فضیلت جنس مرد را بر جنس زن بیان کند، نیست، بنابراین نه زن از جهت زن بودن نقص دارد و نه مرد از جهت مرد بودن فضیلت، یعنی نه مذکر بودن شرط کمالی از کمالات دین است و نه مؤنث بودن مانع آن.

و هنگامی که سخن از زن در برابر شوهر مطرح می‌شود، مسؤلیت‌های متعدد شوهر موجب فضیلت وی در

محیط خانواده است. ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾

۱. - ابن بابویه، قال: حدثنا علي بن أحمد (رحمه الله)، قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن إسماعيل، عن علي بن العباس، قال: حدثنا القاسم بن الربيع الصحافي، عن محمد بن سنان، أن أبا الحسن الرضا (عليه السلام) كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله: علة إعطاء النساء نصف ما يعطى الرجال من الميراث، لأن المرأة إذا تزوجت أخذت، و الرجل يعطى، فلذلك وفر على الرجال، و علة أخرى في إعطاء الذكر مثلي ما تعطى الأنثى، لأن الأنثى من عيال الذكر إن احتاجت، و عليه أن يعولها و عليه نفقتها، و ليس على المرأة أن تعول الرجل، و لا تؤخذ بنفقتها إن احتاج، فوفر على الرجال لذلك، و ذلك قول الله عز و جل ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾. بحراني، پیشین، ج ۲، ص ۳۳، ح ۳. محمد بن علی ابن بابویه، علل الشرائع، قم، کتاب فروشی داورى، ۱۳۸۵ ش / ۱۹۶۶ م، ج ۲، ص ۵۷۰.

۲. و عنه: عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام و حماد، عن الأحول، قال: قال لي ابن أبي العوجاء: ما بال المرأة المسكينة الضعيفة تأخذ سهما واحدا، و يأخذ الرجل سهمين؟ قال: فذكر ذلك بعض أصحابنا لأبي عبد الله (عليه السلام)، فقال: إن المرأة ليس عليها جهاد و لا نفقة و لا معقلة، فإنما ذلك على الرجل، فلذلك جعل للمرأة سهما و للرجل سهمين. همان، ص ۳۴، ح ۶. کلینی، پیشین، ج ۷، ص ۸۵، ح ۳.

شوهر بر زن به دلیل مسولیت‌ها و هزینه‌هایی که بر عهده اوست فضیلت دارد این فضیلت اولاً برای شوهر در برابر زن است نه برای مرد در مقابل زن، ثانیاً شبیه برتری دادن خدا بعضی را بر بعضی دیگر است تا زندگی خانوادگی سامان بگیرد. بنابراین، در همه هزینه‌ها و مسولیت‌های زندگی شخص و همچنین مخارج و وظایف اجتماعی مانند جهاد و تأمین نیازهای جنگ و مجاهدان و همچنین تأمین خسارت‌ها زن هزینه‌ای متحمل نمی‌شود و تنها مصرف کننده است؛ حتی در برابر خدماتی که در خانه انجام می‌دهد مانند شیر دادن می‌تواند اجرت بگیرد. مسولیت اداره زندگی و خانواده، تأمین هزینه غذا، مسکن، لباس درمان بیماری و دیگر نیازمندی‌ها با مرد است و زن هیچ گونه مسولیتی در این رابطه ندارد.

بر اساس مطالب فوق، علت فزونی سهم ارث مرد بر زن، آن است که همه هزینه‌های زندگی خود و همسرش و پرداخت مهریه بر عهده اوست و زن تنها مصرف کننده‌ای بیش نیست که هم ارث می‌برد و هم روزانه از مرد نفقه می‌گیرد، پس در توزیع سهم ارث، عدل و احسان رعایت شده است البته علت واقعی فزونی سهم ارث مرد را کسی جز خدا نمی‌داند و آنچه در این روایات آمده حکمت‌هایی است در حد فهم بشر که تا حدودی از سؤال و شبهه می‌کاهد و نسبتاً جوابی قانع کننده است.^۱

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که ایشان دلیل فزونی ارث مرد بر زن را این می‌داند که دانه‌هایی که آدم در بهشت خورد دوازده دانه و دانه‌هایی که حوا خورد شش دانه بود.^۲ و در روایت دیگری دانه‌های خورده شده سه دانه بوده یک عدد حوا و یک عدد را آدم خورده است.^۳

این روایات قابل استناد نیست که علت آن در بخش مقایسه روایت بررسی می‌شود.

۱. جوادى آملی، پیشین، جلد ۱۱، ص ۵۵۴.

۲. و روی محمد بن ابی عبد الله الكوفی عن موسى بن عمران النخعی عن عمه الحسين ابن یزید عن علی بن سالم عن أبيه قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) فقلت له كيف صار الميراث ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ مِثْلِ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾ قال لان الحبات التي أكلها آدم و حوا في الجنة كانت ثمانى عشرة حبة أكل آدم منها اثنتى عشرة حبة، و أكلت حواستاً فلذلك صار الميراث ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ مِثْلِ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾ عروسی حویز، پیشین، ج ۱، ص ۴۵۲، ح ۹۸.

۳. فى عیون الاخبار فى باب ما جاء عن الرضا (عليه السلام) من خبر الشامى و ما سأل عنه أمير المؤمنين (عليه السلام) فى جامع الكوفة حدیث طویل و فیه: و سأله: لم صار الميراث ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ مِثْلِ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾؟ فقال: من قبل السنبلة كان عليها ثلث حبات، فبادرت إليها حوا فأكلت منها حبة، و أطعمت آدم حبتين، همان، ح ۱۰۰.

۲.۴.۲.۲ احتجاج فاطمه (س) به آیه در مسئله فدک

در روایتی که عیاشی از أباجملیه مفضل بن صالح ... از دو امام بزرگوار امام صادق و امام باقر (علیهما السلام) نقل می‌کند که ایشان فرمودند: فاطمه (سلام الله علیها) نزد ابوبکر رفته و سهم ارث خود از پیامبر را طلب کرد. هنگامی که ابوبکر گفت کسی از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) ارث نمی‌برد، حضرت فرمود: آیا به خدا کفر می‌ورزید و قرآن را تکذیب می‌کنید و سپس به آیه ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ...﴾^۱ استشهاد نمود.

استدلال حضرت فاطمه (سلام الله علیها) که خود عصمت کبرای خداست به آیه دلیل بر امضای عموم و اطلاق آیه ارث است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم در ارث گذاشتن برای فرزندان از عموم آیه استثنا نیست. خداوند در این آیه حکم عامی را بیان فرموده که شامل همه مردان و زنان می‌شود، اما برخی از افراد مغرض پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) این حکم را کنار نهاده و گفتند: «فرزندان پیامبران از پدران خود ارث نمی‌برند» آنان با این بهانه، حضرت فاطمه (سلام الله علیها) را از حق خویش محروم ساخته، فدک را غضب نمودند.

ابن ابی الحدید در توجیه این ماجرا از قول استادش چنین می‌گوید:

«من به استادم گفتم: «آیا زهرا در ادعای خود راستگو بوده است؟» گفت: «بلی» گفتم: «آیا خلیفه می‌دانست که او زنی راستگو است؟» گفت: «بلی» گفتم: «پس چرا خلیفه حق مسلم او را در اختیارش نگذاشت؟» در این موقع استاد لبخندی زد و در کمال وقار گفت: «اگر در آن روز سخن او را می‌پذیرفت و به این جهت که او زنی راستگو است، بدون درخواست شاهد فدک را به وی باز می‌گردانید فردا او از این موقعیت به سود شوهر خود علی استفاده می‌کرد و می‌گفت خلافت متعلق به علی است. در آن صورت، خلیفه ناچار بود خلافت را به علی تفویض کند زیرا خلیفه با این کار خود او را راستگو دانسته بود. ولی برای اینکه باب تقاضا و مناظرات بسته شود، او را از حق مسلم خود محروم ساخت.»^۲

۱. عن أبي جميلة المفضل بن صالح عن بعض أصحابه عن أحدهما قال إن فاطمة انطلقت إلى أبي بكر فطلبت ميراثها من نبي الله ص فقال: إن نبي الله لا يورث، فقالت: أ كفرت بالله و كذبت بكتابه قال الله ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ﴾ عیاشی، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۵، ح ۴۹.

۲. عبد الحمید بن هبه الله، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، محقق، ابراهیم، محمد ابوالفضل، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۶، ص ۲۸۴.

۲.۴.۲.۳ مقدار ارث نوادگان

روایاتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرزند دختر یا فرزند پسر را جایگزین پدر و مادرشان می‌داند.^۱ این روایات دو نکته را بیان می‌کند ۱- در صورتی که فرزند زنده نباشد نوه ارث می‌برد. ۲- نوه‌ها هر یک به جای والدین خود می‌نشینند و ارث میت را می‌برند، نوه‌های پسری ارث پسر را می‌برند هرچند دختر باشند و نوه‌های دختری ارث دختر را می‌برند هر چند پسر باشند.

۲.۴.۲.۴ تقدم دين بر وصیت

محمدبن قیس نقل می‌کند که از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که فرمود: بدهی قبل از وصیت و وصیت پس از بدهی می‌باشد.^۲ از امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم در این مورد روایتی نقل شده است که ایشان روش پیامبر (صلی الله علی و آله) را بیان می‌دارد که حضرت اول دیون را می‌پرداخت پس از آن به وصیت آن نسبت به ثلث مال عمل می‌کرد و سپس میراث را میان ورثه طبق سهام مقرر قسمت می‌کرد.^۳ این روایات بیانگر اهمیت ادای دین در اسلام است. و مردم را به این مطلب توجه می‌دهد که هرگز نمی‌توانند از پرداخت دین شانه خالی کنند. از این رو، نزدیکان میت باید به ادای دیون میت اهمیت دهند و به موقع آن‌ها را پرداخت نمایند.

۲.۴.۲.۵ ارث دو دختر

در روایتی ارث دو دختر را مثل ارث بیش از دو دختر که دو سوم بود بیان کرده است.^۴

۱. مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَادَانَ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: بَنَاتُ الْإِبْنَةِ يَقْمَنَّ مَقَامَ الْإِبْنَةِ إِذَا لَمْ تَكُنْ لِلْمَيْتِ بَنَاتٌ وَلَا وَارِثٌ غَيْرُهُنَّ وَلَا وَارِثٌ غَيْرُهُنَّ وَ بَنَاتُ الْإِبْنِ يَقْمَنَّ مَقَامَ الْإِبْنِ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْمَيْتِ وَكُلٌّ وَلَا وَارِثٌ غَيْرُهُنَّ. كليني، پیشین، ج ۷، ص ۸۸، ح ۴. حُمَيْدُ بْنُ زَيْدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَكِينٍ عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: ابْنُ الْإِبْنِ يَقُومُ مَقَامَ أَبِيهِ. همان، ج ۲.

۲. عن محمد بن قيس قال سمعت أبا جعفر (عليه السلام) يقول في الدين و الوصية فقال: إن الدين قبل الوصية، ثم الوصية على إثر الدين ثم الميراث و لا وصية لوارث. عياشي، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۶. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: أَوَّلُ شَيْءٍ يُبْدَأُ بِهِ مِنَ الْمَالِ الْكَفَنُ، ثُمَّ الدَّيْنُ، ثُمَّ الْوَصِيَّةُ، ثُمَّ الْمِيرَاثُ. كليني، پیشین، ج ۱۳، ص ۳۷۳.

۳. روى عن أمير المؤمنين (عليه السلام) أنه قال إنكم تقرؤون في هذه الآية الوصية قبل الدين و إن رسول الله (صلى الله عليه و آله) قضى بالدين قبل الوصية. طبرسي، پیشین، ج ۳، ص ۲۶.

۴. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ جَمِيعاً عَنْ عَمْرِو بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَنِ الْجَدِّ فَقَالَ مَا أَجْدُ أَحَدًا قَالَ..... لِلرِّجَالِ نَصِيبًا وَ سَوَى فِي هَذِهِ الْفَرِيضَةِ بَيْنَ الْأَبِ وَ الْأُمِّ وَ إِنْ تَرَكَ

از مثل این روایات برداشت می‌شود که ارث دو دختر شبیه ارث چند دختر می‌باشد همانگونه که در این روایت امام می‌فرماید: اگر ترکه میتی دو دختر و پدر و مادرش بود دو دختر دو سوم ارث و برای پدر و مادر دو ششم می‌شود و اگر سه دختر یا بیشتر و پدر و مادر بودند سهم سه دختر مثل دو دختر دو سوم و سهم پدر و مادر دو ششم می‌شود.

در ذیل آیه ده روایتی نقل شده که ابراهیم کرخی از شخص موثقی روایت کرده که گفت در مدینه ازدواج کردم

امام صادق (علیه السلام) فرمود: ازدواج چگونه بود؟ گفتم مردی از همسرش خیری ندیده مگر این که من دیدم، ولی او به من خیانت کرد. فرمود: خیانتش چه بود؟ گفتم: آن زن دختری به دنیا آورد. فرمود: شاید تو دختر را دوست نداری؟ خداوند می‌فرماید: ﴿أَبَاؤُكُمْ وَ أُمَّهَاتُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا...﴾^۱

از این روایت برداشت می‌شود که افکار جاهلی هنوز در بین مسلمانان وجود داشته است، و امام با استناد به این جمله قرآن در صدد اصلاح فکر مردم و مبارزه با خرافات (که تولد دختر را خیانت زن تلقی می‌کرده‌اند) می‌باشد.

۲.۴.۲.۶ ارث همسران

در روایتی امام باقر (علیهما السلام) سهم ارث زن و شوهر و مادر و پدر را بیان فرموده است. در روایت اول امام باقر (علیه السلام) ارث زن و شوهر را در صورتی که فرزند نداشته باشند را بیان فرموده است. که سهم مرد یک دوم و سهم زن یک چهارم می‌باشد و سهم مادر و پدر در صورتی که فرزند نداشته باشند بیان شده، که سهم مادر یک سوم و مابقی از پدر است.^۲ امام صادق (علیه السلام) ارث شوهر و پدر و مادر را در

ابْنَتَيْنِ وَ أَبَوَيْنِ فَلِلْأَبْتَيْنِ الثُّلُثَانِ وَ لِلْأَبَوَيْنِ السُّدْسَانِ وَ إِنْ تَرَكَ ثَلَاثَ بَنَاتٍ أَوْ أَكْثَرَ فَلِلْأَبَوَيْنِ السُّدْسَانِ وَ لِلْبَنَاتِ الثُّلُثَانِ وَ إِنْ تَرَكَ أَبَوَيْنِ وَ ابْنًا وَ بِنْتًا فَلِلْأَبَوَيْنِ السُّدْسَانِ وَ مَا بَقِيَ فَبَيْنَ الْإِبْنِ وَ الْإِبْنَةِ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ. کلینی، پیشین، ج ۷، ص ۹۶.

۱. فی الکافی عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن محمد بن اسمعيل ابن بزيع عن ابراهيم بن مهزم عن ابراهيم الكرخي عن ثقة حدثه من أصحابنا قال: تزوجت بالمدينة فقال ابو عبد الله (عليه السلام): كيف رأيت؟ فقلت ما رأى رجل من خير في امرأة الا و قد رأيتها فيها، و لكن خاننتي فقال و ما هو؟ قلت ولدت جارية! فقال لعلك كرهتها ان الله جل ثناؤه يقول ﴿أَبَاؤُكُمْ وَ أُمَّهَاتُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا...﴾ همان، ج ۶، ص ۵. عروسی حویز، پیشین، ج ۱، ص ۴۵۴، ح ۱۱۱.

۲. یاسناده عن أحمد بن محمد، عن محسن بن أحمد، عن أبان بن عثمان، عن إسماعيل الجعفي، عن أبي جعفر (عليه السلام)، في زوج و أبوين، قال: «للزوج النصف، و للام الثلث، و للأب ما بقي» و قال في امرأة و أبوين، قال: للمرأة الربع و للام الثلث، و ما بقي للأب. بحران، پیشین، ج ۲، ص ۳۸، ح ۱.

صورت داشتن فرزند بیان داشته است که سهم ارث شوهر یک چهارم و ارث پدر و مادر رایک ششم می‌داند. عیاشی از سالم اشل نقل می‌کند که امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: خداوند، شوهر و زن را در همه ارث‌ها وارد کرده است و از سهم یک چهارم و یک هشتم آنان نکاسته است.^۱

در این روایات علاوه بر سهم ارث همسران و پدر و مادر ارث فرزندان هم بیان گردیده است، که سهم آنها بیشتر از سهم والدین است، شاید گفته شود که علت افزونی سهم فرزند بر سهم پدر و مادر آن است که والدین دارای زندگی و اموال هستند، ولی فرزندان میت ابتدای زندگی آنان است و برای تأمین خانه و تشکیل خانواده نیاز بیشتری به اموال دارند.^۲ شوهر و زن هم که در همه طبقات ارث وارد هستند.

۲.۴.۲.۷ کلاله مادری

راوی از امام صادق (علیه السلام) در مورد کلاله سوال می‌کند امام در پاسخ کلاله را به کسی که فرزند و پدر ندارد تفسیر کرده است.^۳ آنچه از این روایت برداشت می‌شود این است که مقصود از کلاله میت است زیرا پدر و فرزند نداشتن او معتبر است نه کلاله‌ای که وارث است، زیرا در کلاله به معنای وارث، فرزند نداشتن معتبر نیست.^۴

در روایاتی از امام صادق و امام باقر (علیها السلام) منظور از کلاله در آیه را بیان می‌فرماید.^۵

۱. عن سالم الأئسل قال: سمعت أبا جعفر (عليه السلام)، يقول إن الله أدخل الزوج والمرأة على جميع أهل الموارث فلم ينقصهما من الربع والثلث. همان، ج ۵۶. بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۳۹، ح ۴.

۲. جوادی آملی، پیشین، ج ۱۷، ص ۵۲۱.

۳. فی کتاب معانی الاخبار حدثنا ابی (ره) قال حدثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن ابی عمير عن بعض أصحابه عن ابی عبد الله (عليه السلام) قال الكلاله ما لم يكن والد ولا ولد. عروسی حویزی، ج ۱، ص ۴۵۵. ح ۱۱۷: ابن بابویه محمد بن علی، معانی الأخبار، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ ق. ص ۲۷۲، ح ۱.

۴. جوادی آملی، پیشین، ج ۱۷، ص ۶۰۰.

۵. عن بكير بن أعين عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال الذي عنى الله في قوله ﴿وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ﴾ إنما عنى بذلك الإخوة والأخوات من الأم خاصة. عیاشی، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۷، ح ۵۸. کلینی، پیشین، ج ۷، ص ۹۹.

- عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر (عليه السلام) قال قلت له: ما تقول في امرأة ماتت و تركت زوجها و إخوتها لأمها و إخوة و أخوات لآبيها قال: للزوج النصف ثلاثة أسهم و لإخوتها من الأم الثلث سهمان للذكر فيه و الأنثى سواء و بقى سهم للإخوة و الأخوات من الأب للذكر مثل حظ الأنثيين، لأن السهم لا تعول، و لأن الزوج لا ينقص من النصف و للإخوة من الأم من ثلثهم فإن كانوا أكثر من ذلك فهم شركاء في الثلث و إن كان واحدا فله السدس، فأما الذي عنى الله في قوله ﴿وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ

در این روایات سهم ارث کلاله مشخص شده که اگر خواهر و برادری باشد برای هر یک از آن دو یک ششم و اگر بیشتر از این باشد در یک سوم ارث مشارکت دارند و تصریح به این شده که برادران و خواهران از طرف مادر باشند.

روایات دیگری کلاله را خواهر و برادران پدری یا پدری و مادری می‌دانند که این روایات در رابطه با آیه پایانی سوره می‌باشد.^۱ در این روایت همچون روایت قبل بیان می‌دارد: که شوهر کمتر از یک نیمه میراث نخواهد برد؛ و برادران مادری کمتر از ثلث نمی‌برند، زیرا «اگر طفیلیان مادری بیش از دو تن باشند، همگان در یک سوم میراث شریک خواهند بود.» ولی اگر یک تن باشند، فقط یک ششم میراث را صاحب می‌شوند.

بنابراین، کسانی که در اول سوره نساء مطرح شده‌اند خواهران و برادران مادری هستند که حق مادر خود را به صورت طفیلی صاحب می‌شوند؛ و کسانی که در آخر سوره نساء مطرح شده‌اند خواهران و برادران پدری و مادری و خواهران و برادران پدری هستند که حق پدر را به صورت طفیلی صاحب می‌شوند.

خداوند تبارک و تعالی در اوایل سوره نساء می‌گوید: «اگر مردی فوت کند و به عنوان طفیلی از او ارث ببرند و یا زنی فوت کند که به عنوان طفیلی از او ارث ببرند و برای آن میت برادری باشد یا خواهری، به هر یک از خواهر و برادر یک ششم میراث می‌دهند؛ و اگر طفیلی‌های ارث مادر بیش از این باشند، همگان در یک سوم میراث آن میت شریک می‌شوند.» و در آخر سوره نساء می‌فرماید: «از تو فتوا می‌طلبند، بگو خداوند خودش در

امرأة و له أخ أو أخت فلكل واحد منهما السدس فإن كانوا أكثر من ذلك فهم شركاء في الثلث» إنما عنی بذلك الإخوة و الأخوات من الأم خاصة. همان، ح ۵۹.

۱. عن عدة من أصحابنا، عن سهل بن زياد و محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، جميعا عن ابن محبوب، عن العلاء بن رزين و أبي أيوب و عبد الله بن بكير، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: قلت له: ما تقول في امرأة ماتت و تركت زوجها و إخوتها لامها و إخوة و أخوات لأبيها؟

قال: للزوج النصف ثلاثة أسهم، و لإخوتها لامها الثلث سهمان، الذكر و الأنثى فيه سواء، و بقى سهم فهو للإخوة و الأخوات من الأب، للذكر مثل حظ الأنثيين، لأن السهام لا تعول، و إن الزوج لا ينقص من النصف، و لا الإخوة من الام من ثلثهم، لأن الله عز و جل يقول: فإن كانوا أكثر من ذلك فهم شركاء في الثلث. و إن كان واحدا فله السدس، و إنما عنی الله بقوله: ﴿وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ﴾ إنما عنی بذلك الإخوة و الأخوات من الام خاصة. و قال فى آخر سورة النساء: ﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَدٌّ وَ لَهُ أُخْتُ فَلَهَا مِنْهُ شَرْكٌ مِمَّا تَرَكَ وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَ نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾ و هم الذين يزدون و ينقصون. قال: و لو أن امرأة تركت زوجها و أختيها لامها، و أختيها لأبيها، كان للزوج النصف ثلاثة أسهم، و لأختيها لامها الثلث سهمان، و لأختيها لأبيها السدس سهم، و إن كانت واحدة فهو لها لأن الأختين من الأب لا يزدون على ما بقى، و إن كان أخ لأب لم يزد على ما بقى. بحراني، پیشین ج ۲، ص ۴۳. کلینی، پیشین، ج ۷، ص ۱۰۳، ح ۵.

ارث طفیلی‌های پدری فتوا می‌دهد: اگر مردی از دنیا برود که برای او فرزندی نباشد و خواهری از او برجای بماند، سهم آن خواهر پدری و تنی یک نیمه میراث است؛ و اگر آن خواهر بمیرد و فرزندی نداشته باشد، آن برادروارث خواهرش

خواهد بود؛ و اگر بازماندگان آن مرحوم دو خواهر باشند، جمعا دو سوم ارث را صاحب می‌شوند؛ و اگر طفیلی‌های پدری چندین برادر باشند: زنان و مردانی را تشکیل بدهند، برای یک مرد برابر دو زن در نظر می‌گیرند.^۱

۸. ۲. ۴. ۲. ۵ از «غَيْرُ مَضَارٍ»

در روایات پیشوایان اسلام در این زمینه تعبیرات شدیدی دیده می‌شود از جمله در حدیثی آمده: زیان رسانیدن به ورثه و محروم ساختن آنها از حق مشروعشان بوسیله وصیت‌های نابجا از گناهان کبیره است.^۲ اسلام در حقیقت با این دستور می‌خواهد هم شخص را از قسمتی از اموال خود حتی بعد از وفات بهره‌مند سازد، و هم وارثان را، مبادا کینه و عقده‌ای در دل آنها بوجود بیاید و پیوند محبت که باید بعد از مرگ هم باقی باشد سست گردد.

شاید مراد از قید غیر مضار در روایات آن باشد که وصیت و دین میت باید به دیگران زیان نرساند و قابل اجرا باشد. گاه ممکن است میت به انگیزه محروم ساختن ورثه از ارث و زیان رساندن به آنان، وصیتی کند که قابل اجرا نباشد یا برای دیگران مشکل‌آفرین باشد. در روایات نیز از این گونه وصیت‌ها نهی شده است در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده: کس که وراثت را از ارث محروم کند خداوند هم او را از ارث بهشت محروم می‌کند.^۳

۱. محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، محمد باقر بهبودی، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۳ش، ج ۶، ص ۱۴۰.

۲. و أخرج ابن جریر و ابن ابي حاتم و البيهقي عن ابن عباس عن النبي (صلى الله عليه و آله) قال: الإضرار فى الوصية منالكبائر. سيوطي، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۶. طبرسی، پیشین، ج ۳، ص ۲۹.

۳. و أخرج البيهقي فى البعث من وجه ثالث عن ابي هريرة قال: قال: رسول الله (صلى الله عليه و آله) من قطع ميراثا فرضه الله و رسوله قطع الله به ميراثه من الجنة. سيوطي، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۸.

۲.۴.۳ مقایسه مفاد ظاهری با مفاد روایی

با بررسی روایات ذکر شده در این بخش، به دست می‌آید که این روایات بیشتر ناظر به توضیحاتی در مورد سهام ارث طبقات سه گانه می‌باشد از این رو کاملاً بین مفاد ظاهری این آیات با مفاد روایی احادیث وارده پیرامون آن‌ها تناسب وجود دارد. فقط در روایات توسعه قابل توجهی نسبت به مفهوم ظاهری آیات مشاهده می‌شود. مفهوم خود این روایات نیز با هم تطابق دارد جز در برخی موارد جزئی که اختلافاتی به چشم می‌خورد. مثلاً در باب ادله فزونی ارث مرد بر زن در روایتی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده خوردن ۱۸ عدد دانه‌هایی که آدم در بهشت خود دوازده دانه و دانه‌هایی که حوا خورد شش دانه بود. و در روایت دیگری دانه‌های خورده شده سه دانه بوده یک عدد حوا و یک عدد را آدم خورده است. این روایات قابل استناد نیست زیرا اگر خوردن آن حبه‌ها گناه بوده حضرت آدم (علیه السلام) معاذ الله، ۱۲ گناه و حوا شش گناه مرتکب شده است و کثرت گناه سبب کثرت سهم و بهره بیشتر نمی‌شود، افزون بر آنکه خود این روایات با هم تعارض دارند، زیرا در بعضی از آنها عدد ۱۸ و در بعضی عدد سه حبه مطرح است.^۱

در آیه ۱۱ ارث دو دختر را معین نمی‌کند. ولی در روایات ارث دو دختر مثل ارث بیش از دو دختر، یعنی دو سوم است. این روایات حکم دو دختر در آیه را به بیش از دو دختر توسعه می‌دهد.

آیت اله جوادی آملی می‌فرماید:

«این حکم را نمی‌توان به صورت جزمی به آیه نسبت داد و شاید گفته شود حکم دو دختر با حکم بیشتر از آن متفاوت است، زیرا همه احکام ارث را قرآن بیان نکرده است و قسمتی از آن بر عهده روایات است و شاید این حکم نیز از همین موارد باشد. پس تنها دلیل مسئله روایات اهل بیت است که بر دو سوم سهم دو دختر تصریح دارد و حکم فقهی مسئله را ثابت می‌کند و آیه مورد بحث نسبت به حکم مذکور جنبه تاییدی دارد.»^۲

در روایاتی که لفظ دین بر وصیت مقدم شده امیرالمؤمنین (علیه السلام) روش پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بیان می‌دارد که حضرت اول دیون را می‌پرداخت پس از آن به وصیت آن نسبت به ثلث مال عمل می‌کرد و سپس میراث را میان ورثه طبق سهام مقرر قسمت می‌کرد که چه در ظاهر با آیه متفاوت است اما در اصل

۱. جوادی آملی، پیشین، ج ۱۷، ص ۵۵۷.

۲. همان، ص ۵۱۷.

هماهنگ است. و تقدم وصیت در آیه شاید از آن رو باشد که در جاهلیت به وصیت بهایی داده نمی شد قرآن برای رساندن اهمیت آن، لفظ وصیت را مقدم کرده است. و دلیل بر مقدم داشتن وصیت در اجرا نیست.

روایاتی که در باب کلاله وارد شده است دو دسته می باشد برخی تنها برادران و خواهران مادری متوفی (آنها که فقط از طرف مادر با او ارتباط دارند) را کلاله می داند. و برخی برادران و خواهران پدر و مادری و یا پدری تنها را می داند. و در ظاهر با هم در تضاد هستند.

اما آنچه از آیه ۱۲ درباره ارث برادران و خواهران آمده است گرچه ظاهراً بطور مطلق است و برادران و خواهران پدر و مادری، و پدری تنها، و مادری تنها، را شامل می شود، ولی با توجه به آخرین آیه همین سوره نساء منظور از این آیه تنها برادران و خواهران مادری متوفی هستند، در حالی که آیه آخر سوره نساء درباره برادران و خواهران پدر و مادری و یا پدری تنها می باشد بنابراین گرچه هر دو دسته از روایات بحث از ارث کلاله (برادران و خواهران) می کند و ظاهراً با هم سازگار نیستند اما با دقت در مضمون دو آیه و دو دسته روایات روشن می شود که هر کدام در باره یک دسته خاص از برادران و خواهران سخن می گوید و هیچ گونه تضادی در میان آن ها نیست.

جمع بندی و نتیجه گیری فصل

در این فصل بعد از ترجمه آیات، آنها در چهار عنوان آورده شده، و با مراجعه به تفاسیر اجتهادی و روایی مفاد ظاهری و روایی آن بیان شده است. و در پایان به مقایسه مفاد ظاهری و روایی پرداخته شده است. در مفاد روایی موضوعاتی از قبیل: تقوا از نظر معصوم (علیه السلام)، چگونگی خلقت حوا و ازدواج فرزندان آدم، اهتمام به خویشاوندان، ممنوعیت خیانت در اموال یتیم، شمار همسران و فلسفه آن، بخشش مهریه، شروط پرداخت مال یتیم، ظهور آثار ظلم به دیگران احکامی در مورد ارث، علت فزونی ارث مرد مورد بررسی قرار گرفته است. با دقت و تدبر در روایات تفسیری معصومان این نتیجه به دست می آید که، ائمه (علیهم السلام) قرآن کریم را با روشها و شیوه‌های مختلفی تفسیر نموده‌اند. گاهی برای روشن ساختن یک آیه از آیه دیگری استفاده کرده و به کمک آن آیه معنا و مفهوم آیه پیشین را تبیین کرده‌اند؛ دیگر گاه برای تفسیر یک آیه از سنت بهره گرفته‌اند و به گفته و یا کردار پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یا دیگر امامان (علیهم السلام)، استشهاد نموده‌اند و در برخی موارد از عقل و برهان عقلی کمک گرفته‌اند و دلایل حکم آیه را به تفصیل بیان نموده‌اند. گاهی وجود واژه‌ای و عدم آگاهی به معنای آن سؤال و یا اشکالی در ذهن افراد ایجاد کرده که با مراجعه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یا اهل بیت (علیه السلام) اشکال یا سوال خویش را تقاضا می‌کرده‌اند، گاهی نیز روایاتی از این قبیل به دون مطرح شدن سوالی نقل شده است در هر حال گر چه روشهای به کار برده شده از جانب معصومان منحصر در موارد فوق نیست ولی روایاتی که در این فصل بیان شده همین هاست.

بررسی این گونه موارد نشان می‌دهد که بدون مراجعه به روایات مربوط فهم آیات مشکل و شاید ناممکن می‌نموده است، از این رو روایات در این زمینه کار ساز بوده و از موارد مهم کاربرد آنها در این عرصه به شمار می‌آید. به مدد روایات فهم آیات برای ما میسر می‌گردد و تفسیر و تبیین درستی از آیات قرآن بدست می‌آید.

فصل سوم: گونه شناسی روایات تفسیری (آیات ۱۴-۱) سوره نساء

درآمد

فصل سوم این پژوهش، عهده‌دار پاسخ‌گویی به این سوال است که: روایات تفسیری اهل بیت (علیهم السلام) ذیل این دسته آیات ۱ تا ۱۴ سوره نساء از چه گونه‌هایی برخوردار است؟

از آنجا که قرآن کریم تفصیل پاره‌ای از معارف و تبیین آیات را برعهده ائمه (علیهم السلام) گذارده است، پیروی از امر و نهی آنها واجب و بیان ایشان بیان وحی دانسته شده است. بنابراین تنها پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امامان معصومند که به سبب پیوند با سرچشمه وحی می‌توانند به عمق معانی و مقاصد قرآن دست یابند. ائمه (علیهم السلام) در مقام بهترین مفسران قرآن کریم از منظرهای مختلف و با اهداف متفاوت به تفسیر آیات قرآن پرداخته‌اند. از این رو روایات ایشان همگی در یک سطح نیستند، با مراجعه به کتب تفسیر روایی و ارزیابی روایات وارد شده ذیل آیات، نشان می‌دهد که این روایات، به گونه‌هایی قابل تقسیم‌اند گونه‌هایی که نشان از کارکردهای متفاوت این روایات دارند. از این رو لازم است که اقسام گوناگون روایات تفسیری را به دقت شناخت، تا به هنگام بهره‌گیری از آنها در فهم آیات خطا و لغزش رخ ندهد. در این بخش پس از مطالعه و دقت در روایات نقل شده ذیل آیات مورد نظر روایات در شش گونه ۱- سوره شناخت ۲- معنا شناخت ۳- تفسیری ۴- تأویلی ۵- جری و تطبیق ۶- تقیید و تخصیص سامان یافته و مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

الف) سوره شناخت

روایاتی که شناخت اجمالی از سوره به مخاطب می‌دهد که شامل، روایات شأن نزول، سبب نزول، فضیلت قرائت سوره و اختلاف قرائات می‌شود؛

سبب نزول: به رویداد یا پرسشی که به اقتضای آن قسمتی (یک آیه یا بخشی از آن و یا چند آیه و یا یک سوره) از قرآن کریم همزمان یا در پی آن نازل شده است را سبب نزول می‌گویند.^۱ سبب نزول خصوص واقعه و حادثه یا مسأله‌ای است که در زمان نزول آیات رخ داده یا مطرح شده و آیات برای حل آن معضل نازل گردیده است.^۲

شأن نزول: به واقعه‌ای که بخشی از قرآن کریم درباره‌ی آن نازل شده است و آن وقایعی است که در زمان‌های

۱. همان، ص ۱۱۹.

۲. محمد هادی، معرفت، التمهید فی علوم القرآن، قم، چاپخانه مهر، ۱۳۰۹، ج ۱، ص ۲۵۴.

پیش از اسلام و یا در صدر اسلام رخ داده است که فاصله‌ی زمانی قابل توجهی با نزول آیات دارد.^۱ آیت‌اله معرفت شأن نزول را به «چیزی که آیه یا سوره‌ای از قرآن برای پرداختن به آن از جهت شرح و بیان و یا برای عبرت آموزی از آن نازل شده» تعریف کرده است.^۲

ب) معنا شناخت

مقصود از روایات معنا شناخت، احادیثی است که یک واژه از آیات قرآنی را معنا می‌کنند.^۳ یکی از روشهایی که امامان (علیهم السلام) در تفسیر قرآن به کار برده‌اند بازگو کردن معنای لغوی یا نکات ادبی در آیات بوده است که با تکیه بر قواعد، صرف، نحو، معانی بیان، و یا ارجاع به کاربردهای عرفی و ذکر واژه‌های مترادف، این مهم را انجام داده و معنای آن را تفسیر می‌کرده‌اند. از این رو روایات منبع مهمی برای فهم واژگان قرآنی است.^۴

ج) تفسیری

مقصود از روایات تفسیری، روایاتی است که با بیان توضیحاتی به فهم بیشتر آیه کمک می‌کنند.^۵ تفسیر مفهومی ابهام زدایی از مفهوم آیه است.^۶

د) تأویلی

معارف قرآن، منحصر به مفاهیم ظاهری نیست بلکه دارای سطوح ولایه‌های معنایی فراوانی است. که برخی از آن‌ها، به ویژه اولیای الهی و راسخان در علم است. چنان که در روایت اشاره شده که قرآن، دارای هفت بطن یا هفتاد بطن است. بخشی از روایات تفسیری به بیان این لایه‌های معنایی پرداخته است.^۷ در این روایات، از معانی و یا مصادیقی برای آیات سخن به میان آمده که استفاده آن معانی از آیه، یا

۱. همان، ص ۱۲۱.

۲. معرفت، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۴.

۳. مهدی مهریزی، روایات تفسیری شیعه، گونه‌شناسی و حجیت، فصل نامه علوم حدیث، شماره ۵۵، قم، موسسه علمی - فرهنگی دارالحدیث، ص ۱۱.

۴. احمد ناصح، اعتبار و کاربرد روایات تفسیری، قم، موسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۷ش، چاپ اول، ص ۱۲۳.

۵. محمود رجبی، روش تفسیر قرآن، تالیف علی اکبر بابایی، غلامعلی عزیزی کیا، ومجتبی روحانی راد، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۰ش، چاپ چهارم، ص ۲۲۵.

۶. محمدی ری شهری، درآمدی بر تفسیر جامع روایی، ص ۱۱۷.

۷. مهریزی، پیشین، ص ۱۴.

انطباق آیه بر آن مصادیق، روشن نیست و یا از مصادیقی است که در زمان بیان شدن، هنوز واقع نشده بود، به این جهت پوشیده است؛ هرچند نوعی ارتباط بین آنها و آیه برقرار می باشد که با توجه به بیان معصوم (علیه السلام) می توان آنها را مراد آیه دانست. البته ذکر این معانی و مصادیق به معنای نفی معنا یا مصادیق ظاهری نیست.^۱

ه) جری و تطبیق

انطباق ظاهر قرآن که مفهومی، عام کلی یا مطلق است بر مصداق‌های جدید که در طول اعصار، نسل ها و مکان ها پدید می آید.^۲

برخی از روایات به ذکر مصداق آیه پرداخته است. که به جری و تطبیق معروف شده‌اند، گرچه بر پایه قواعد زبانی و تفسیری نمی توان این مصادیق را مصداق انحصاری آیه دانست و غالب این روایات نیز دلالتی بر انحصار ندارند.^۳

و) تقييد و تخصيصی

مقصود از «تقييد» محدود کردن دایره مطلق و خارج کردن برخی افراد یا حالات آن بوسیله قید است. به عبارت دیگر، مطلق شیوع لفظ و وسعت آن، به اعتبار معنا و احوال است. مقید، مقابل آن است.^۴

مقصود از «تخصیص» خارج کردن برخی افراد از تحت حکم عام است؛ بعد از آنکه لفظ (بدون تخصیص) شامل آن می شد.^۵

اطلاق قرآن را می توان با سنت ثابتة تقييد نمود و طریق ثبوت سنت اخباریست که به زبان ائمه هدی (علیهم السلام) نقل شده است.

پس اگر قرآن مجید مسأله را بطور اطلاق بیان می کند در سنت حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) همان مسأله بطور تقييد ثابت شده باشد طبق قاعده عقلیه اطلاق آیه با سنت ثابتة مقید خواهد شد چنانچه

۱. رجبی، پیشین، ص ۲۲۵.

۲. محمد علی رضایی اصفهانی، منطق تفسیر قرآن (۱)، قم، انتشارات جامعه المصطفی العالمیه، ۱۳۸۳ ش، چاپ یکم، ص ۴۴۰.

۳. مهریزی، پیشین، ص ۱۴.

۴. محمد رضا مظفر، اصول الفقه، تهران، انتشارات المعارف الاسلامیه، ۱۳۶۸ ش، ج ۱، ص ۱۷۱.

۵. همان، ص ۱۳۹.

خداوند متعال در قرآن مجید با صراحت می‌فرماید: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۱ یعنی هر چیزی که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) به آن امر می‌کند و اظهار می‌دارد آن را مورد عمل قرار دهید و هر چیزی که از آن نهی کند آن را ترک کنید.

و بیان حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) بلکه بیان پیشوایان دین که حافظ و مبلغ قرآن و سنت هستند مقید اطلاق و مخصص عام قرآن است و به عبارت دیگر حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) و پس از وی حضرات معصومین (علیهم السلام) مبین قرآن هستند.

و پس از ورود سنت خواه به زبان حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) و یا به زبان حضرات معصومان بتقیید و یا به تبیین و یا به تخصیص حکمی نمی‌توان به اطلاق و یا بعموم قرآن در آن حکم عمل کرد خصوصاً پس از تصریح قرآن به عصمت و طهارت اهل بیت (علیهم السلام) و به این که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) از روی خواهش نفس به چیزی نطق نمی‌کند،^۲ چنانچه می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۳

۳.۱ سوره شناخت

۳.۱.۱ بیان فضیلت قرائت سوره نساء

در روایتی از امیر مؤمنان حضرت علی (علیه السلام) در باب فضیلت قرائت این سوره نقل شده که هر کس در هر روز جمعه این سوره را بخواند از فشار قبر در امان خواهد بود.^۴

در روایت دیگری از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است: «کسی که این سوره را بخواند همچون کسی است که صدقه داده است به هر که ارثی برد و پادا شی به دست آورد همچون کسی که برده‌ای را خریده و آزاد کرده و از شرک رهایی یافته است و از کسانی خواهد بود که اراده خداوند به عفو ایشان تعلق گرفته

۱. سوره حشر، آیه ۷.

۲. جرجانی، پیشین، ج ۲، ص ۹۵۳.

۳. سوره نجم، آیه ۳-۴.

۴. عن أمير المؤمنين (عليه السلام) قال: من قرأ سورة النساء في كل جمعة أمن من ضغطة القبر. عروسی حویز، پیشین، ج ۱، ص ۴۲۹.

است.»^۱

بدیهی است در این روایت و در تمام روایات مشابه آن، منظور تنها خواندن آیات نیست بلکه خواندن، مقدمه‌ای است برای فهم و درک، و آن نیز به نوبه خود مقدمه‌ای است برای پیاده ساختن آن در زندگی فردی و اجتماعی، و مسلم است که اگر مسلمانان از مفاد آیات این سوره در زندگی خود الهام بگیرند همه این پاداش‌ها را علاوه بر نتایج دنیوی آن خواهند داشت.

۳.۱.۲ بیان سبب نزول

در مورد شأن نزول آیه دوم روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که شخصی از قبیله بنی‌غطفان برادر ثروتمندی داشت که از دنیا رفت، و او به عنوان سرپرستی از یتیمان برادر اموال او را به تصرف درآورد، و هنگامی که برادرزاده به حد رشد رسید، از دادن حق او امتناع ورزید، موضوع را به خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) عرض کردند این آیه نازل گردید، و مرد غاصب بر اثر شنیدن آن توبه کرد و اموال را به صاحبش بازگرداند و گفت: «اعوذ باللّٰه من الحوب الکبیر». به خدا پناه می‌برم از اینکه آلوده به گناه بزرگی شوم و مال جوان را پس داد. آنگاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: هرکس خویش را از حرص نفس نگاه دارد، در حالی که چنین مالی بدو رسیده است به بهشت برسد. جوان آن مال را در راه خدا انفاق کرد و پیغمبر (صلی الله علیه وآله)

فرمود: اجری حاصل شد و وزری باقی ماند. پرسیدند: یا رسول الله (صلی الله علیه وآله) اجر معلوم است،

وزر کدام است؟ فرمود: اجر را پسر برد، و زر بر پدر ماند.^۲

در این روایت خوردن مال یتیم و تعدی به اموال یتیم را از حرص نفس می‌داند و پاداش کسی که با

۱. فی مصباح الکفعمی عنه (علیه السلام): من قرأها فکأنما تصدق علی کل من ورث میراثا، و اعطی من الأجر کمن اشتری محررا

و بریء من الشرب، و کان فی مشیة الله من الذین یتجاوز عنهم. عروسی حویزی، پیشین، ج ۱، ص ۴۲۹، ح ۲.

۲. قال مقاتل و الکلبی: نزلت فی رجل من غطفان کان عنده مال کثیر لابن أخ له یتیم، فلما بلغ الیتیم، طلب المال فمعه عمه، فترافعا إلی النبی (صلی الله علیه و سلم)، فنزلت هذه الآیة. فلما سمعها العم قال: أطلعنا الله و أطلعنا الرسول، نعوذ باللّٰه من الحوب الکبیر. فدفع إلیه ماله، فقال النبی (صلی الله علیه و سلم): من یوق شح نفسه و رجع به هكذا فإنه یحلُّ داره. یعنی جنته. فلما قبض الفتی ماله أنفقه فی سبیل الله تعالی، فقال النبی (صلی الله علیه و سلم): ثبت الأجر و بقی الوزر، فقالوا: یا رسول الله، قد عرفنا أنه ثبت الأجر، فكیف بقی الوزر و هو ینفق فی سبیل الله؟ فقال: ثبت الأجر للغلام، و بقی الوزر علی والده. علی بن احمد، واحدی، اسباب نزول القرآن، بیروت دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۴۶، ح ۲۱۹.

نفس خود به مبارزه برخاسته و خود را مصون از تعدی به مال یتیم بداند ورود به بهشت است.

آیت الله جوادی آملی می گوید:

«باقی ماندن وزر ووبال برپدر یتیم برای آن است که وی مشرک بود، از این رو به رغم

انفاق مال در راه خدا از سوی فرزندش نه تنها چیزی به پدر مشرک نرسید، بلکه وزر آن

مال بر اوست.»^۱

مفسران برای آیه سوم، شأن نزول‌های متعددی نقل کرده‌اند، که طبرسی شش مورد آن را در تفسیر

مجمع البیان آورده است، که به آن‌ها می‌توان به عنوان قول تفسیری استناد کرد. در اینجا به دو مورد آن اشاره می‌شود.

این آیه درباره دختر یتیمی نازل شد که سرپرستش به مال و جمال او چشم دوخته بود و تصمیم داشت

بدون دادن مهر با او ازدواج کند. از این رو خداوند متعال دستور داد که با دختران یتیم ازدواج نکنند مگر اینکه

نسبت به آنها عادلانه رفتار کنند و مهر آنها را مطابق شوئشان بپردازند یا اینکه با زنان دیگر ازدواج کنند و

گرفتن زنان متعدد، تا چهار زن در صورت رعایت عدالت، برای آنها بلا مانع است.^۲

طبرسی پس از نقل این حدیث آورده است که: این مطلب، از عایشه نقل شده و در تفاسیر ما هم آمده

است.

در یک روایت چنین نقل شده است که این آیه، به همراه آیه ﴿يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ﴾^۳

نازل شده است یعنی درباره زنان از تو فتوی می‌خواهند، بگو خداوند و آیاتی که در کتاب بر شما تلاوت می‌شود،

در باره یتیمانی که مهر و حقوق لازم آنها را ادا نمی‌کنید و میل دارید با آن‌ها ازدواج کنید، بعدالت حکم می‌کنند،

پس اگر ترسید که در باره آنها عدالت نکنید، با زنان پاک (دیگر) ازدواج نمائید، دو یا سه یا چهار همسر. آنها

ازدواج با یتیمی که بزرگ کرده بودند را بر خود حلال نمی‌دانستند. پس درباره آن از پیامبر (صلی الله علیه وآله)

۱. جوادی آملی، پیشین، ج ۱۷، ص ۲۳۳.

۲. آنها نزلت فی الیتیمه تكون فی حجر ولیها فیرغب فی مالها و جمالها و یرید أن ینکحها بدون صداق مثلها فنهوا أن ینکحوهن

إلا أن تقسطوا لهن فی إکمال مهور أمثالهن و أمروا أن ینکحوا ما سواهن من النساء إلی أربع عن عائشه. طوسی، پیشین، ج ۳

ص ۱۰۳. طبرسی، پیشین، ج ۳، ص ۱۰.

۳. نساء/۱۲۷.

سوال کردند که خداوند این آیه را نازل نمود.^۱

روایتی از امام باقر (علیه السلام)، در شأن نزول آیه ﴿وَآتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً﴾ نقل شده است. که خطاب به سرپرست ایتام است. زیرا هر گاه دختری ازدواج می کرد مهرش را سرپرست می گرفت و چیزی به خود دختر داده نمی شد. خداوند از این کار نهی فرمود.^۲

طبق شان نزولی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) برای آیه یازدهم نقل شده است. زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) مرد خرما فروشی وفات کرد. عموی او همه اموال (خرما) را با خود برد، در حالی که میت دارای همسر و چند دختر بود. همسر میت داستان را برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) گفت، آن گاه این آیه نازل شد و پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) خرماها را از عمو گرفت و به دختران میت داد.^۳

از این شأن نزول، بر می آید که اسلام در ابتدا احکام جاهلیت را امضا نکرد تا تدریجاً آن را تغییر دهد، زیرا اگر اسلام احکام جاهلی را تأیید کرده بود، برابر سنت جاهلی به دختران و همسر میت، ارث تعلق نمی گرفت، پس اسلام هم نباید آنان را از ارث بهره مند سازد، در حالی که پس از نزول آیه، پیامبر (صلی الله علیه وآله) اموال را از عموی میت گرفت و به همسر و دختران او داد.^۴

۱. علی بن ابراهیم، قال: نزلت مع قوله تعالى: ﴿وَ يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَمَانِي النِّسَاءِ اللَّائِي لَا تُوْتُوْنَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُوْنَ أَنْ تَنْكِحُوْهُنَّ فَانكِحُوْهُنَّ مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَنِّي وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ﴾ فنصف الآية في أول السورة، و نصفها على رأس المائة و العشرين آية، و ذلك أنهم كانوا لا يستحلون أن يتزوجوا يتيمة و قد ربوها، فسألو رسول الله (صلی الله علیه و آله) عن ذلك، فأنزل الله تعالى: ﴿وَ يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ﴾ إلى قوله: ﴿مَنِّي وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعْلُوا﴾ أي لا تتزوجوا ما لا تقدرُونَ أن تعولوا. بحراني، پیشین، ج ۲، ص ۱۷.

۲. في مجمع البيان و آتوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً اختلف فيمن خوطب بقوله ﴿وَ آتُوا النِّسَاءَ﴾ فقيل هم الأولياء، لان الرجل منهم كان إذا زوج امة أخذ صداقها دونها فنهاهم الله عن ذلك و هو المروى عن الباقر (عليه السلام) رواه أبو الجارود عنه. عروسی حویز، پیشین، ج ۱، ص ۴۴۰. طبرسی، پیشین، ج ۳، ص ۱۲.

۳. علیُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الْجَرْمِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَّ رَجُلًا مَاتَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ (صلی الله علیه وآله) وَ كَانَ يَبِيعُ التَّمْرَ فَأَخَذَ أَخُوهُ التَّمْرَ وَ كَانَ لَهُ بَنَاتٌ فَأَتَتْ امْرَأَتَهُ النَّبِيَّ (صلی الله علیه و آله) فَأَعْلَمَتْهُ بِذَلِكَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَأَخَذَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه و آله) التَّمْرَ مِنَ الْعَمِّ فَدَفَعَهُ إِلَى الْبَنَاتِ. تهذيب الاحكام، پیشین، ج ۹، ص ۲۷۹. شيخ حر عاملی، پیشین، ج ۲۶، ص ۱۰۶.

۴. جوادی آملی، پیشین، ج ۱۷، ص ۵۴۴.

۳.۲ معنا شناخت

۳.۲.۱ معنای «رَقِيباً»

در روایتی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که حضرت رقیب را به معنای «محافظ» دانسته‌اند.^۱ رقیب بودن خداوند معنای وسیعی دارد او کسی است که بر هر چیزی اشراف دارد و حفیظ است و از دستبرد دیگران جلوگیری و نیز کاستی‌ها را ترمیم می‌کند.

خدای سبحان که هر چیزی را می‌پرورد، رقیب بودن او به یکی از شؤن ربوبیت وی بازمی‌گردد. رقیب بودن او در مراحل ابتدایی به آن است که در کمین گنه‌کاران باشد و آنان را هنگام گناه بگیرد و عقاب کند؛ ولی کمال مراقبت الهی به آن است که اگر کسی خواست گناهی کند، فوراً از هر راهی که مصلحت بداند متوجهش کند که دارد بیراهه می‌رود؛ خواه از راه تذکر یا بیمار کردن وی یا ایجاد مشکلاتی دیگر.

۳.۲.۲ مقصود از «حُوباً كَبِيراً»

روایتی از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) نقل شده که «حُوباً كَبِيراً» در آیه دوم سوره نساء به معنای گناهی بزرگ است.^۲ از آنجا که منع کردن یتیمان، از حق خودشان، به هر معنی که باشد چه تعویض مال خوب و مرغوب یتیم با مال بد و نا مرغوب خود و چه ضمیمه کردن مال خود به مال یتیم و سپس در مجموع آن تصرف کردن همگی ظلم بر مظلوم است در حالی که آنان مستحقّ ترحم می‌باشند، خدای تعالی گناه این ظلم را بزرگ حساب کرده است.

۳.۲.۳ معنای «لَا تَعُولُوا»

ذیل واژه «تَعُولُوا» از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در در المنثور فی التفسیر المأثور روایتی نقل شده

۱. و قال علی بن ابراهیم: و فی روایة اَبی الجارود، عن اَبی جعفر (علیه السلام): ﴿الرَّقِيبُ: الْحَفِیظُ﴾: بحرانی، پیشین، ج ۲، ص

۱۵، ح ۱۱

۲. علی بن ابراهیم: یعنی: لَا تَأْكُلُوا مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا فَتَسْرِفُوا، وَ تَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ، وَ الطَّيِّبُ مَا قَالَ اللهُ: ﴿وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ﴾ یعنی مال یتیم ﴿إِنَّهٗ كَانَ حُوبًا كَبِيراً﴾ ای ایثما عظیما. همان، ص ۱۶، ح ۱۶.

طبرسی، پیشین، ج ۳، ص ۸.

است. که کلمه «لَا تَعُولُوا» را به «لا تجوروا» تفسیر کرده‌اند.^۱ یعنی ستم روا ندارید. این معنا با معنای لغوی «عال» هماهنگ است؛ این کلمه در آیه مورد بحث، از ماده «عول» اجوف واوی به معنای «جور و میل از حق» است، و مضارع آن «تَعُولُوا» است.^۲ و دلالت می‌کند بر اینکه اساس تشریح در احکام نکاح بر پایه عدل و منحرف نشدن و تجاوز نکردن به حقوق گذارده شده است.

۳.۲.۴ مراد از «بِالْمَعْرُوفِ»

روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که حضرت، مراد از «بِالْمَعْرُوفِ» در آیه ششم را «قوت» دانسته‌اند.^۳

از این روایت استفاده می‌شود که سرپرست تهیدست یتیم می‌تواند از اموال یتیم ارتزاق کند و به اندازه حق خود از اموال یتیم مصرف کند. سرپرستان ایتم اگر متمکن و ثروتمند نباشند به هیچ عنوانی از اموال ایتم استفاده نکنند و اگر فقیر و نادر باشند تنها می‌توانند در برابر زحماتی که بخاطر حفظ اموال یتیم متحمل می‌شوند با رعایت عدالت و انصاف، حق الزحمه خود را از اموال آن‌ها بردارند.

۳.۲ تاویلی

ذیل این دسته از آیات روایت تاویلی از معصوم مشاهده نگردیده است.

۳.۳ جری و تطبیق

۳.۳.۱ تطبیق «ارحام» به خویشاوندی پیامبر (ص) وائمه اطهار (ع) در آیه اول

امام باقر (علیه السلام) مراد از خویشاوندی در آیه «اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ» را خویشاوندی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) دانسته‌اند، که مردم به دوستی با آنان امر شدند اما با آنان

۱. أخرج ابن المنذر و ابن أبي حاتم و ابن حبان في صحيحه عن عائشة عن النبي (صلى الله عليه و سلم) ﴿ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا﴾ قال أن لا تجوروا. سيوطي، پیشین، ج ۲، ص ۱۱۹.

۲. فراهیدی، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۸، «ذیل ماده عول».

۳. عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد و احمد بن محمد جميعا عن ابن محبوب عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز و جل: ﴿فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾ قال: المعروف هو القوت، و انما عنى الوصى أو القيم في أموالهم و ما يصلحهم. حويز، پیشین، ج ۱، ص ۴۴۶، ح ۶۷.

مخالفت کردند.^۱

در روایتی امام صادق (علیه السلام) از حضرت رسول (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) نقل می‌کنند آنکه خداوند درباره آن سؤال می‌کند ما هستیم.^۲

و در روایت دیگری امام رضا (علیه السلام) فرمود: «رابطه خویشاوندی خاندان پیامبر به عرش بسته است و می‌گوید: خداوند در ارتباط باش با آن کس که با من در ارتباط است و قطع رابطه کن با آن کس که با من قطع رابطه کرد، و این رابطه در ارحام مومنین، جریان دارد.»^۳

در وجه تطبیق این روایات می‌توان گفت مؤمنان همان گونه که برادران ایمانی یکدیگرند و بر اساس سخن گهر بار پیامبر اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) که می‌فرمایند: «أنا وعلى أبو هذه الأمة»^۴ و جمیع افراد امت اسلامی فرزندان معنوی رسول اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستند و مهم‌ترین ارحام آنان دودمان پیامبر اکرم است. و مردم در مورد رعایت حق اهل بیت یا عدم رعایت آن مورد سؤال قرار می‌گیرند زیرا اهل بیت یکی از دو ثقل محکم الهی هستند، و دو امانتی که پیامبر اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) از خود بر جای گذاشتند و سفارش به تمسک به آنان و بهره‌گیری از هدایت‌های این انوار قدسی نمودند، اتصال به

۱. فی کتاب المناقب لابن شهر آشوب أبو حمزة عن أبي جعفر (علیه السلام) فی قوله تعالى: ﴿بِأَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾ الآية قال: قرابة الرسول (صلى الله عليه و آله) و سيدهم أمير المؤمنين (عليه السلام)، أمروا بمودتهم فخالقوا ما أمروا به. حویزی، بیین، ج ۱، ص ۴۲۹، ح ۳.

۲. فرات قال حدثني جعفر بن محمد الفزاري معننا عن جعفر بن محمد (عليه السلام) قال: قال رسول الله (صلى الله عليه و آله) إن الله تعالى خلقني و أهل بيتي من طينة خلقني من طينة و أهل بيتي لم يخلق الله منها أحدا غيرنا و من ضوى إلينا و من يتولانا فكننا أول من ابتدأ من خلقه فلما خلقنا فتح بنورنا كل أطعة طينة طيبة و أحيا بنا كل طينة طيبة ثم قال الله تعالى هؤلاء خيار خلقى و حملة عرشى و خزان علمى و سادة أهل السماء و سادة أهل الأرض هؤلاء هداة المهتدين و المهتدى [و المهتداء] بهم من جاءنى بولايتهم أوجبتهم جنتى و أبحتهم كرامتى و من جائنى بعداوتهم أوجبتهم نارى و بعثت عليهم عذابى ثم قال (عليه السلام) ونحن أصل الإيمان بالله و ملائكته و تمامه و منا الرقيب على خلق الله و به إسداد أعمال الصالحين و نحن قسم الله الذى يسأل به و نحن وصية الله فى الأولين و وصيته فى الآخرين و ذلك قول الله جل جلاله ﴿اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْأَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾. ابوالقاسم فرات كوفى، تفسير فرات كوفى، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلام، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۰۳، ح ۸۹.

۳. و عنه: بإسناده عن الوشاء، عن محمد بن الفضيل الصيرفى، عن الرضا (عليه السلام)، قال: إن رحم آل محمد - الأئمة - لمعلقة بالعرش، تقول: اللهم صل من وصلنى، و اقطع من قطعنى، ثم هى جارية فى أرحام المؤمنين. ثم تلا هذه الآية ﴿وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْأَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ﴾. بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۱۴، ح ۳.

۴. آقاسین، بروجردى، جامع أحاديث الشيعة، جمعى از محققان، تهران، انتشارات فرهنگ سبز، ۱۳۸۶ ش.

آنها باعث نجات از گمراهی و قطع ارتباط با آنان انسان را در گرداب ضلالت می‌افکند.

۳.۳.۲ مصادیق سفیه

۱- **شرابخوار:** روایاتی ذیل آیه پنجم آمده است که معصوم (علیهم السلام) مصادیق سفاهت را بیان می‌فرماید: امام باقر (علیه السلام) یکی از مصادیق سفاهت را شرابخوار می‌داند.^۱ در روایتی امام صادق (علیه السلام) دستوراتی را در مورد برخورد با شرابخوار از قول پیامبر (صلی الله علیه واله) نقل می‌کند. که فرد شرابخور را تصدیق نکنید او را به همسری در نیاورید، در مرضی از او عیادت نکنید، وقتی مرد در تشییع جنازه‌اش حاضر نشوید و امانتی به او نسپارید. اگر کسی به شرابخوار امانتی سپرد و آن را از بین برد، خدا به او جایگزین نمی‌دهد و با آن مال پاداشی نزد خدا ندارد. و سپس می‌فرماید: شرابخور سفیه ترین سفیهان است.^۲

و در روایتی امام صادق (علیه السلام) عقوبت شرابخوار را همراهی با شیطان می‌داند.^۳

در این روایت امام صادق (علیه السلام) دلیل عدم پرداخت مال به شرابخوار را بیان می‌دارد، زیرا شرابخوار تباه کننده مال است. چون بنده بعد از نوشیدن شراب از گستره رحمت الهی خارج می‌شود و گوش و چشم و دست و پایش در اختیار شیطان قرار می‌گیرد و به دلیل این که شراب زایل کننده عقل است احتمال هر گونه خیانت و تباه کردن مال از او می‌رود. طبق این روایات یکی از مصادیق سفیه شراب الخمر است، گرچه

۱. علی بن ابراهیم بن عبد الحمید قال: سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن هذه الآية ﴿وَلَا تَوْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ﴾ قال: كل من يشرب المسكر فهو سفیه. حویزی، پیشین، ج ۱، ص ۴۴۲، ح ۴۹.

۲. قال علی بن ابراهیم حدثنی ابي عن ابن ابي عمير عن ابي بصير عن ابي عبد الله (عليه السلام)، قال: قال: رسول الله (صلی الله علیه و آله) شارب الخمر لا تصدقوه إذا حدث و لا تزوجه إذا خطب و لا تعودوه إذا مرض و لا تحضروه إذا مات و لا تأتمنوه علی أمانة فمن اتتمنه علی أمانة فأهلكها فليس علی الله أن يخلف علیه و لا أن يأجره علیها، لأن الله يقول ﴿وَلَا تَوْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ﴾ و أی سفیه أسفه من شارب الخمر. همان، ص ۴۴۳، ح ۵۷. قمی، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۱، ح ۱۴.

۳. قال أبو عبد الله: إني أردت أن أستبضع فلانا بضاعة إلى اليمن، فأتيت أبا جعفر (عليه السلام)، فقلت: إني أردت أن أستبضع فلانا، فقال لي: أما علمت أنه يشرب الخمر؟ فقلت: قد بلغني عن المؤمنين أنهم يقولون ذلك.

فقال: صدقهم لأن الله تعالى يقول: ﴿يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ ثم قال: إنك ان استبضعته فهلكت أو ضاعت فليس علی الله أن يأجرک و لا يخلف عليك. فقلت: و لم؟ قال: لأن الله تعالى يقول: ﴿وَلَا تَوْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾ فهل سفیه أسفه من شارب الخمر؟ إن العبد لا يزال في فسحة من ربه ما لم يشرب الخمر، فإذا شربها خرق الله عليه سرباله، فكان ولده و أخوه و سمعه و بصره و يده و رجله إبليس، يسوقه إلى كل شر، و يصرفه عن كل خير. بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۲۳، ح ۹.

همه گناهکاران سفیه هستند اما ذکر شارب الخمر در روایات یاد شده، تمثیل است.

آیت اله جوادی آملی سفاهت در این روایات را به معنای سفاهت معنوی می‌داند نه فقهی، زیرا صرف شرابخوار بودن موجب محجوریت او نمی‌شود، مگر آنکه به شرب خمر عادت کرده باشد و این اعتیاد مایه تیرگی شعور و عقل او شده و سفیه می‌شود.^۱

۲- فرد غیر قابل وثوق: در روایتی امام صادق (علیه السلام) مصداق سفیه را کسی می‌داند که به او اطمینان نداشته باشی.^۲ زیرا کسی که به او اطمینان نداریم نمی‌توان از خیانت او به مال مصون بود. بنابراین اولیا و سرپرستان باید امور افراد سفیه را خود به دست بگیرند و اموال آنان را به دست خودشان ندهند که آن را در غیر موردش مصرف کنند بلکه بر آن سرپرستان لازم است اموال آنان را زیر نظر گرفته و به اصلاح آن بپردازند و با در جریان انداختن آن در کسب و تجارت، بیشترش کنند، و خود صاحبان مال را که دچار سفاهت‌اند از منافع و در آمد مال حقوق روزمره بدهند تا در نتیجه، اصل مال از بین نرود.

۳- زنان هوسران و فرزندان مفسد: در روایت ابو الجارود از امام باقر (علیه السلام) روایت شده که فرمود مراد از سفیهان زنان و فرزندان هستند. هنگامی که مردی می‌داند که همسرش سفیه و تباهگر بوده و فرزندش نیز چنین است، سزاوار نیست که آنها را بر مالش که خداوند آن را مایه قوام او قرار داده است، مسلط سازد.^۳

از عبارت «إِذَا عَلِمَ الرَّجُلُ أَنَّ امْرَأَتَهُ سَفِيهَةٌ مَفْسُودَةٌ وَ وِلْدَانَهُ سَفِيهَةٌ مَفْسُودَةٌ» در این روایت، استفاده می‌شود که مطلق زنان و فرزندان مصداق سفیه نیستند، بلکه آن زنانی و فرزندان محرز گردیده مصداق سفیه هستند و در این جهت مرد و زن یکسان‌اند.

۱. جوادی آملی، پیشین، ج ۱۷، ص ۳۵۳.

۲. فی تفسیر العیاشی عن یونس بن یعقوب قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) في قول الله وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ قَالَ من لا تتق به. حویزی، پیشین، ج ۱، ص ۴۴۲، ح ۴۸.

۳. و فی روایة ابی الجارود عن ابی جعفر (عليه السلام) فی قوله ﴿وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ﴾ فالسفهاء النساء و الولد، إذا علم الرجل ان امرأته سفیهة مفسدة و ولده سفیه مفسد لم یبغ له ان یسلط واحدا منهما علی ماله الذی جعل الله له ﴿قیاما﴾ یقول معاشا، قال: ﴿وَ ارزُقُوهُمْ فیها وَ اكسُوهُمْ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ و المعروف العدة. قوله: ﴿وَ ابْتَلُوا الْیَتَامَى﴾ الاية قال من كان فی یده مال بعض الیتامی فلا یجوز له ان یعطیه حتی یبلغ النکاح و یحتلم، فاذا احتلم وجب علیه الحدود و اقامة الفریض و لا یكون مضیعا و لا شارب خمر و لا زانیاً، فاذا أنس منه الرشد دفع الیه المال. و اشهد علیه، و ان كانوا لا یعلمون انه قد بلغ فانه یمتحن بریح إبطه و نبت عانته فاذا كان ذلک فقد بلغ فیدفع الیه ماله إذا كان رشیداً، و لا یجوز له أن یحبس عنه ماله و یعتل علیه انه لم یکبر بعد. همان، ص ۴۴۴، ح ۵۹.

طبق نظر علامه طباطبایی سفاقت معنای وسیع دارد و اطلاق سفیه بر شارب الخمر، شخص غیر قابل وثوق، زن هوسران و کودکی که به رشد نرسیده نشانه ذو مراتب بودن مصداق سفاقت است و به حسب اختلاف این مراحل و مصادیق معنای دادن مال به آنها متفاوت است.^۱

۳.۳.۳ تطبیق رشد بر حب آل محمد(ص)

امام صادق (علیه السلام) «رشد» را در عبارت «فَإِنْ أَنْسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» بر دوست داران آل محمد تطبیق داده‌اند و می‌فرماید: «اگر دیدید که آنها آل محمد (صلی الله علیه و آله) را دوست دارند، به آنها درجه بدهید.»^۲ یعنی ای مربیان! یتیمان آل محمد (صلی الله علیه و آله) را آزمایش کنید، و در تربیت آنها مراقبت به عمل آورید، تا جایی که به رشد معنوی برسند پس اگر از آنها رشد و ثبات در محبت، و پیوند با ثقلین (قرآن و عترت) دیدید. آنها را از مقام پائین‌تری که دارند به مرتبه‌ای بالاتر درجه بدهید.

آیت اله طباطبایی تفسیر رشد به حب آل محمد (صلی الله علیه و آله) را از باب تطبیق مفاهیم باطن قرآن بر مصادیق می‌داند، نه معنای تحت اللفظی آیه، زیرا ائمه اطهار (علیهم السلام) پدران مومنانند، به گونه‌ای که اگر پیوند مؤمنان با آنان قطع گردد، دستشان از معارف کوتاه گردیده و یتیم می‌شوند و هنگامی که به وساطت حب آل محمد (علیهم السلام) از معارف آن‌ها سیراب می‌شوند، بر درجاتشان افزوده خواهد شد.^۳

۳.۳.۴ عدم پرداخت سهم امام (ع) مصداق خوردن مال یتیم

در روایتی ابوبصیر از امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کند که به امام باقر (علیه السلام) گفتم: خدا خیرت دهد اندک چیزی که بنده را به آتش جهنم می‌برد، چیست؟ فرمود: «هر که یک درهم از مال یتیم را بخورد، ما یتیم هستیم.»^۴

۱. طباطبایی، پیشین، ج ۴، ص ۱۷۵.

۲. عن عبد الله بن المغيرة عن جعفر بن محمد (عليه السلام) في قول الله ﴿فَإِنْ أَنْسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ﴾ قال: فقال إذا رأيتموهم يحبون آل محمد فارفعوهم درجة. عياشي، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۱، ح ۲۷۶، بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۲۵، ح ۳.

۳. طباطبایی، پیشین، ج ۴، ص ۱۷۹.

۴. عن أبي بصير قال قلت لأبي جعفر (عليه السلام) أصلحك الله ما أيسر ما يدخل به العبد النار قال من أكل من مال اليتيم درهما و نحن اليتيم. حوزی، ج ۱، ص ۴۴۹، ح ۸۳.

از این روایت بر می‌آید که نپرداختن سهم مبارک امام (علیه السلام) و تضييع حقوق امامان معصوم (علیهم السلام) مصداق آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾ است.

هر مکتبی که برای اداره اجتماعات بشری دارای قانون و برنامه باشد به ناچار برای رسیدن به اهداف ترسیم شده خود، احتیاج به مقداری درآمد مالی دارد تا هزینه های خود را از این راه تأمین نماید. مکتب فراگیر و گسترده اسلام که تمام جوانب حیات بشری را مورد توجه قرار داده است، نیز، برای تأمین مالی پاره‌ای اهداف، درآمدهایی را به صور گوناگون منظور نموده است. بنابراین اسلام برای پیشبرد اهداف خود، خمس را به عنوان مالیات های مستقل یا ثابت منظور کرده است.

خمس از مالیات های اسلامی است که به منظور رفع مشکلات مالی امت اسلامی و توزیع عادلانه ثروت و تقویت بنیه مالی حکومت اسلامی وضع شده است.

پرداخت خمس، موجب تطهیر و پاک کردن انسان ها و رساندن آنان به کمال و قرب به خداوند می‌شود کسی که از دادن خمس مالش دریغ می‌کند، تکه‌های آتش را فرو می‌برد، لیکن چون مست دنیای پست شده است حرارتی را درک نمی‌کند.

۳.۴ تفسیری

در ذیل این دسته از آیات ۷۳ روایت تفسیری از ائمه (علیهم السلام) نقل شده است که در فصل دوم مورد بررسی قرار گرفت. لذا از ذکر مجدد آن در این فصل صرف نظر شده است.

۳.۵ تقییدی و تخصیصی

۳.۵.۱ تقیید آیات

۱- تقیید «وصیه» به وصیت نافذ: یکی از مواردی که حکم آن در قرآن به صورت مطلق آمده، اجرای وصیت است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿... مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ...﴾ وصیت در این آیه مطلق است؛ در نتیجه اگر کسی به تمام اموالش وصیت کرد جایز و صحیح می‌باشد؛ حال آنکه این حکم به وسیله روایاتی قید خورده

است. از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که حضرت فرمود: براء ابن معرور، صحابی رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، در مدینه بود که زمان مرگش فرا رسید، در حالی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هنوز در مکه بود و به سمت بیت المقدس نماز می‌خواند. او دو سفارش کرد: ۱- او را به سوی کعبه دفن کنند زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مکه بود) و براء دوست داشت او را به سویی که آن حضرت بوده دفن کنند. ۲- براء به تصرف در ثلث اموالش وصیت نمود. هر دو سنت براء سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قرار گرفت. ۱ از این روایت نتیجه گرفته می‌شود که میت در ثلث مال می‌تواند برای خودش وصیت کند نه بیشتر از آن در حالی که وصیت در آیه مطلق است. روایات دیگری در تأیید این مطلب از معصوم (علیه السلام) نقل شده که احکام وصیت بیش از ثلث را بیان نموده‌اند. در روایتی امام صادق (علیه السلام) از قول حضرت علی (علیه السلام) نقل می‌کند کسی که به ثلث مالش وصیت کند و قتل خطایی از او سرزند ثلث دیه از وصیت او پرداخت می‌شود. ۲ در روایت دیگری امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «اگر پسر به سن ده سالگی رسید و نسبت به ثلث مالش وصیت کرد وصیت او جایز است.» ۳

۲- **تقیید «اخواه» به برادران ابوینی و ابی:** امام صادق (علیه السلام) در روایتی سهم ارث پدر یا مادر با وجود فرزندان را به سه صورت بیان می‌کند. ۴

۱- وارثان پدر با دو دختر ۲- وارثان پدر با دختران و پسران ۳- وارثان مادر با دختران و پسران در این سه

۱. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْرَبَارٍ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)، قَالَ: كَانَ الْبَرَاءُ بْنُ مَعْرُورٍ التَّمِيمِيُّ الْأَنْصَارِيُّ بِالْمَدِينَةِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) بِمَكَّةَ، وَإِنَّهُ خَضِرَهُ الْمَوْتَ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْمُسْلِمُونَ يُصَلُّونَ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ، فَأَوْصَى الْبَرَاءُ إِذَا دُفِنَ أَنْ يُجْعَلَ وَجْهُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْقَيْلَةِ، فَجَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ، وَآتَتْهُ أَوْصَى بِثُلْثِ مَالِهِ، فَنَزَلَ بِهِ الْكِتَابُ، وَجَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ. كَلِينِي، بِشَيْبَانِ ج ۵، ص ۴۷۵۵ ح ۴۷۵۵.

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): مَنْ أَوْصَى بِثُلْثِ مَالِهِ، ثُمَّ قُتِلَ خَطَأً، فَإِنَّ ثُلْثَ دِيَّتِهِ دَاخِلٌ فِي وَصِيَّتِهِ. هَمَان، ج ۱۳، ص ۳۴۱، ح ۱۳۱۳۲

۳. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)، قَالَ: إِذَا بَلَغَ الْعُلَامُ عَشْرَ سِنِينَ، فَأَوْصَى بِثُلْثِ مَالِهِ فِي حَقِّ، جَازَتْ وَصِيَّتُهُ، فَإِذَا كَانَ ابْنُ سَعْدِ بْنِ سِنِينَ، فَأَوْصَى مِنْ مَالِهِ بِالْيَسِيرِ فِي حَقِّ، جَازَتْ وَصِيَّتُهُ. هَمَان، ج ۱۳، ص ۳۹۱، ح ۱۳۱۹۴

۳. الشَّيْخُ فِي (التَّهْذِيبِ): يَأْسَنَادُهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنِ أَبِي بَصِيرٍ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)، فِي رَجُلٍ مَاتَ وَتَرَكَ ابْنَيْنِ وَآبَاهُ، قَالَ: لِلأَبِ السَّدَسُ وَاللَّابِتَيْنِ الْبَاقِي قَالَ: لَوْ تَرَكَ بَنَاتٍ وَبَنِينَ لَمْ يَنْقُصِ الأَبُ مِنَ السَّدَسِ شَيْئًا. قُلْتُ لَهُ: فَإِنَّهُ تَرَكَ بَنَاتٍ وَبَنِينَ وَآمَأَ قَالَ: لِلأَبِ السَّدَسُ، وَالبَاقِي يُقَسَّمُ لَهُمْ، لِلذِّكْرِ مِثْلَ حِظِّ الأُنثِيَيْنِ. بَحْرَانِي، ج ۲، ص ۳۵، ح ۱. مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ طَوْسِي، تَهْذِيبُ الأَحْكَامِ، تَهْرَانِ، دَارُ الكُتُبِ الإِسْلَامِيَّةِ، ۱۴۰۷ ق.

فرض روایت سهم ارث پدر یا مادر با دختران یا دختران و پسران را یک ششم ذکر نموده است.

روایاتی در رابطه با حاجبان مادر از امام صادق و امام باقر (علیهما السلام) نقل شده که به چند مورد آن اشاره می‌شود.^۱

از روایات استفاده می‌شود که منظور آیه از اخوت، برادرانی از پدر یا مادر یا تنها برادرانی از طرف پدر حاجب ارث مادر هستند و برادران مادری میت حاجب ارث اعلای مادر نیستند که ارث مادر را از یک سوم به یک ششم تنزل دهند و اگر میت دارای پدر و مادر و برادران مادری باشد، سهم مادر در یک سوم میراث است که ارث اعلا است و دو سوم باقی مانده از آن پدر میت است. این روایات اطلاق آیه که شامل اخوه ابوی، اخوه ابی، اخوه امی است را مقید می‌نماید به دو قسم اول و اخوه امی را از شمولیت آیه خارج می‌کند.^۲

طبرسی در مجمع از قول قتاده دلیل آن را این گونه بیان می‌دارد:

«با اینکه «اخوه» خود ارثی نمی‌برند از ارث مادر مانع می‌شوند و به پدر کمک می‌کنند،

زیرا وظیفه پدر است که مخارج آنها را تامین کند و هزینه زناشویی آنها را بدهد نه مادر.

از اینجا بر می‌آید که قتاده معتقد است که اخوه مادری حاجب مادر نمی‌شوند و عقیده

اصحاب ما نیز همین است زیرا پدر عهده‌دار تأمین مخارج اخوه مادری میت نیست.»^۳

در روایتی امام صادق (علیه السلام) نصاب خاصی برای حاجبان لازم دانسته است که آن نصاب

۱. عن زرارة، عن أبي جعفر (عليه السلام) في قول الله: ﴿فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمَّهِ السُّدُسُ﴾ يعني إخوة لأب و ام، أو إخوة لأب.

بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۳۷، ح ۱۵.

– عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن عبد الله بحر عن حريز عن زرارة قال: قال لي ابو عبد الله (عليه السلام): يا زرارة ما تقول في رجل ترك أبويه من امه و أخويه؟ قال: قلت السدس لامه و ما بقى فلأب فقال: من اين هذا؟ قلت سمعت الله عز و جل يقول في كتابه: ﴿فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمَّهِ السُّدُسُ﴾ فقال: لي ويحك يا زرارة أولئك الاخوة من الأب، فاذا كان اخوة من الام لم يحجبوا الام عن الثلث . عروسی حویز، پیشین، ج ۱، ص ۴۵۳، ح ۱۰۳.

– بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنِ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ إِنَّ الْإِخْوَةَ مِنَ الْأُمِّ لَا يَحْجُبُونَ الْأُمَّ عَنِ الثَّلَاثِ. كلینی، پیشین، ج ۷، ص ۹۳، ح ۶.

۲. مقدس اردبیلی، پیشین، ج ۱، ص ۴۹.

۳. طبرسی، پیشین، ج ۳، ص ۲۶.

عبارتست از دو برادر یا چهار خواهر که به منزله دو برادر هستند.^۱ در روایتی که ابن عباس از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند یک برادر با یک خواهر را حاجب نمی‌داند اما یک برادر و دو خواهر را حاجب می‌داند.^۲ در این مطلب بین فقها اختلاف نظر است و گفته‌اند عرب در اکثر مواقع اثنین را به لفظ جمع آورده‌اند. در جواب سؤالی که در مورد سهم مادر و دو خواهر می‌پرسند امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: یک سوم است زیرا خداوند در آیه شریفه فرموده اخوه و نفرموده اخوات.^۳

به طور کلی از مجموع این روایات چند مطلب برداشت می‌شود: ۱- دو برادر حاجب ارث مادر هستند. ۲- یک برادر و دو خواهر حاجب‌اند. ۳- چهار خواهر نیز اثر دو برادر را دارد و حاجب می‌شوند. ۴- به دلیل دلالت روایات تنها برادران ابوینی و ابی میت که واجب النفقه پدراند می‌توانند حاجب شوند هرچند اخوه مطلق است و هر سه قسم، یعنی برادران ابوینی و پدری فقط و مادری فقط را شامل می‌شود.

۳.۵.۲ تخصیص آیات

۱- **تخصیص آیات ارث به زوجة دائم:** روایاتی از ائمه (علیهم السلام) ذیل آیه ارث نقل شده که زن دائمی از همسر خود ارث می‌برد وارث شامل زوجه به عقد موقت نمی‌شود.^۴ در روایتی از امام صادق (علیه السلام) در مورد مردی سؤال می‌کنند که در دوران بیماری‌اش ازدواج کرده است. امام می‌فرماید: اگر با آن زن هم بستر شده، و در بیماری‌اش از دنیا رفته است زن از او ارث می‌برد، اگر با آن زن هم بستر نشده، زن از او ارث نمی‌برد و

۱. و عنه: عن علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن سعد بن أبی خلف، عن أبی العباس، عن أبی عبد الله (علیه السلام)، قال: إذا ترک المیت أخوین فهم أخوة من المیت حجبا الام عن الثلث، و إن کان واحدا لم یحجب الام و قال: إذا کن أربع أخوات حجبن الام عن الثلث، لأنهن بمنزلة الأخوین، و إن کن ثلاثا لم یحجبن. بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۳۶، ح ۵.

۲. عن أبی العباس، قال: سمعت أبا عبد الله (علیه السلام) یقول: لا یحجب من الثلث الأخ و الاخت حتی یكونا أخوین أو أخوا و أختین، فإن الله یقول: ﴿فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمَّهِ السُّدُسُ﴾. همان، ص ۳۷، ح ۱۳. عیاشی، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۶، ح ۵۲.

۳. عن الفضل بن عبد الملک، قال: سألت أبا عبد الله (علیه السلام) عن ام و أختین؟ قال (علیه السلام):

الثلث، لأن الله یقول: ﴿فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ﴾ و لم یقل: فإن کان له أخواتهمان، ح ۵۳. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ح ۱۲۱.

۴. مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِیْسَى عَنْ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ غُرُوَةَ عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) فی الْمُتَنَعَةِ قَالَ: لَيْسَتْ مِنْ الْأَرْبَعِ لِأَنَّهَا لَا تُطَلَّقُ وَ لَا تَرْتُّ وَ إِنَّمَا هِيَ مُسْتَأْجَرَةٌ. کلینی، پیشین، ج ۱۱، ص ۱۵، ح ۹۹۳۳.

نکاحش باطل است.^۱

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) سؤال می‌شود در باره مردی که زن خود را در حال احتضار طلاق دهد آیا طلاق جایز است امام فرمود: آری، و آن زن از او ارث می‌برد.^۲ و در روایت دیگری فرمود: وقتی مرد زن را در بیماری خود طلاق دهد، زن از او ارث می‌برد، اگر چه عده اش تمام شده باشد.^۳

این روایات در مورد ازدواج به عقد دائم است. و حکم عام آیه را تخصیص زده به همسر دائمی و زوجه با عقد موقت را از شمولیت حکم خارج کرده است. به جهت این که عقد موقت برای رفع ضرورت تشریح شده است و علاوه بر آن در اوائل اسلام چندان معمول نبود و آیاتی که درباره نکاح نازل شده مربوط به نکاحی است که غرض از تشریح آن تشکیل خانواده و تربیت اولاد می‌باشد و آن همانا نکاح دائمی است چنانچه در جامعه بشری خصوصاً در جامعه اسلامی در موضوع آن اهمیت کامل بکار رفته هم از جهت عمل و از هم از جهت بیان فضیلت آن و روایات که نقل شده هم این معنا را تأیید می‌کند.^۴

آنچه در این جا لازم به ذکر است این که ملاک ازدواج در اسلام ارث بردن یا ارث نبردن زوجین از یکدیگر نیست و عدم ارث زن و شوهر از یکدیگر هیچ ضرری به اصل و صحت ازدواج نمی‌زند. ازدواج از نظر اسلام بر دو قسم است: دائم و موقت. متعه نکاحی است که در آن جهت تسهیل و شکل‌گیری آسان آن، بعضی از احکام ازدواج دائم نادیده گرفته شده است. از جمله در این نکاح نفقه و ارث بین زن و شوهر وجود ندارد. پس طبیعی است که بین این دو نوع ازدواج تفاوت‌هایی باشد که ناشی از کاربرد هر کدام است. اما این که گفته می‌شود اگر مرد و زن، زن و شوهر باشند، باید از هم ارث ببرند، ولی در نکاح متعه از هم ارث نمی‌برند، پس این دو زن و شوهر نیستند، هیچ دلیلی از قرآن و روایات آن را تأیید نمی‌نماید. قرآن در آیات ارث، فقط می‌فرماید: زن و شوهر از هم ارث می‌برند. و این را می‌دانیم که حتی اگر اسلام ارث بین زوجین را به طور عام و کلی ثابت

۱. فیمن لا یحضره الفقیه روی الحسن بن محبوب عن ابی ولاد الحناط قال: سألت أبا عبد الله (علیه السلام) عن رجل تزوج فی مرضه فقال: إذا دخل بها فمات فی مرضه و رثته، و ان لم یدخل بها لم ترثه و نکاحه باطل. حویزی، پیشین، ج ۱، ص ۴۵۴، ح ۱۱۴.
۲. و روی حماد عن الحلبي عن ابی عبد الله (علیه السلام) قال سئل عن رجل یحضره الموت فیطلق امرأته هل یجوز طلاقه؟ قال نعم و هی ترثه، و ان ماتت لم یرثها. همان، ح ۱۱۶.

۳. و روی ابن ابی عمیر عن جمیل بن دراج عن ابی العباس عن ابی عبد الله (علیه السلام) قال: إذا طلق الرجل امرأته فی مرضه و رثته ما دام فی مرضه ذلك، و ان انقضت عدتها الا ان یصح منه قلت: فان طال به المرض؟ فقال: ترثه ما بینه و بین سنة. همان، ح ۱۱۵.

۴. جرجانی، پیشین، ج ۲، ص ۵۹۰.

کرده باشد، با این که یک حکم الهی است ولی مانعی ندارد در بعضی از موارد با یک دلیل شرعی معتبر تخصیص خورده باشد، بنابراین وقتی اسلام می‌فرماید زن و شوهر از هم ارث می‌برند، منظور زن و شوهری است که با ازدواج دائم به عقد هم درآمده‌اند. اما بعد در روایات دیگری پیامبر (صلی علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) فرموده‌اند، زن و شوهری که با ازدواج موقت به عقد هم درآیند از یک دیگر ارث نمی‌برند. همان طوری ادله شرعی در بعضی از صورت های عقد دائم نیز ارث بین زن و شوهر را نفی کرده است که به طور مثال روایتی که نقل شد. اگر زنی با مردی ازدواج کند که در حال مرض است و با این مرض از دنیا برود، چنین زنی از همسر مریضش که با او نزدیکی نکرده است ارث نمی‌برد، و نکاحش باطل است.

۲- تخصیص آیات ارث زوجه به منقولات و بنای ساختمان: کلینی در کافی باب مستقلی با عنوان «زنان از زمین ارث نمی‌برند» آورده است. وی در این مورد از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: زنان از زمین سهمیه ارث ندارند.^۱ و در روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده زنان از املاک ارث نمی‌برند اما از بنا و ساختمان ارث می‌برند.^۲ طوسی در تهذیب از امام صادق و امام باقر (علیهم السلام) نقل کرده که فرمود: قیمت خشت و بنا و چوب و نی به زنان داده می‌شود، ولی از زمین ارث نمی‌برند.^۳ روایتی از امام رضا (علیه السلام) علت ارث نبردن زنان از املاک وارث بردن از ساختمان را اینگونه بیان می‌دارد. علت این که زنان از املاک مردانشان ارث نمی‌برند مگر قیمت ساختمان آن را این است که ساختمان را نمی‌شود با تقسیم تغییر داد و نمی‌توان آن را از جایی به جای دیگر برد. در حالی که زن ممکن است اگر از شوهر نخستش رهایی یابد، به دیگری شوهر کند. پس تغییر و تبدیل زوجه ممکن است، ولی میان فرزند و پدر چنین نیست زیرا ممکن نیست نسبتشان با یکدیگر قطع شود، در حالی که می‌توان به جای زن دیگری را آورد پس آنکه تبدیلیش ممکن و آمد و

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: لَا تَرِثُ النِّسَاءُ مِنْ عَقَارِ الْأَرْضِ شَيْئًا. کلینی، پیشین، ج ۱۳، ص ۶۴۶، ح ۳۲۸۳۸.

۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: لَا تَرِثُ النِّسَاءُ مِنْ عَقَارِ الدُّوْرِ شَيْئًا، وَ لَكِنْ يُقَوِّمُ الْبِنَاءَ وَ الطُّوبَ، وَ تُغَطِّي ثَمَنَهَا أَوْ رُبْعَهَا. همان، ۳۲۸۴۱.

۳. أُذَيْنَةُ عَنْ زُرَّارَةَ وَ بُكَيْرٍ وَ فَضِيلٍ وَ بُرَيْدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مِنْهُمْ مَنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ مِنْهُمْ مَنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ مِنْهُمْ مَنْ رَوَاهُ عَنْ أَحَدِهِمَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنَّ الْمَرْأَةَ لَا تَرِثُ مِنْ تَرِكَةِ زَوْجِهَا مِنْ تَرْتَبَةِ دَارٍ أَوْ أَرْضٍ إِلَّا أَنْ يُقَوِّمَ الطُّوبَ وَ الْخَشَبَ قِيمَةً فَتُعْطَى رُبْعَهَا أَوْ تُمْنَهَا إِنْ كَانَ مِنْ قِيمَةِ الطُّوبِ وَ الْجُدُوعِ وَ الْخَشَبِ. محمدبن الحسن طوسی، تهذیب الاحکام، محقق / مصحح: خراسان، حسن الموسوی، تهران، ۱۴۰۷، چهارم، ج ۹، ص ۲۹۸، ح ۱۰۶۴.

رفت آن جایز است، میراثش هم در چیزی است که به توان جا به جا کرد، چون از این نظر مانند یکدیگرند. و اما آنکه ثابت و مقیم است و حالش تغییر نمی‌کند میراثش هم در چیزی است که جدایی پذیر نیست و پا بر جاست.^۱ این روایات حکم آیه را تخصیص زده و بیان می‌دارد که زنان از همسر خود زمین را ارث نمی‌برند اما بنا و ساختمان را ارث می‌برند.

در مورد ارث بردن زن از عرصه (زمین) بین فقهاء اختلاف است، عده‌ای قائل‌اند که زن از عرصه (زمین) ارث نمی‌برد، اما نظر آیت الله خامنه‌ای این است که زن اگر چه از اصل زمین ارث نمی‌برد، ولی از قیمت آن ارث می‌برد. در این زمینه سؤال همراه با جواب آن از دفتر معظم له ارایه می‌شود.

سؤال: در باب ارث زوجه از قیمت زمین دو فتوی بین فقهای عظام وجود دارد و شنیده‌ایم که نظر مبارک حضرت عالی این است که زوجه از قیمت زمین ارث می‌برد. خواهشمند است بفرمایید آیا در این مسأله بین این که زوجه از میت، صاحب فرزند باشد یا خیر تفاوتی وجود دارد؟

جواب: زوجه خواه دارای فرزند از شوهرش باشد یا نباشد از قیمت زمین خواه زمین خانه یا مغازه یا زمین باغ یا مزرعه باشد ارث می‌برد. امروزه این فتوا در محاکم قضایی مبنای عمل است.

۳ - عمومیت آیه توارث و تخصیص محرومین از ارث: امام صادق (علیه السلام) در روایاتی محرومان از

ارث را بیان می‌دارد:

۱- کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، اما مسلمان از کافر ارث می‌برد.^۲

۱. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الرَّبِيعِ الصَّخَّافُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانِ بْنِ الرُّضَا (عليه السلام) كَتَبَ إِلَيْهِ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسْأَلِهِ عِلَّةَ الْمَرْأَةِ أَنْهَا لَا تَرِثُ مِنَ الْعَقَارِ شَيْئًا إِلَّا قِيمَةَ الطُّوبِ وَ النَّقْضِ لِأَنَّ الْعَقَارَ لَا يُمَكِّنُ تَغْيِيرَهُ وَ قَلْبُهُ وَ الْمَرْأَةُ قَدْ يَجُوزُ أَنْ يَنْقَطِعَ مَا بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ مِنَ الْعِصْمَةِ وَ يَجُوزُ تَغْيِيرُهَا وَ تَبْدِيلُهَا وَ لَيْسَ الْوَلَدُ وَ الْوَالِدُ كَذَلِكَ لِأَنَّهُ لَا يُمَكِّنُ التَّفْصِيَّ مِنْهَا [مِنْهُمَا] وَ الْمَرْأَةُ يُمَكِّنُ التَّبْدِيلَ بِهَا فَمَا يَجُوزُ أَنْ يَجِيءَ وَ يَذْهَبَ كَانَ مِيرَاثُهَا فِيمَا يَجُوزُ تَبْدِيلُهُ وَ تَغْيِيرُهُ [تَغْيِيرُهُ] إِذْ أَشْبَهَهَا وَ كَانَ الثَّابِتُ الْمُقِيمُ عَلَى خَالِهِ لِمَنْ كَانَ مِثْلُهُ فِي الثَّبَاتِ وَ الْمَقَامِ. ابن بابويه، پیشین، ج ۲، ص ۵۷۲. محمد بن علی ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، محقق / مصحح مهدی لاجوردی، تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸ ق، ج ۲، ص ۹۸، ج ۲ از باب ۳۷۲.

۲. وَ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْخَزَّازُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ لَا يَرِثُ الْكَافِرُ الْمُسْلِمَ وَ الْمُسْلِمُ أَنْ يَرِثَ الْكَافِرَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ الْمُسْلِمُ قَدْ أَوْصَى لِلْكَافِرِ بِشَيْءٍ. کلینی، پیشین، ج ۱۳، ص ۶۷۷، ح ۵۷۲۶.

وَ رَوَى مُوسَى بْنُ بَكْرِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ لَا يَتَوَارَثُ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ نَحْنُ نَرْتُهُمْ وَ لَا يَرْتُونَا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَرْدْنَا - بِإِلْسَامٍ إِلَّا عِزًّا. محمد بن الحسن طوسی، الإستبصار فیما اختلف من الأخبار، محقق حسن، الموسوی خراسان، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۳۹۰ ق، ج ۴، ص ۱۹۰. ابن بابویه، پیشین، ج ۴، ص ۳۳۶، ح ۵۷۲۳.

۲- قاتل پدر از پدرش ارث نمی‌برد.^۱

۳- بنده از مولایش ارث نمی‌برد.^۲

بر اساس این روایات سه چیز باعث می‌شوند که انسان از ارث محروم گردد: کفر، رقیبت (بنده بودن) و قتل و ارث. آیات ارث مطلق است و از کلمه ما در «مِمَّا تَرَكَتُمْ» که دلالت بر عموم دارد، این معنا فهمیده می‌شود و این روایات ارث بردن ورثه را مقید به این سه شرط می‌کند.

در رابطه با ممنوعیت ارث بردن کافر از مسلمان از آیه شریفه ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾^۳ به عنوان یکی از مستندهای این حکم می‌توان یاد کرد. چنانچه مستند ممنوعیت ارث بردن کافر از مورث مسلمان، آیه نفی سبیل باشد، ارث بردن کافر از مسلمان نوعی ایجاد سلطه و سبیل برای کافر نسبت به مسلمان خواهد بود که مطابق آیه یاد شده و حدیث: «الاسلام يعلو ولا يعلى عليه»^۴ هر عملی که منجر به گشایش سبیل بر مؤمنان گردد نفی شده است، در نتیجه مطابق این مبنا گفته می‌شود کافر از مسلمان ارث نمی‌برد.

مرحوم شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه درباب «میراث اهل الملل» قبل از این که احادیث این باب را بیاورد بیان می‌دارد.

«مسلمانان شایسته‌تر از مشرکان و نسبت به کافران در اولویت هستند. خداوند متعال میراث را بر کفار حرام داشته از آن جهت که کیفر کفرشان باشد همچنان که ارث را بر قاتل حرام کرده به دلیل این که عقوبت بر قاتل بودنش باشد و اما از مسلمان، به چه

۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنِ الْخَلْبِيِّ؛ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)، قَالَ: إِذَا قَتَلَ الرَّجُلُ أَبَاهُ قَتَلَ بِهِ، وَإِنْ قَتَلَهُ أَبُوهُ لَمْ يُقْتَلْ بِهِ، وَ لَمْ يَرِثْهُ..... قَالَ: وَ لَا يَرِثُ الْقَاتِلُ مِنَ الْمَالِ شَيْئًا؛ لِأَنَّهُ إِنْ قَتَلَ عَمَدًا فَقَدْ أَجْمَعُوا أَنَّهُ لَا يَرِثُ، وَ إِنْ قَتَلَ خَطَأً فَكَيْفَ يَرِثُ وَ هُوَ تَوَخَّدُ مِنْهُ الدِّيَّةُ؟ وَ إِنَّمَا مَنَعَ الْقَاتِلُ مِنَ الْمِيرَاثِ اخْتِطَاطًا لِذِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ؛ كَيْلًا يَقْتُلَ أَهْلَ الْمِيرَاثِ بَعْضُهُمْ بَعْضًا طَمَعًا فِي الْمَوَارِيثِ. كلینی، پیشین، ج ۱۳، ص ۶۸۴ ح ۱۰/۱۳۵۳۱

۲. رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) دَرَيْقُولُ فِي الرَّجُلِ الْحُرِّ يَمُوتُ وَ لَهُ أُمٌّ مَمْلُوكَةٌ قَالَ تَشْتَرِي مِنْ مَالِ ابْنَيْهَا ثُمَّ تُعْتَقُ ثُمَّ يَوْرَثُ. همان، ح ۵۷۳۱.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: لَا يَتَوَارَثُ الْحُرُّ وَ الْمَمْلُوكُ. همان. محمد بن الحسن طوسی، تهذیب الأحكام تحقیق حسن الموسوی خراسان، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ ق، ج ۹، ص ۳۳۶، ح ۱۲۰۹.

۳. نساء، ۱۴۱.

۴. طوسی، پیشین، ج ۴، ص ۳۳۴، ح ۵۷۱۹.

جرمی و به دلیل کدامین عقوبت ارث بردن را از مسلمان سلب نماید؟»

آنگاه احادیثی را از قول پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ذکر می‌کند که بیانگر عزت و عظمت اسلام و مسلمین می‌باشد و این که اسلام باعث خیر و برکت مسلمانها است و نه باعث شر و بدی از جمله از قول پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) روایتی را نقل می‌کند.^۱

ارث نبردن قاتل از مقتول خودش وقتی است که قتل عمدی و از روی ظلم صورت گرفته باشد اما اگر او را بحق کشته باشد مثلاً بعنوان قصاص یا حد یا دفاع از جان و ناموس و مال خود کشته باشد از او ارث می‌برد، علت و فلسفه محروم بودن قاتل از ارث مقتول، نیز خیلی روشن است و آن را می‌توان به دو صورت زیر بیان کرد. یکی اینکه شارع خواسته است با قاتل مقابله به مثل کند. بدین نحو که قاتل احترام شارع به حرمت قتل نفس را نقض کرده تا به مال مقتول دست یابد، شارع هم به مقابله با او برخاسته او را از ارث مقتول محروم و از رسیدن به مقصد نامشروعش بازداشته است.

دیگر اینکه شارع به منظور جلوگیری از قتل و برای حفظ جان مورث که به خاطر طمع و ارث نسبت به مال او در معرض خطر قرار گرفته یا محروم داشتن چنین وارثی انگیزه و علت ارتکاب قتل را از بین ببرد تا جان او محفوظ بماند و واضح است که از بین بردن علت بهترین وسیله برای از بین بردن معلول است

۱. وَ رُوِيَ عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ الدُّؤَلِيِّ أَنَّ مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ كَانَ بِالْيَمَنِ فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ وَ قَالُوا يَهُودِيٌّ مَاتَ وَ تَرَكَ أَخًا مُسْلِمًا فَقَالَ مُعَاذٌ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَقُولُ الْإِسْلَامُ يَزِيدُ وَ لَا يَنْقُصُ فَوَرَّثَ الْمُسْلِمَ مِنْ أَخِيهِ الْيَهُودِيَّ. صدوق، پیشین، ج ۴، ص ۳۳۴، ح ۵۷۲۰.

جمع بندی و نتیجه گیری فصل

با مراجعه به کتب تفسیر روایی و بررسی روایات وارد شده در ذیل آیات نشان می‌دهد که این روایات به گونه‌هایی قابل تقسیم‌اند. این گونه‌ها عبارتند از: سوره شناخت که شامل فضایل سوره و خواص آنها و شأن نزول هستند. معنا شناخت، تأویلی و تطبیقی، تقيیدی و تخصیصی که هر کدام در جای خود تعریف گردید. از ۴۳ روایت بررسی شده در این فصل، هفت روایت سوره شناخت، چهار روایت معنا شناخت ده روایت تطبیقی و ده روایت تقيیدی ۱۲ روایت تخصیصی است. ۷۳ روایت هم تفسیری است، که در فصل دوم مورد بررسی قرار گرفت. و از ذکر آنها در این فصل خودداری گردید. با دقت در روایات بررسی شده در این فصل این نتیجه به دست می‌آید که کلام خدا را کسی باید بیان و تفسیر کند که به همه جوانب آن آگاهی داشته و از خطا مصون باشد، بنابراین تفسیر درست و خالی از خطا و اشتباه جز از طریق آنان به دست نمی‌آید، چرا که آنان قرین، عدل، همتا، و مخاطبان واقعی این قرآن بوده و فهم درست آن را در اختیار دارند. این روایات همانند دیگر روایاتی که از معصوم (علیه السلام) نقل شده در موقعیت‌های گوناگون بیان شده است. گاهی برای بیان معانی واژه‌های از واژگان مشکل قرآن سخن گفته‌اند، گاه به بیان مصادیق آیه و گاه به تفسیر و تبیین آیه پرداخته و حکم عام آیه را تخصیص زده یا اطلاق آیه راقید زده‌اند. روایات معنا شناخت که از معصوم (علیه السلام) نقل شده است به بیان معانی واژگان رقیباً، حوباً کبیراً، لا تعولو و بالمعروف پرداخته است که این معانی با سیاق آیه مطابقت دارد و در روایتی که در قسمت جری و تطبیق آمده معصوم (علیه السلام) آیه اتقوا الله.. را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیه السلام) و رسیدن به رشد را بر حب آل محمد (صلی الله علیه و آله) و کوتاهی در پرداخت خمس را مصداق خوردن مال یتیم می‌داند که انطباق ظاهر قرآن بر مصداق‌های جدید می‌باشد در این قسمت معصوم به طور مفصل مصداق‌های سفیه را بیان فرموده است. و روایاتی هم اطلاق وصیت را با وصیت به ثلث و اطلاق لفظ اخوه را به برادران ابوی و ابی تقيید نموده‌اند، حکم و عمومیت آیه را با روایات محرومین از ارث و تعلق ارث زوجه به منقولات تخصیص زده است.

فصل چهارم: آموزه‌ها و پیام‌های هدایتی

درآمد

قرآن کتاب معما نیست که فقط معما شناسان بتوانند آن را بفهمند و کتاب تخصصی علمی هم نیست که عموم مردم و غیرمتخصصان با مراجعه مستقیم به او هیچ بهره‌ای نگیرند و جز مراجعه به اهل تخصص برای فهم آن راهی نداشته باشند، قرآن برای هدایت عموم مردم نازل شده و عموم مردم می‌توانند با مراجعه مستقیم به آن، از سفره گسترده معارفش بهره‌گیرند و به بسیاری از آموزه‌ها و پیام‌های هدایتی‌اش آگاه شوند و این گونه نیست که بهره عموم فقط تلاوت آیات و ثواب بردن باشد بدون این که با آیاتش ارتباط برقرار کرده و چیزی بفهمند. در میان روایات تفسیری معصومان (علیهم السلام) به دلیل آشنایی آنان با کلام الهی و پیوند ناگسستنی‌شان با کتاب خدا، آموزه‌های ارزشمندی وجود دارد، که این آموزه‌ها در کنار آموزه‌هایی که از آیات استخراج می‌شود تحت عناوین ذیل می‌توان دسته‌بندی کرد. ۱. آموزه‌های اعتقادی ۲. آموزه‌های اخلاقی و تربیتی ۳. آموزه‌های اجتماعی ۴. آموزه‌های خانوادگی ۵. آموزه‌های اقتصادی ۶. آموزه‌های فقهی

۱.۴ آموزه‌های اعتقادی

۴.۱.۱ خالقیت خدا

الف) آفرینش انسان و تدبیر امور او به دست خداوند است. آیه ۱ « رَبُّكُمْ الَّذِي خَلَقَكُمْ »^۱

«رب» به معنای مدبر و پرورش دهنده جهان هستی است، در این آیه با توجه به تعبیر «کم» در «رَبُّكُمْ» تنها توجه به انسانها نموده است، و بخلقت عوالم دیگر و کرات بی‌شمار و نظام شگفت‌آور آنها توجه نفرموده، زیرا غرض از نظام هستی و آفرینش تنها رهبری بشر بسوی سعادت است.^۲

ب) خداوند آفریننده همسر اولین انسان (حضرت آدم) از جنس اوست. آیه ۱ « خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا »

ج) خداوند گسترش دهنده مردان و زنان بسیار (نسل بشر) از یک زن و مرد است. آیه ۱ « وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً »

همسر آدم از نوع خود آدم بود، و انسانی بود مثل خود او، و این همه افراد بی‌شمار از انسان، که در سطح کره زمین منتشر شده‌اند، همه از دو فرد انسان مثل هم و شبیه به هم منشا گرفته‌اند، و بنا بر این حرف «من»

۱. اکبرهاشمی رفسنجانی و همکاران، تفسیر راهنما، قم، موسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۲۲۱.

۲. حسینی همدانی، پیشین، ج ۳، ص ۳۱۴.

من نشویه خواهد بود، یعنی آفرینش حوا از آدم نشأت گرفته است.^۱

(د) خلقت کلیه بشر از انسان واحد، دلیل بر کمال قدرت خداوند است. آیه ۱ « خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ »

صاحب تفسیر اثنا عشری می گوید:

«زیرا اگر امر به طبیعت و خاصیت بودی، هر آینه باید متولدین از انسان واحد، متشابه در صفت و متشاکل در خلقت باشند. پس اختلاف افراد انسان از اسود و ابيض و احمر و اصفر و حسن و قبیح و طویل و قصیر، دال است بر آنکه مدبر و خالق آن، فاعل قاهر مختار است نه طبیعت مؤثر، و نه علت موجب و موجد آن، قادر به کل مقدرات و عالم به کل معلومات است.»^۲

۴.۱.۲ صفات دیگر خدا

(الف) رب و رقیب از اسماء و صفات خداست و خداوند ناظردائمی بر انسانهاست. آیه ۱ « اتَّقُوا رَبَّكُمْ... إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا رَقِيبًا »

این اسم مربوط به صفت عمومی خداوند متعال بوده و شامل همه اشیاء و انسانها و حیوانات می شود. در مورد عموم انسانها نیز؛ خداوند متعالدائماً نگرهبان و حافظ آنهاست. از مضمون این اسم و آیات الهی که به رقیب بودن خداوند اشاره دارند، می توان متوجه شد که خداوند از بندگان می خواهد که به او اعتماد و اطمینان کنند چرا که علاوه بر نگرهبانی و حفاظت عمومی که در مورد همه چیز وجود دارد، بصورت اختصاصی نیز نگرهبان و حافظ بندگان است.

(ب) خداوند مالک حقیقی اموال و ثروتها است. آیه ۵ « أَمْوَالِكُمْ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا » با توجه به تعبیر جعل... لکم این معنی بدست می آید.

(ج) خداوند حسابگر حقیقی است. آیه ۶ « كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا » حسابگر واقعی خداست و همه کارها نزد خدای دانا و حسابگر، حاضر است و حسابرسی میکند؛ تا کسی نپندارد با شهود و مدارک صوری می توان اموال یتیم را تصاحب کرد و از منظر حق تعالی نیز مخفی می ماند.

۱. طباطبایی، پیشین، ج ۴، ص ۱۳۶.

۲. حسین بن احمد حسینی شاه عبدالعظیمی، تفسیر اثنا عشری، تهران، انتشارات میقات، ۱۳۶۳ ش، ج ۲، ص ۳۴۳.

د) سهم تعیین شده در ارث، نشأت گرفته از علم و حکمت خداوند است. آیه ۱۱ «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا»
و) علم و حکمت، دو شرط ضروری برای قانونگذاری است. احکام ارث، بر علم و حکمت الهی استوار است.
آیه ۱۱ «فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ...عَلِيمًا حَكِيمًا»

قانون ارث بر اساس مصالح واقعی بشر استوار شده، و تشخیص این مصالح به دست خداست، زیرا انسان آنچه را مربوط به خیر و صلاح اوست در همه جا نمی‌تواند تشخیص دهد، و انسان به دلیل همین عدم آگاهی به مصالح و مفساد نمی‌تواند سهم ارث را به درستی تقسیم کند و از همین رو در این مسئله به راهنمای آسمانی نیاز دارد، و حق اعتراض به این احکام و حدود الهی را ندارد، زیرا خداوند حکیم و علیم که عالم به اسرار عالم است سهم ارث را براساس حکمت توزیع کرده است و منافع فرد و جامعه را در نظر گرفته است.

ه) «علیم» و «حکیم» از اسما و صفات خداوند است. آیه ۱۱ «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا»

۴.۱.۳ نبوت

الف) اطاعت از پیامبر، اطاعت از خداوند متعال است. آیه ۱۳ (وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ)
ب) مخالفت با پیامبر نافرمانی از خداوند متعال است. آیه ۱۳ (وَمَنْ يُعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) زیرا پیامبر از ناحیه خود حکمی ندارد و آنچه بیان می‌کند، خواه به عنوان سنت یابه عنوان ولایت و رهبری جامعه، در حقیقت از طرف خدای سبحان و طبق وحی است.

۴.۱.۴ قانون عمل و عکس العمل در رفتار و کردار

الف) اگر حقوق ایتم دیگران را رعایت نکردید، حقوق ایتم شما رعایت نخواهد شد. آیه ۹ «وَلْيُخْشِ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ضَعْفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ»
ب) اگر کسی بر یتیمی ظلم کند، خداوند ظالمی را بر او و بر فرزندانش مسلط می‌کند تا به او ستم کند. مطابق روایتی از امام صادق (علیه السلام) ذیل آیه ۹.

اعمال انسان به فاعل خود مرتبط و از او جدا نشدنی است و از طرفی نسل گذشته، حال و آینده ی یک خانواده

۱. حویزی، پیشین، ج ۱، ص ۴۴۷، ح ۷۴.

خصوصاً پدران و فرزندان در رحامت، خون، غذا، و ده ها علل و عوامل دیگر مشترک‌اند، در نتیجه اثر کارهای هر یک بر دیگری تا قیامت ظاهر میشود چون اینها یک واقعیت‌اند. شاهد قرآنی اثرگذاری اعمال نیک پدران، همان داستان دو پیامبر الهی است (حضرت موسی و خضر علیهم السلام) که دیواری را تجدید بنا کردند تا گنجینه دو یتیم زیر آن محفوظ بماند، چون پدر یا جد آن دو نفر صالح بود.^۱ آیه مورد بحث نیز شاهد خوبی برای ظهور اثر کارهای پدران و نیاکان در فرزندان است.^۲

۴.۱.۵ نتیجه اعمال

الف) مال حرام در روز قیامت وزر و وبال انسان می شود. مطابق روایتی از امام صادق (علیه السلام) ذیل آیه ۳.^۳
 ب) عقوبت دنیوی و اخروی در کمین پایمال کنندگان حقوق یتیمان است. آیه ۹ « وَ لِيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعْفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ » و مطابق روایتی از امام صادق (علیه السلام)^۴ ولیخش اشاره به کیفر دنیوی دارد و جمله « فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ »، دلالت بر استحقاق عقوبت اخروی دارد. این دو عذاب نتیجه عمل خود آنهاست.^۵

ج) عقوبت خوردن مال یتیم در واقع خوردن آتش است. آیه ۱۰ « إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا » اعمال نیک و بد انسان ، دارای حقیقتی و رای صورت ظاهری است.

د) آتشی سوزان و بر افروخته فرجام پایمال کنندگان اموال یتیم است. آیه ۱۰ « إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا »

ه) اطاعت از خدا و رسولش، عامل دخول و جاودانگی در بهشت است. آیه ۱۳ « مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا »

و) نافرمانی خدا و رسول (صلی الله علیه وآله) و تجاوز از حدود الهی عامل دخول و جاودانگی در آتش جهنم است. آیه ۱۴ « وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا » سخن پیامبر (صلی الله علیه وآله) همان کلام

۱.سوره کهف، آیه ۸۲
 ۲.جوادی آملی، پیشین، ج ۱۷، ص ۴۴۵.
 ۳. بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۱۶، ج ۲۵.
 ۴. حویزی، پیشین، ج ۱، ص ۴۴۷، ج ۷۳.
 ۵. جوادی آملی، پیشین ج ۱۷، ص ۴۳۸.

حق تعالی است که پیامبر آن را ابلاغ فرمود و امر ونهی و اطاعت و عصیان او امر ونهی و اطاعت و عصیان خدای سبحان است.

ز) عمل نکردن به احکام ارث، نافرمانی خدا و رسول (صلی الله علیه وآله) شمرده شده است که باعث جاودانگی در آتش جهنم می گردد. آیه ۱۴ «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا»
ح) مداومت بر نافرمانی خدا و رسول (صلی الله علیه وآله) مایه گرفتاری به عذابهای جسمی و روحی در قیامت است. آیه ۱۴ «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا ... فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ» دخول در آتش، عذاب جسمی دوزخیان و عذاب خوار کننده شکنجه روحی آنان است. کلمه مهین به معنای خوار کننده است و چون عذابهای الهی متناوب با گناه آدمی است، بنابر این مراد از عصیان، نافرمانی از سر طغیان و سرکشی است.^۱

۴.۱.۶ کیفیت بهشت و جهنم

الف) جهنم دارای آتش برافروخته و شعله ور است. آیه ۱۰ «وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا»
ب) بهشت، دارای نهرهای روانی است که از زیر درختان آن جریان دارد. آیه ۱۳ «يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ».

ج) لازمه جاودانگی بهشتیان در بهشت، جاودانگی خود بهشت است. آیه ۱۳ «يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ ... خَالِدِينَ فِيهَا»
د) دخول در بهشت جاودان، رستگاری بزرگ است. آیه ۱۳ «يُدْخِلْهُ ... ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».

بهشت مکان انس و الفت بوده و بهشتیان در بهشت باهمدیگر همنشین و موانست دارند. آیه ۱۳ «خَالِدِينَ فِيهَا» شاید راز جمع آوردن «خالد» این باشد که در بهشت علاوه بر نعمت بدنی و تکریم که لذت روحی است بهشتیان با یکدیگر بر خورد مسالمت آمیز دارند و از دیدار یکدیگر و در کنار همدیگر بودن لذت می برند.^۲

ه) دخول در جهنم، همراه با ذلت و خواری است. آیه ۱۴ «يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ»
جهنم مکان جدایی است، جهنمیان در جهنم تنها هستند. در دورخ گذشته از سوخت و سوز که عذاب بدنی است و صرف نظر از اهانت که عذاب روحی است همه دوزخیان از یکدیگر بریده اند و هرگز انس و الفتی با هم ندارند، بلکه گاهی نسبت با یکدیگر که در دنیا هم دست در گناه بوده اند، تبری می جویند و یکدیگر را لعن

۱. هاشمی رفسنجانی و همکاران، پیشین، ج ۱۷، ص ۲۵۴

۲. محمد بن ابراهیم صدر الدین شیرازی، تفسیر القرآن الکریم، تحقیق: محمد خواجوی، قم، بیدار، ۱۳۷۳ ش، ج ۷، ص ۶۹

می‌کنند: «كَلِمًا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتُ أُخْتِهَا»^۱ و شاید راز مفرد آمدن « خَلِدًا فِيهَا» در آیه شریفه همین باشد.^۲

۴.۲ تربیتی، اخلاقی

در مسائل تربیتی، تکرار یک اصل است. آیه ۱ «اتَّقُوا رَبَّكُمْ»، «اتَّقُوا اللَّهَ»

۴.۲.۱ رعایت تقوا

الف) سزاوار است از کیفی‌های خدایی که بزرگترین نعمتها را به شما داده و شما را بزیور خلقت آراسته است، بهره‌یازید، زیرا کسی که از نعمتهای خداوند برخوردار است، به تقوی پیشه کردن، اولی است. آیه ۱ «اتَّقُوا رَبَّكُمْ»
ب) آفرینش انسانها و تدبیر امور اوبه دست خداوند، مقتضی تقوا و پروا از اوست.^۳ آیه ۱ «اتَّقُوا رَبَّكُمْ الَّذِي خَلَقَكُمْ» جمله الَّذِي خَلَقَكُمْ... صفت برای رَبَّكُمْ و اشاره به علت لزوم تقواست. یعنی چون شما را خلق کرد و مور شما را تدبیر نمود، لازم است تقوا داشته باشید و احکام او را انجام دهید.
ج) تربیت انسان‌ها هدف از فرمان الهی به رعایت تقوا. آیه ۱ «اتَّقُوا رَبَّكُمْ» آوردن کلمه «رب» به معنای تربیت کننده و مدبر می‌تواند اشاره به هدفی باشد که برای امر به تقوا منظور شده است. یعنی امر به تقوا به جهت این است که شما را تربیت و هدایت کند.

د) تساوی انسان‌ها در اصل آفرینش و نبودن امتیاز در خلقت آنان، موجب مسوولیت تمامی آنان در برابر قوانین الهی. آیه ۱ «اتَّقُوا رَبَّكُمْ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا»
جمله «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» علاوه بر بیان این حقیقت که تمامی انسانها از نسلی واحدند به این معنا اشاره دارد که این امتیازات و افتخارات موهومی که هر دسته‌ای برای خود درست کرده‌اند از قبیل امتیازات نژادی، زبانی، منطقه‌ای، قبیله‌ای و مانند آن که امروز منشا هزار گونه گرفتاری در جامعه‌هاست، در یک جامعه اسلامی نباید وجود داشته باشد چه اینکه همه از یک اصل سرچشمه گرفته و فرزندان یک پدر و مادرند و در آفرینش از یک گوهرند و لذا همه موظف به رعایت تقوا هستند.

۱. سوره اعراف، آیه ۳۸.

۲. صدر الدین شیرازی، پیشین، ج ۷، ص ۶۹.

۳. هاشمی رفسنجانی و همکاران، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۱.

ه) هر کس پیوند خود را با خدای خویش بر اساس خالقیت و ربوبیت خدای سبحان و مخلوقیت و ربوبیت خدا تنظیم و تحکیم کند، رابطه خود با دیگران را نیز برپایه ی تقوا، نعدوستی و همزیستی مسالمت آمیز استوار می سازد. آیه ۱ « اَتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ»

و) توجه به مراقبت دائمی خداوند، زمینه ساز رعایت تقوای الهی و اهتمام به خویشاوندان.^۱ آیه ۱ « وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا»

ز) رعایت حقوق ایتم، از مصادیق تقواست. آیه ۱ و ۲ « وَ اتَّقُوا اللَّهَ... وَ آتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ»

ح) متصدیان اموال یتیمان، در معرض لغزشهای فراوان هستند. آیه ۲ « وَ آتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ... وَ لَا تَأْكُلُوهَا... إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا»

ط) بی تقوایی انسان نسبت به حقوق یتیمان دیگران، زمینه‌ای برای پایمال شدن حقوق یتیمان وی از طرف جامعه است. آیه ۸ « وَ لِيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعْفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ»^۲.

۴.۲.۲ رعایت عدالت

الف) ممنوعیت ازدواج با دختران یتیم، در صورت ترس از بی عدالتی نسبت به آنان. آیه ۳ « وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا» کسانی که ترس عقلایی دارند که اگر با دختران یتیم ازدواج کنند، شاید نتوانند حقوق آنان را ادا کنند، باید با زنان دیگر ازدواج کنند و آنان که می‌ترسند میان چند همسر نتوانند به عدالت رفتار کنند، باید به یک همسر اکتفا کنند.

ب) مشروعیت تعدد زوجات در گرو اطمینان به اجرای عدالت میان آنان است. آیه ۳ « فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَةً وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً»

ج) رعایت عدالت در روابط خانوادگی دارای اهمیت است. آیه ۳ « فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً»

نکته مهم آن است که یقین داشتن به عدم عدالت لازم نیست، واگر مردان حتی احتمال دهند که

نمی‌توانند عدالت را رعایت کنند، حق ندارند همسری دیگر برگزینند.^۳

۱. همان، ص ۲۲۳.

۲. این مورد و مورد « ز » و « ح » شامل رعایت حقوق ایتم هم می شود.

۳. خالقی، پیشین، ص ۴۳.

د) بهترین و نزدیک ترین راه برای منحرف نشدن از عدالت در مورد زنان اکتفا به یک همسر با بهره گیری از کنیزان است. آیه ۳ « فَوَاحِشَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَٰلِكَ أَذْنَةٌ أَلَّا تَعُولُوا ». همان گونه که تعدی به مال یتیم زشت است، تعدی به حقوق زنان با گرفتن چند همسر وعدم رعایت بین آنان هم ناپسند است.

ه) رعایت عدالت در پرداخت نفقه است. مطابق روایتی از امام صادق (علیه السلام) ذیل ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا﴾ آیه ۳^۱.

۴.۲.۳ رعایت ادب در گفتار

الف) باید باگنه کاران گفتار و برخورد شایسته و سازنده داشت. آیه ۵ « وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا »

ب) رعایت ادب و اخلاق نیک در معاشرت با مردم از تعالیم قرآن است. آیه ۵ « وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ». سرپرست سفیهان طبق دستور دین اموال آنان را در اختیارشان نمی گذارند، پس باید با گفتار نیکو مسئله را برایشان توجیه کنند تا ناراحت نشوند، زیرا سفیه در مسائل مالی محجور است و به نگهبان و سرپرست نیاز دارد؛ ولی در مسائل عاطفوی اجتماعی دارای ادراک است که با ید محترم شمرده شود.

ج) هدایای مادی، همراه با محبت و عواطف معنوی و ادب در گفتار باشد. آیه ۸ « قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا »

د) باید از خدا در باره یتیمان پروا کرد و سخن درست و متقن گفت. آیه ۹ « فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لِيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا » سفارش به خوب سخن گفتن با مردم، یعنی با مردم مؤدبانه و محترمانه رفتار کنید؛ چه در گفتار، نوشته یا کارها، در همه احوال باید ادب معاشرت رعایت شود. در مورد یتیمان کار را درست انجام دهید و محکم کنید و در اموال آنان دقیق باشید و رفتار حکیمانه چیزی جز این نیست.^۲

۴.۲.۴ رعایت حقوق دیگران

الف) رعایت حقوق خانواده و خویشاوندان، لازمه تقواست. آیه ۱ « اتَّقُوا اللَّهَ... وَ الْأَرْحَامَ »

ب) اعتقاد به حسابرسی دقیق خداوند، پشتوانه رعایت حقوق دیگران است. آیه ۶ « كَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ».

۱. کلینی، کافی، ج ۱۰، ص ۶۷۴

۲. جوادی آملی، پیشین، ج ۱۷، ص ۴۴۸.

ج) زنان همانند مردان حق ارث دارند و دین، حافظ حقوق آنان است. ^۱ آیه ۷ «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ... لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ»

د) در تقسیم ارث باید دقت کرد و از تزییع حقوق وارثان پرهیز نمود، چه آنچه باقی مانده کم باشد یا زیاد. آیه ۷

«لِرِّجَالٍ نَصِيبٌ... وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ... مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ»

ه) سهامی که از ارث برای بازماندگان بیان شده، قطعی و لازم است و حق وارث بوده و کسی حق تخلف از آن را

ندارد. آیه ۷ «نَصِيبًا مَّفْرُوضًا» لازم به ذکر است که کلمه فرض متعدی و مرادف کلمه ایجاب است.^۲

و) تحریک عواطف انسانی، از روشهای قران برای ترغیب به رعایت حقوق دیگران است. آیه ۹ «وَلِيُخْشِ الَّذِينَ

لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعْفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ»

ز) کسانی که خواهان رعایت حقوق کودکان یتیم خویش از طرف جامعه هستند، باید حقوق کودکان یتیم

دیگران را رعایت کنند. آیه ۹ «وَلِيُخْشِ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعْفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ»

ح) خداوند نسبت به عدم رعایت حقوق یتیمان هشدار می دهد. آیه ۹ «وَلِيُخْشِ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً

ضِعْفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ» و توجه به کیفر الهی، زمینه ساز رعایت حقوق دیگران می باشد.

۴.۲.۵ حدود الهی و لزوم اطاعت از او

الف) رعایت حدود الهی به منزله اطاعت از خدا و رسول (صلی الله علیه وآله) است. آیه ۱۳ «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ

يُطِيعُ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ»

ب) رعایت حدود الهی و اطاعت از خداوند و رسول (صلی الله علیه وآله) رستگاری بزرگ است. آیه ۱۳ «تِلْكَ

حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ..... ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»

ج) همه دستورات داده شده، حدود الهی است. آیه ۱۳ «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ» در آیه نفرموده تلک حدود الله ورسوله

زیرا فقط خدای سبحان حق تعیین حدود را دارد و همه ی احکام فقط حدود الهی است.^۳

۱. این مورد شامل شخصیت زن هم می شود.

۲. جوادی آملی، پیشین، ج ۱۷، ص ۴۰۰.

۳. همان، ص ۶۰۹.

۴.۲.۶ رعایت حقوق میت و وارث

الف) اهتمام به وصیت میت و پرداخت دیون او لازم است. آیه ۱۱ و ۱۲ (مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ... مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ... مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ) پرداخت بدهی مردم، آن قدر مهم است که در این دو آیه، چند بار مطرح شده است.

ب) وصیت و دین نباید به گونه ای باشد که به ضرر وارث تمام شود وحق او را ضایع کند. آیه ۱۲ (أَوْ دَيْنٍ غَيْرٍ مُضَارٍّ) اسلام، نه فقط ضرر رسانی در زندگی، بلکه زیان رساندن پس از مرگ را نیز مردود می‌داند. کلمه «غَيْرٍ مُضَارٍّ» می‌تواند حال باشد برای هر یک از وصیت و دین یعنی وصیت میت نباید ضرری باشد مثلاً وصیت به بیش از ثلث وصیت مضار است. وصیت نباید با وصیت و دیون خود به ورثه ضرر برساند.

ج) خداوند به مؤمنان در مورد زیان رسانیدن به ورثه و محروم ساختن آنها از حق مشروعشان بوسیله وصیت‌های نابجا هشدار می‌دهد. مطابق روایتی از قول پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)^۱

د) احکام و قوانین ارث، لزوم عمل به وصیت و وجوب ادای دین او از حدود الهی است. آیه ۱۳ «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ...»

۴.۳ اجتماعی

۴.۳.۱ جامعه سالم و ارتباط افراد جامعه با یکدیگر

الف) ارتباط انسان‌ها با یکدیگر بر اساس امری تکوینی است. آیه ۱ «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»

ارتباط انسان‌ها بر اساس امری اعتباری نیست مانند عضو یک حزب یا گروه بودن، زیرا همه از یک نفس آفریده شده‌اند، پس رعایت تعاون، حفظ حقوق و احترام متقابل، پرهیز از سلطه جویی و برتری طلبی بر همه لازم است و انسان‌ها هیچ بهانه‌ای برای استکبار و تفاخر بر یکدیگر ندارند.^۲

ب) برقراری و حفظ امنیت در جامعه لازم است. آیه ۲ «وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ... وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ»
ج) جامعه نیز مانند فرد، دارای شخصیت حقوقی است. آیه ۵ «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ...» آیه شریفه دلالت دارد بر حکم عمومی که متوجه جامعه اسلامی است و آن حکم این است که جامعه برای

۱. سیوطی، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲. جوادی آملی، پیشین، ج ۱۷، ص ۱۰۱.

خود شخصیتی واحد دارد که این شخصیت واحده مالک تمامی اموال روی زمین است و خدای تعالی زندگی این شخصیت واحده را بوسیله این اموال تامین کرده و آن را رزق وی ساخته است، پس بر این شخصیت لازم است که مسولیت این مال را برعهده گرفته و آن را، در معرض رشد و ترقی قرار دهد، و کاری کند که روز به روز زیادتر شود تا به همه و تک تک افراد برسد، و به همین منظور باید در ارتزاق با مال حد وسط و اقتصاد را پیش گیرد و آن را از ضایع شدن و فساد حفظ کند.^۱

۴.۳.۲ خدمات اجتماعی، بدون منت

الف) لازم است پرداخت مهریه با رغبت و به دور از هر گونه منت و چشمداشت باشد.^۲ آیه ۴ « وَءَاتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً »

ب) افراد متمکن، خدمات اجتماعی را بدون چشمداشت انجام دهند.^۳ آیه ۶ « مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ » سرپرست یتیم اگر بی نیاز بود نباید چیزی از مال یتیم را به عنوان دستمزد برای خود بردارد.

۴.۴ خانوادگی

۴.۴.۱ تعدد زوجات

الف) لزوم انتخاب همسرانی که خوشایند و مورد پسند هستند. آیه ۳ « فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ »
ب) محدودیت تعدد زوجات به چهار همسر. آیه ۳ « فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعًا »
ج) چند همسر برای یک زن موجب فساد انساب و موارث و خویشاوندی می شود که پدر فرزند مشخص نمی شود. مطابق روایتی از امام رضا (علیه السلام) ذیل آیه ۳.^۴
د) ازدواج با کنیزان متعدد مشروعیت دارد. آیه ۳ « فَوَاحِشَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ »

۱. طباطبائی، پیشین، ج ۴، ص ۱۷۰.

۲. این مورد شامل خانوادگی و تربیتی هم می شود.

۳. این مورد شامل تربیتی هم می شود.

۴. بحران، پیشین، ج ۲، ص ۱۸، ح ۵.

۴.۴.۲ شخصیت زن در خانواده

الف) شأن و مرتبه زن کمتر از مرد نیست. آیه ۱ «خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا»

ب) زنان مالک مهریه خویش هستند. آیه ۴ « وَءَاتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ^۱»

ج) زن در نظام خانواده استقلال مالی دارد. آیه ۴ « وَءَاتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ^۲»

د) مهریه باید به خود زنان پرداخت شود و به دیگری پرداخت نشود. آیه ۴ « وَءَاتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ^۳»

ه) پرداخت مهریه زنان واجب است. آیه ۴ « وَءَاتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ^۴» و مطابق روایتی از امیرالمومنین (علیه

السلام)^۲

و) عدم قصد اعطای مهر دلیل بر سارق یا زانی بودن است. مطابق روایاتی از پیامبر اکرم و امام صادق (علیه

السلام)^۳

ز) مهریه هدیه‌ای است از سوی مردان به همسران خویش آیه ۴ « وَءَاتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً^۴»

از مفهوم نحل «بخشش رایگان» این معنی برداشت می‌شود.^۴ در نکاح، زن چیزی را به شوهرش

تملیک نمی‌کند تا مهریه عوض آن باشد بلکه مهریه عطیه‌ای الهی است که به حکم خدا شوهر باید به زن

بپردازد و رایگان است؛ نه در مقابل چیزی .

ح) مهریه دینی برای زنان بر عهده مردان است. آیه ۴ « وَءَاتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً^۵»

ط) مهریه، نرخ زن نیست، بلکه نشانهٔ صداقت مرد در علاقه و دوستی به همسر است. آیه ۴ «صَدُقَاتِهِنَّ^۶»

ی) توصیه خداوند به زنان بر عدم بخشش تمام مهریه خویش به همسران خود آیه ۴ «عَنْ شَيْءٍ مِّنْهُ» به نظر می

رسد با توجه به «من» تبعیضیه این معنا فهمیده می‌شود که سزاوار نیست که زنان تمامی مهریه خود را بخشش

کنند.^۵

ک) حرمت تصرف شوهران در مهریه زنان بدون جلب رضایت کامل آنان. آیه ۴ « فَإِنْ طِئِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِّنْهُ

۱. این مورد و چهار مورد بعدی می‌تواند از پیام‌های اقتصادی هم باشد.

۲. فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، ص ۴۲۱.

۳. همان و سیوطی، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۰.

۴. راغب اصفهانی، پیشین، ص ۷۹۵، ﴿ذیل ماده نحل﴾.

۵. محمد قمی مشهدی، تفسیر کنز الدقائق و بحر العرائب، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۸ ش، ج ۳،

ص ۳۲۵.

نَفْسًا فَكُلُوهُ»^۱ این مطلب از مفهوم جمله شرطیه در آیه بدست می آید.

ل) زن، در گرفتن یا بخشیدن مهریه، آزاد و مستقل است.^۲ آیه ۴ «فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ»

م) ارزش دادن به زن و تأکید بر استقلال اقتصادی زن با لغوکردن سنت جاهلی، در محروم کردن زنان از ارث.

آیه ۷ «وَالنِّسَاءِ نَصِيبٌ»

عرب در دوران جاهلیت، دختران را از ارث محروم می کرد و این آیه برای رد این روش ناپسند، نازل

گردید.^۳

به دلیل مسولیت تأمین نفقه زن از طرف همسر و وظیفی جهاد که بر عهده مرد می باشد سهم ارث مرد

دو برابر زن است. بر اساس روایتی از امام صادق (علیه السلام)^۴ زیادی سهم ارث مرد بر زن دلیل بر برتری مرد

بر زن نیست، بلکه براساس حکمت الهی است که در قبال این زیادی خداوند متعال مسؤلیتهایی را به مرد داده

که لازمه ی اجرای آن فزونی مالیست که خداوند مقرر فرموده است.

ن) دختر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هم از پدرش ارث می برد. بر اساس عمومات آیه ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي

أَوْلَادِكُمْ﴾ و نبود منحصص معتبر و صریح و نیز روایتی از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) ذیل آیه ۱۱.^۵

۴.۴.۳ اهمیت خویشاوندی

الف) رواج سوگند به خداوند در عصر بعث بیانگر عظمت خدا نزد همگان، حتی اعراب جاهلیت. آیه ۱ «وَاتَّقُوا اللَّهَ

الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ»^۶

بنابراین که الارحام عطف بر محل جار و مجرور باشد این معنا به دست می آید، که شما در تقاضاهایی که

از یکدیگر دارید، نام خدا را می برید و مخاطب را برای کمک و ترجم، به یاد خداوند می اندازید. یعنی همانطوری

۱. محمدصادق تهران، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، انتشارات فرهنگ اسلام، قم، ۱۳۶۵ش، ج ۶، ص ۲۱۳.

۲. آموزه های آیه ۴ در مورد مهریه شامل آموزه های اقتصادی هم می شود.

۳. طبرسی، پیشین، ج ۳، ص ۱۸.

۴. کلینی، پیشین، ج ۷، ص ۸۵، ح ۳.

۵. عیاشی، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۵، ح ۴۹.

۶. هاشمی رفسنجانی و همکاران پیشین، ج ۳، ص ۲۲۲.

که خدا را در گفتار تان تعظیم و احترام می‌کنید، از راه طاعت نیز، تعظیم کنید.^۱

(ب) در خواست مردم از یکدیگر با نام خدا مفهوم جمله ی «تَسَاءَلُونَ بِهِ» در آیه ۱ می‌باشد، نشانه محبوبیت و عظمت نام خدا در نزد مخاطبان است؛ که از جمله مخاطبان، اعراب دوران جاهلیت هستند.^۲

(ج) خویشاوندی کلیه افراد بشر با یکدیگر آیه ۱ «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ... وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي... وَالْأَرْحَامَ

(د) لزوم اهتمام و توجه به خویشاوندان (صله رحم) آیه ۱؛ «وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ» با عطف کلمه الْأَرْحَامَ بر الله این معنا به دست می‌آید که از خدایی بهره‌زید که حقوق و حوائج فردی و اجتماعی خود را بوسیله او طلب می‌کنید و بترسید از قطع صله رحم.

(ه) قرابت دلبستگان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را باید با مودت مراعات کرد.^۳ مطابق روایت امام باقر (علیه

السلام) ذیل آیه ۱

(و) ملاک سهیم بودن در میراث، خویشاوندی وارث با میت است. آیه ۷ «لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ... وَ لِلنِّسَاءِ... وَ الْأَقْرَبُونَ»

(ز) خویشاوندی که نزدیک‌تر است، در ارث مقدم‌تر است. آیه ۷ «لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ» الاقربون «به معنای نزدیکترین خویشان است.^۴ بنابر این وارثی که از سایر خویشان به میت نزدیکتر است در ارث مقدم است.

(ح) در تقسیم ارث اگر خویشاوندان نیازمند حضور داشتند آنها را از ارث بهره‌مند کنید. آیه ۸ «وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ... فَأَرْزُقُوهُمْ مِنْهُ» ذکر اولوا القربی در ردیف یتیم و مسکین، اشعار دارد که مراد خویشان نیازمند هستند خویشان ثروتمند که با یتیمان و مسکینان تناسبی ندارند و سفارش عاطفی آخر آیه نیز این معنا را تأیید می‌کند.

(ط) با هدایای مالی و زبان شیرین، از کینه‌ها و حسادت‌ها، پیشگیری و پیوندهای خانوادگی را مستحکم‌تر کنید. «فَأَرْزُقُوهُمْ... وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا»

۱. طبرسی، پیشین، ج ۳، ص ۶

۲. همان.

۳. حویزی، پیشین، ج ۱، ص ۴۲۹، ح ۳.

۴. ابن منظور، ج ۱، ص ۶۶.

۴.۵ اقتصادی

۴.۵.۱ حقوق مالی یتیم

الف) وجوب پرداخت اموال یتیم به وی آیه ۲ «وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ»

ب) حرمت تبدیل و تعویض اموال مرغوب یتیم، به اموال غیر مرغوب آیه ۲ «وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ»^۱

ج) حرمت تصرف نابه حق در اموال یتیم، این گونه که مال یتیمان را ضمیمه مال خود و سپس در مجموع آن تصرف کند. آیه ۲ «وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ... وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ»

د) تصرف نابه حق در اموال یتیمان و تاخیر در واگذاری آن به ایشان، گناهی بزرگ است. آیه ۲ «وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ... وَلَا تَأْكُلُوا... إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا»؛ تاخیر در پرداخت، از «وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ» به دست می آید چون علاوه بر لزوم پرداخت اموال یتیم، دلالت بر پرداخت به موقع آن نیز دارد.^۳

ه) ممنوعیت ازدواج با دختران یتیم در صورت ترس از خیانت در اموال آنان آیه ۳ «وَأِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا»

و) مال گوارا، مالی است که صاحبش آن را با طیب خاطر و رضایت ببخشد. آیه ۴ «فَإِنْ طِئِنَ... هَنِيئًا» رضایت ظاهری کافی نیست. رضایت قلبی لازم است. بخشش‌های اکراهی، اجباری و یا رودربایستی اعتبار ندارد. آیه ۴ «فَإِنْ طِئِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسٌ»^۴

۴.۵.۲ اسباب مالکیت

الف) تعیین مهریه در عقد ازدواج، از اسباب مالکیت است. آیه ۴ «وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ»

ب) هبه از وسایل ملکیت به حساب می آید. آیه ۴ «فَإِنْ طِئِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ»

۱. این مورد و مورد بالا می تواند فقهی هم باشد.

۲. مکارم شیرازی، پیشین، ج ۳، ص ۲۵۰. جوادی آملی، پیشین، ج ۱۷، ص ۲۱۷.

۳. هاشمی رفسنجانی، پیشین، ص ۲۲۵.

۴. محسن قرائتی، تفسیر نور، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، تهران، ۱۳۸۳ق.

«كلوه» کنایه از استیلای کامل است و آن مالکیت می باشد.^۱

ج) رضایت مالک، شرط جواز تصرف دیگران در اموال وی می باشد. آیه ۴ «فَإِنْ طَبِنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ»

د) مالی که زن از مهریه خویش به شوهر می بخشد برای مرد حلال و گواراست. آیه ۴ «فَإِنْ طَبِنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ... فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيًا»^۲

ه) ارث، از اسباب مالکیت است. آیه ۷ «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ»

و) عمل به وصیت میت و پرداخت دیون او، شرط مالکیت وارثان نسبت به میراث است. آیه ۱۱ (لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ... مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ) از لام در «لِلذَّكَرِ» و «لِهن» تملیک برداشت می شود.^۳

۴.۵.۳ ممنوعیت تصرف در مال

الف) سفیه، از تصرف در مال خود ممنوع است. آیه ۵ «لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ»

ب) مالی که سبب بر پا ماندن جامعه است، نباید در اختیار سفیه باشد. آیه ۵ «أَمْوَالِكُمْ الَّتِي... قِيَامًا»

ج) حاکم شدن سفیه حتی بر اموال خود، ضربه اقتصادی به جامعه است و جامعه نسبت به اموال شخصی افراد حق دارد. آیه ۵ «أَمْوَالِكُمْ» به جای «اموالهم»

د) در برخوردها، به مصالح اقتصادی جامعه و رشد فکری افراد باید توجه کرد، نه عواطف و ترخه‌های گذرا. آیه ۵ «لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالِكُمْ»

ه) مال و ثروت، قوام زندگی و اهرم نظام است. آیه ۵ «جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا»

و) سرمایه نباید راکد بماند بلکه اموال یتیمان و سفیهان هم، باید در مدار تولید و سوددهی قرار گیرد و از درآمدش زندگی آنان بچرخد، نه از اصل ثروت هزینه کند تا سرمایه اش به تدریج تمام و سفیه نیازمند دیگران گردد. آیه ۴ «وَأَرْزُقُوهُمْ فِيهَا»

۱. هاشمی رفسنجانی و همکاران، پیشین، ج ۳، ص ۲۲۹.

۲. این آموزه می تواند جزء آموزه های خانوادگی هم باشد.

۳. رفسنجانی و همکاران، پیشین، ج ۱۷، ص ۲۴۵.

۴. محمود زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، دار الكتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ق، ج ۱ ص ۴۷۲.

ز) افرادی که به آنان اطمینان نمی رود مال خویش را در مصالح جامعه به کار گیرند، در تلقی دین سفیه هستند.

مطابق روایتی از امام صادق (علیه السلام) ذیل آیه ۵.^۱

خداوند از آن جهت پرداخت اموال سفیهان را به آنان ممنوع کرده که آنان را در غیر مصالح جامعه و قوام

بر پای آن مصرف می کنند. بنابراین، مصرف مال در غیر مصلحت جامعه، مصرفی سفیهانه و مصرف کننده آن سفیه است.

ح) تامین خوراک و پوشاک (مخارج زندگی) سفیهان بر عهده اولیاء آنان است. آیه ۵ «وَأَرْزُقُوهُمْ فِيهَا وَ الْكُسُوفُ».

ط) کودکان و کسانی که رشد فکری ندارند، از تصرف در اموال خود محجورند. آیه ۶ «وَأَبْتُلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ»

۴.۵.۴ شرایط تصرف یتیم در اموال خود

الف) رسیدن به مرحله بلوغ جنسی و تحقق رشد فکری، دو شرط برای تحویل اموال یتیمان به آنان است. آیه ۶

«حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ»

ب) مالکیت، همواره مستلزم جواز تصرف نیست. آیه ۶ «وَأَبْتُلُوا الْيَتَامَىٰ ... فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ».

ج) یتیم، زیر نظر ولی خود، حق تصرف در مال خود را دارد. لازمه عمل به «وَأَبْتُلُوا»، آن است که یتیم زیر نظر ولی خود تصرف کند، تا آزمایش شود

د) برای در اختیار داشتن سرمایه، علاوه بر بلوغ جنسی، بلوغ اقتصادی و اجتماعی هم لازم است.^۲ مطابق روایت امام صادق (علیه السلام)

ه) مالکیت، همواره همراه با جواز تصرف نیست. یتیم مالک هست، اما تا رشد نیابد، حق تصرف ندارد. آیه ۶ «فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا»

۱. بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۲۳، ع ۷.

۲. حویزی، پیشین ج ۱، ص ۴۴۴، ح ۶۰.

۴.۵.۵ جواز تصرف سرپرست در اموال یتیم

الف) سرپرست یتیم به اندازه کفاف و نیازمندی به عنوان قرض می تواند از مال یتیم بردارد بعد پس بدهد.^۱

مطابق روایت امام صادق(علیه السلام) ذیل آیه ۶

به قول امام صادق(علیه السلام) به اندازه کاری که برای سرمایه یتیمان انجام می دهد از اموال آنها استفاده کند

اما اگر سرمایه و کالای یتیمان او را از کار و شغلش باز نمی دارد، حق استفاده از اموال آنها را ندارد.^۲

ب) در گرفتن حق الزحمه، حد متعارف را در نظر بگیرید. آیه ۶ «فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ»

ج) اسراف و سوء استفاده اولیاء از اموال یتیمان ممنوع است. آیه ۶ «وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا»

د) استفاده نکردن ولی غنی از اموال یتیمان در قبال خدمت به آنان امری نیکو و پسندیده است. آیه ۶ «مَنْ كَانَ

غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ»

ه) جواز بهره گیری متعارف ولی از مال یتیم در قبال خدمت به او در صورت فقر. آیه ۶ «وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ

بِالْمَعْرُوفِ»

و) هنگام پرداخت اموال یتیمان به آنان لازم است شاهد بگیرید. آیه ۶ «فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا

عَلَيْهِمْ»

ز) باید اموال یتیمان را حفظ کرد، و هم باشاهدگرفتن جلوگیری از اختلافات و تهمت های آینده، آبروی خود را

حفظ کرد.

۴.۶ فقهی

الف) اموال پس از مرگ باید به فرزندان منتقل گردد. آیه ۱۱ «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ»

اسلام، آیین فطرت است. آن گونه که وجود فرزند، تداوم وجود والدین است و خصوصیات و صفات

جسمی و روحی آنان به فرزند منتقل می شود، اموال هم باید بعد از مرگ به فرزندان منتقل گردد.

ب) میت در ثلث مال می تواند برای خودش وصیت کند نه بیشتر از آن. مطابق روایتی از امام صادق (علیه

۱. طبرسی، پیشین، ج ۳، ص ۱۷.

۲. حویزی، پیشین، ج ۱، ص ۴۴۶، ح ۶۶.

السلام).^۱

ج) سهم ارث پسر از میراث پدر و مادر، دو برابر سهم دختر است. آیه ۱۱ «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ»
د) سهم ارث دختران (دو سوم)، به طور مساوی بین آنها تقسیم می‌شود. آیه ۱۱ «فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثًا مِمَّا تَرَكَ» چون آیه در مقام سهام ارث است، چنانچه تفاوتی در سهام آنها بود به آن اشاره می‌کرد.
ه) در صورتی که میت تنها یک پسر داشته باشد، سهم ارث وی تمام مال بجا مانده است. آیه ۱۱ «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ...» و «وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ» چون سهم یک دختر نصف مال است به مقتضای «لِلذَّكَرِ...» پس سهم یک پسر دو برابر آن، یعنی تمام ما ترک خواهد بود.

و) در صورتی که میت تنها دو دختر داشته باشد، سهم ارث آنان دو سوم مال بجا مانده است. مطابق روایت از امام باقر (علیه السلام) ذیل آیه ۱۱^۲

ز) زنده بودن برادران میت، شرط حاجب شدن آنان از سهم ثلث مادر است. آیه ۱۱ «وَوَرَثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ» جمله «فان كان...» دلالت بر وجود فعلی برادران، یعنی زنده بودن آنان دارد.^۳
ح) برادران مادری میت حاجب ارث اعلای مادر نیستند که ارث مادر را از یک سوم به یک ششم تنزل دهند.
مطابق روایتی از امام باقر (علیه السلام) ذیل آیه ۱۱^۴، منظور آیه از اخوت، برادرانی از پدر یا مادر یا تنها برادرانی از طرف پدر حاجب ارث مادر هستند و برادران مادری میت حاجب ارث اعلای مادر نیستند که ارث مادر را از یک سوم به یک ششم تنزل دهند.

ط) پیش از تقسیم ارث، اموال مورد وصیت میت و دین او، باید از اصل مالش جدا شود. آیه ۱۱ «مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ»

ی) زن و شوهر در ازدواج دائم از همدیگر ارث می‌برند، اما زن و شوهری که با ازدواج موقت به عقد هم درآیند از یک دیگر ارث نمی‌برند. مطابق روایتی از امام باقر (علیه السلام).^۵

ک) فقط خداوند صلاحیت برای تعیین سهام ارث را دارد و انسانها، فاقد این صلاحیت هستند. آیه ۱۱ «أَبَاؤُكُمْ وَ

۱. کلینی، پیشین ج ۵، ص ۶۲۷، ح ۴۷۵۵.

۲. کلینی، پیشین، ج ۷، ص ۹۶.

۳. رفسنجانی و همکاران، ج ۱۷، ص ۲۴۴.

۴. بحرانی، پیشین، ج ۲، ص ۳۷، ح ۱۵.

۵. کلینی، پیشین، ج ۱۱، ص ۱۵، ح ۹۹۳۳.

أَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا».

ل) ناآگاهی از میزان سودمندی وارثان برای دنیا و آخرت آدمی، دلیل ناتوانی وی برای تعیین صحیح سهام ارث است. آیه ۱۱ «أَبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا».

انسان نمی داند پس از مرگش اموال او به دست چه کسانی می افتد و آن را در چه راهی و چگونه صرف می کنند. انسان از آینده و عملکرد هیچ یک از وارثان اطلاعی ندارد و نمی داند در چه مسیری حرکت کرده کام یک صالح یا فاسد است. و در آخرت برای انسان سود و یا قدرت شفاعت دارد.

م) احکام ارث استحبایی نیست، بلکه واجب است. این حکم را می توان از لفظ «مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا» آیه ۷، که از استحباب سخنی ندارد، بلکه به فرض بودن آن تصریح شده است. و هم چنین از لفظ «فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ» آیه ۱۱ برداشت می شود که این احکام بیان شده، واجب الاتباع و قطعی است، خداوند در این آیه بر لزوم رعایت فرایض ارث تاکید کرده است. بنابر این باید به این احکام پایبند بود و آن را تغییر نداد.^۱

ن) همه احکام خدا حدود الهی هستند. آیه ۱۳ «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ»

ص) ارث مسلمان به کافر نمی رسد. مطابق روایتی از امام صادق (علیه السلام).^۲

ع) ارث پدر به قاتل پدر نمی رسد. مطابق روایتی از امام صادق (علیه السلام).^۳ کشتن عمدی کسی به ناحق - نه برای قصاص، دفاع یا حدّ و مانند آن - موجب محرومیت قاتل از ارث است. به قول مشهور، در قتل خطایی، قاتل تنها از دیه پرداختی محروم است. در این که قتل شبه عمد مانند قتل خطایی است یا حکم قتل عمد را دارد، اختلاف است. قول نخست به ظاهر کلمات بیشتر فقها نسبت داده شده است.^۴

ف) ارث زن از اموال منقول شوهر ارث می برد. مطابق روایتی از امام صادق (علیه السلام).^۵

ض) زنان از زمین ارث نمی برند. مطابق روایتی از امام صادق (علیه السلام).^۶

۱. جوادری آملی، پیشین، ج ۱۷، ص ۵۰۲.

۲. کلینی، پیشین، ج ۱۳، ص ۶۷۷، ح ۵۷۲۶.

۳. کلینی، پیشین، ج ۱۳، ص ۶۸۴، ح ۱۳۵۳۱.

۴. نجفی محمد حسن، جواهرالکلام، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۶۵، ج ۳۹، ص ۳۷-۴۰.

۵. کلینی، پیشین، ج ۱۳، ص ۶۸۴، ح ۳۲۸۴۱.

۶. همان، ح ۳۲۸۳۸.

جمع بندی و نتیجه گیری فصل

این فصل به جمع آوری آموزه ها و پیام های هدایتی آیات و روایات اختصاص یافته است. بیشتر آموزه ها اعتقادی بوده که در آن به بحث خالقیت خداوند متعال و صفات باری تعالی، نتایج اعمال و کیفیت بهشت و جهنم پرداخته شده است. و پس از آن آموزه های تربیتی - اخلاقی به میزان یکسان با آموزه ها اعتقادی مطرح شده و سپس آموزه های اجتماعی، خانوادگی و در آخر آموزه های فقهی بیان شده است. در بخش ضمایم نمودار فراوانی آموزه ها آورده شده است.

نتایج

با مطالعه و پژوهشی که در این پایان نامه پیرامون روایات تفسیری صورت گرفت، نتایجی به دست آمد، که به مهم ترین آنها پرداخته می شود.

۱- نیازمندی قرآن به سنت در تبیین معارف آن، واقعیتی است که از خود قرآن برخاسته است و به همین لحاظ می توان گفت همان گونه که سنت در اصل اعتبار و حجت بودن خود به قرآن متکی است قرآن نیز در تفهیم و القای معارف خود به سنت تکیه دارد و به آن محتاج است. جمله پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین لن یفترقا حتی یروا علی الحوض»، نیز همین واقعیت نیازمندی دو سویه کتاب و سنت را که اهل بیت (علیهم السلام)، بیان گر آن هستند، تأیید می کند

۲- بی تردید قطعی ترین کارکرد سنت نسبت به قرآن، که هیچ کس نمی تواند در آن تردید کند، نقش توضیحی و تفسیری سنت نسبت به قرآن است؛ این حقیقت را می توان از خود قرآن استفاده کرد، آنجا که می فرماید: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَیْكَ الذِّکْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَیْهِمْ» زیرا بر اساس آیه فوق، نقش پیامبر (صلی الله علیه و آله) شرح آنچه خدا برای مردم نازل کرده است می باشد. اگر به مجامع روایی مان مراجعه کنیم، می بینیم قسمت اعظم روایات، شرح آیات وحی هستند؛ برخی در مورد معنای واژه ای از واژگان مشکل قرآن سخن گفته اند، گاه به بیان مصادیق و گاه به تفسیر و تبیین آیه پرداخته و حکم عام آیه را تخصیص زده یا اطلاق آیه را قید زده اند.

۳- با گونه شناسی که بر روی روایات تفسیری صورت گرفت در این محدوده ی قرآنی به هیچ تناقضی در مورد روایات تفسیری برخورد نشد. و هر روایت به مقتضای محتوایی که داشت در یکی از گونه های، سوره شناخت، معنا شناخت، جری و تطبیق، تأویلی، تفسیر مفهومی قرار گرفت.

۴- اکثر آنچه از آموزه های هدایتی در سوره ها مطرح شد زیر مجموعه ای از پیام های اعتقادی بود که با توجه به آیات و روایات تفسیری بیان شد. زیرا با اعتقاد داشتن است که انسان برای بهبود زندگی خود پیام های اخلاقی، فرهنگی و فقهی را دریافت می کند و در این صورت است که کاربرد قرآن همراه با روایات در سطح جامعه ی علمی و اجتماعی، سیاسی به خوبی مشهود خواهد شد.

یافته هایی که از محتوای این دسته از آیات و روایات استنباط گردیده است عبارتند از:

۱- همه ی انسانها از یک نفس، یعنی آدم آفریده شده اند. و حوا هم از نوع خود آدم بود، و انسانی بود مثل خود

او، و این همه افراد بی‌شمار از انسان، که در سطح کره زمین منتشر شده‌اند، همه از دو فرد انسان مثل هم و شبیه به هم منشا گرفته اند است.

۲- رعایت تقوی الهی در همه ی امور زمینه ساز سلامت جامعه است. از تقوا می توان به عنوان تنها توشه جهت تهذیب اخلاق و رفتار و انتظام زندگی افراد و جوامع بشری بهره گرفت.

۳- رعایت حقوق یتیمان و ممنوعیت تصرف نابجا در اموال آنها در آیات و روایات مورد تأکید قرار گرفته است.

۴- اعمال ما علاوه برچهره ظاهری خود، یک چهره واقعی نیز دارد که در این جهان از نظر ما پنهان است، اما این چهره‌های درونی، در جهان دیگر ظاهر می شوند و مسئله تجسم اعمال را تشکیل می دهند. خوردن مال یتیم و غصب حقوق او از این قبیل است، و چهره واقعی این عمل آتش سوزان است.

۵- رعایت حقوق زنان دارای اهمیت است. از جمله ممنوعیت ازدواج با دختران یتیم در صورت ترس از بی عدالتی نسبت به آنان، رعایت عدالت در روابط خانوادگی و مشروعیت تعدد زوجات در گرو اطمینان به اجرای عدالت میان آنان است.

۶- در آیات و روایات شخصیت زنان و مالکیت آنان در اموالشان مورد توجه قرار گرفته است، لزوم اعطاء مهریه و حرمت تصرف شوهر در مهریه زن بدون رضایت آنان بیانگر این مطلب است.

۷- مال و ثروت باعث قوام زندگی است و تصرف سفیه در اموال خود و از بین بردن آن ضربه ی اقتصادی به جامعه بوده و متولیان امور مردم نسبت به حقوق افراد ضعیف جامعه مسؤول هستند.

۸- قانون ارث بر اساس مصالح واقعی بشر استوار شده، و تشخیص این مصالح به دست خداست، و بر اساس علم و حکمت الهی است. زیرا انسان آنچه را مربوط به خیر و صلاح اوست در همه جا نمی‌تواند تشخیص دهد.

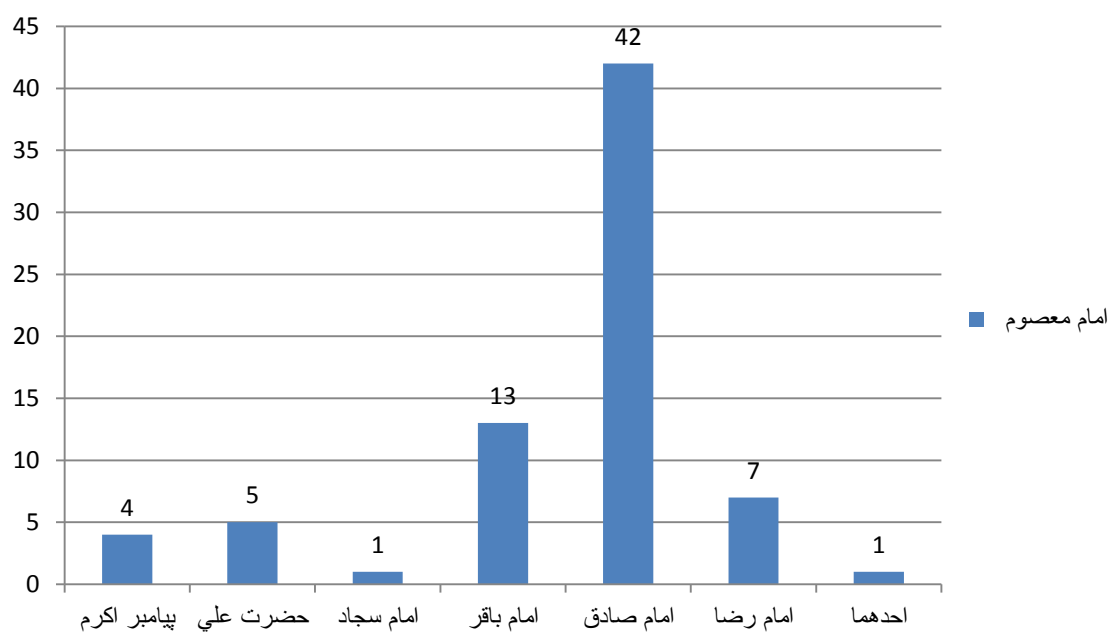
۹- احکام وقوانین ارث و لزوم اجرای وصیت میت و پرداخت به موقع دیون او نشان از رعایت حقوق میت و وارث است.

پیشنهادات

- ۱- انجام تحقیقات وسیع در جهت بررسی سندی گونه های مختلف روایات تفسیری.
- ۲- انجام تحقیقات حول محور آسیب شناسی روایات بالأخص روایات تفسیری.
- ۳- انجام تحقیقاتی که بتوان برای روایات معادل قرآنی آن را نیز یافت تا روایات مستندسازی گردد.
- ۴- موضوعات قرآنی با بیان جمع آوری کل روایات و تشکیل خانواده ی حدیثی به همراه بیان آیات آن موضوعات، برای انجام تفسیر روایی موضوعی به صورت مستند.
- ۵- انجام تحقیقاتی با موضوع ارث با بهره گیری از آیات و روایات و بیان علل تفسیمات ارث و ارائه به مراکز علمی جهت رفع شبهات جوانان.
- ۶- تدوین کتابچه هایی از این دست پایان نامه ها برای ارائه به محافل قرآنی و مراکز آموزشی قرآن برای درک هر چه بیشتر و بهتر قرآن و روایات.

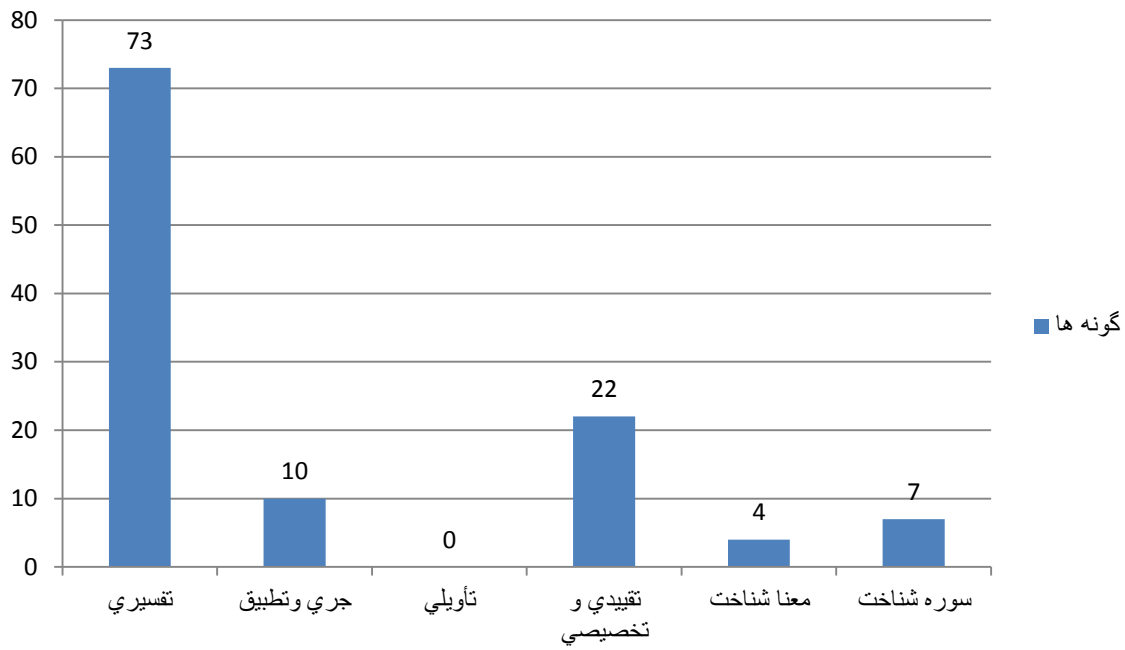
ضمائم

روایات تفسیری



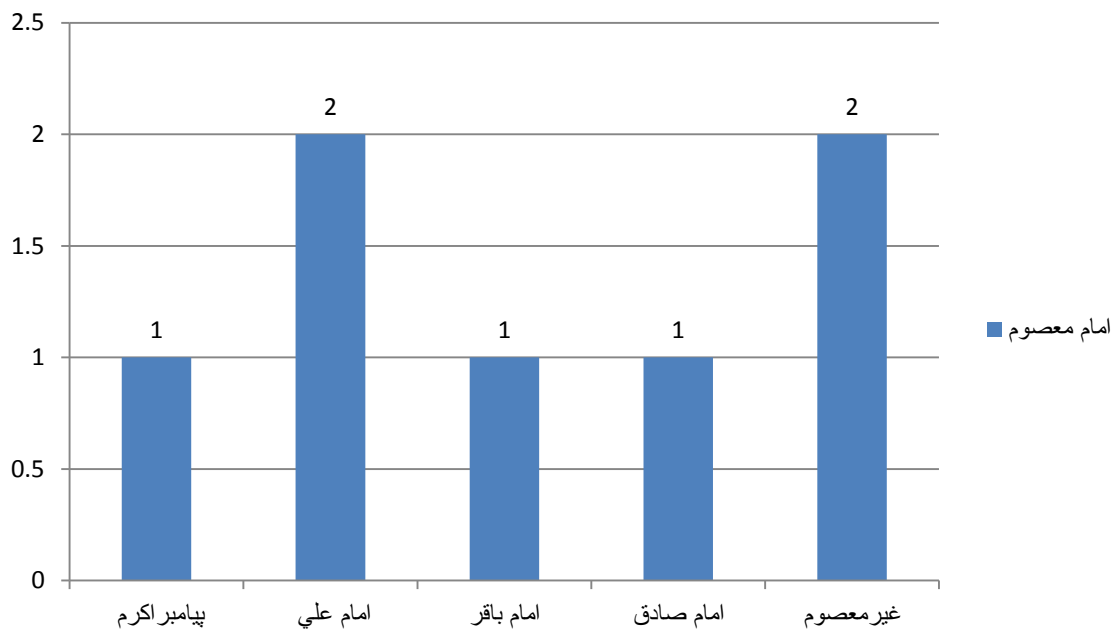
تعداد روایات به نقل از هر معصوم، شکل (۱-۲)

گونه شناسی



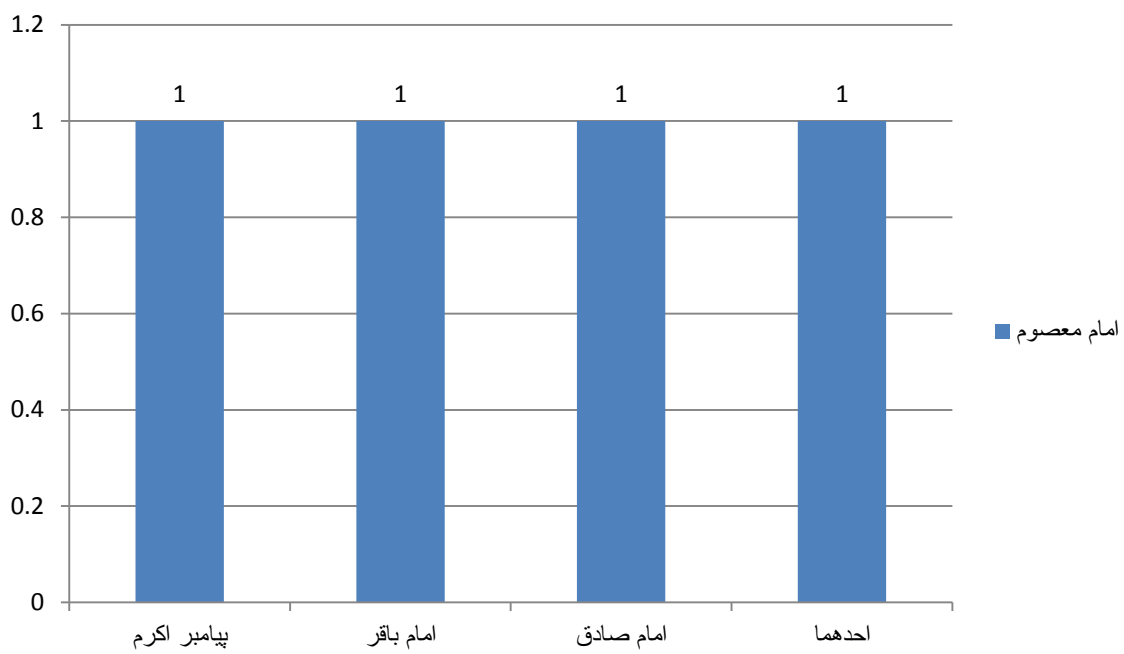
تعداد روایات در گونه ها، شکل (۱-۳)

سوره شناخت



تعداد روایات به نقل از هر معصوم، شکل (۲-۳)

معنا شناخت



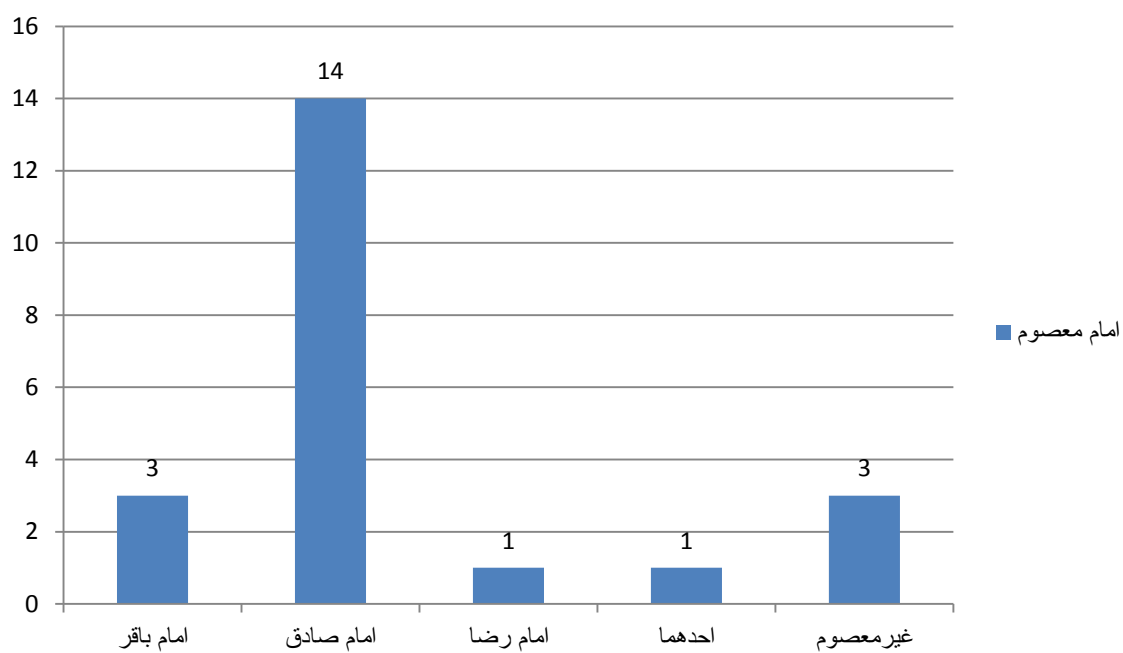
تعداد روایات به نقل از هر معصوم، شکل (۳-۳)

جری و تطبیق



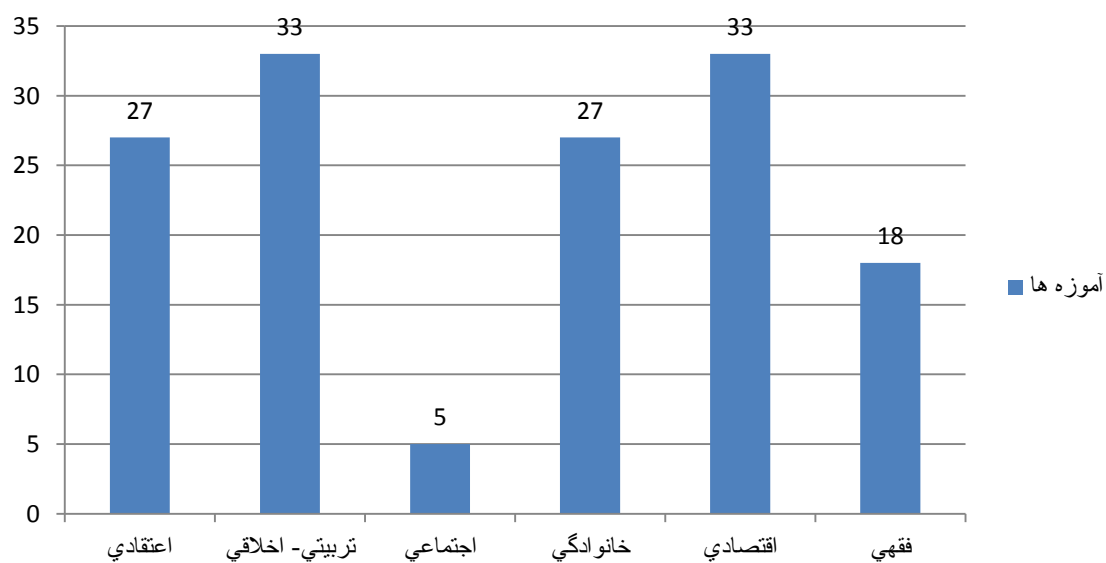
تعداد روایات به نقل از هر معصوم، شکل (۳-۴)

تقییدی و تخصیصی



تعداد روایات به نقل از هر معصوم، شکل (۳-۵)

آموزه ها



تعداد آموزه ها ، شکل (۱-۴)

فهرست منابع

* قرآن کریم، ترجمه ناصر، مکارم شیرازی، قم، دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، ۱۳۷۳ ش.

* نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، انتشارات انفال، قم، ۱۳۷۹ ش.

منابع فارسی

۱- بروجردی، آقاسین، جامع احادیث الشیعه، محقق: جمعی از محققان، انتشارات فرهنگ سبز، تهران، ۱۳۸۶ ش.

۲- جوادی آملی، عبد الله، تفسیر تسنیم، انتشارات اسراء، چاپ ششم، قم، ۱۳۸۶ ش.

۳- حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، اثنا عشری، انتشارات میقات، تهران، ۱۳۶۳ ش.

۴- خالقی، محمود، مائده آسمانی، موسسه فرهنگی دارالذکر، زمستان، ۱۳۸۱ ش.

۵- رجبی، محمود و دیگران، روش تفسیر قرآن، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۹۰ ش.

۶- رضایی اصفهانی، محمد علی، منطق تفسیر قرآن، انتشارات جامعه المصطفی العالمیه، قم، ۱۳۸۳ ش.

۷- عبدالمحمدی، حسین، پیام‌هایی از قرآن، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۹۰ ش.

۸- قرائتی، محسن تفسیر نور، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، تهران، ۱۳۸۳ ق.

۹- محمدی ری شهری، محمد، درآمدی بر تفسیر جامع روایی، سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، قم، ۱۳۹۰ ش.

۱۰- مهریزی، مهدی، روایات تفسیری شیعه، فصل نامه علوم حدیث، موسسه علمی فرهنگی دار الحدیث، قم، ۱۳۸۹ ش.

۱۱- مسعودی، عبدالهادی، روش فهم حدیث، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۴ ش.

۱۲- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، دار الکتب الإسلامی، تهران، ۱۳۷۴ ش.

۱۳- ناصح، احمد، اعتبار و کاربرد روایات تفسیری، موسسه بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۷ ش.

۱۴- هاشمی رفسنجانی، اکبر و همکاران، تفسیر راهنما، موسسه بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۶ ش.

منابع عربی

- ۱۴- الصدوق، محمد بن علی، *علل الشرایع*، کتاب فروشی داوری، قم، ۱۳۸۵ ش.
- ۱۵- الصدوق، محمد بی علی، *معانی الاخبار*، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۰۳ ق.
- ۱۶- الصدوق، محمد بن علی، *عیون اخبار الرضا*، محقق / مصحح مهدی لاجوردی، نشر جهان، تهران، ۱۳۷۸ ق.
- ۱۷- الصدوق، محمد بن علی، *من لا یحضره الفقیه*، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۳ ق.
- ۱۸- ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، *شرح نهج البلاغه لابن الحدید*، محقق، ابراهیم، محمد ابوالفضل، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴ ق.
- ۱۹- ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، *النهایه فی غریب الحدیث والاثیر*، تحقیق محمود محمد طناحی، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۷ ش.
- ۲۰- ابن منظور، محمد ابن مکرم، *لسان العرب*، تحقیق جمال الدین میردامادی، دارالفکر للطباعة و النشر والتوزیع-دارصادر، بیروت، ۱۴۱۴ ق.
- ۲۱- البحرانی، هاشم بن سلیمان، *البرهان فی تفسیر القرآن*، بنیاد بعثت، تهران، ۱۴۱۶ ق .
- ۲۲- الجوهری، *الصحاح فی اللغة*، بی جا، بی نا، بی تا.
- ۲۳- حر عاملی، محمد بن حسن، *علل الشرایع*، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۹ ق.
- ۲۴- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، دارالعلم الدار الشامیه، بیروت، ۱۴۱۲ ق .
- ۲۵- رشید رضا، محمد، *تفسیر المنار*، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۸ ق.
- ۲۶- زرکشی، بدرالدین، *البرهان فی علوم القرآن*، دارالمعرفه، بیروت، ۱۳۹۱ ق .
- ۲۷- الزمخشری، محمود، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، دار الكتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ ق .
- ۲۸- السیوطی، جلال الدین، *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ ق.
- ۲۹- صادقی تهرانی، محمد، *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*، انتشارات فرهنگ اسلام، قم، ۱۳۶۵ ش.
- ۳۰- صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، *تفسیر القرآن الکریم*، تحقیق: محمد خواجوی، قم، بیدار، ۱۳۷۳ ش.
- ۳۱- طباطبایی، محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،

قم، ۱۴۱۷ ق.

- ۳۲- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ ش.
- ۳۳- طریحی، فخر الدین بن محمد، *مجمع البحرین*، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵ ش.
- ۳۴- طوسی، محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العرب، بیروت، بی تا.
- ۳۵- طوسی، محمد بن الحسن، *تهذیب الاحکام*، محقق / مصحح: خراسان، حسن الموسوی، تهران، ۱۴۰۷ ق.
- ۳۶- عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، *تفسیر نور الثقلین*، انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ ق.
- ۳۷- عیاشی، محمد بن مسعود، *کتاب التفسیر*، چاپخانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰ ق.
- ۳۸- فرات کوفی، ابوالقاسم، *تفسیر فرات کوفی*، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلام، تهران، ۱۴۱۰ ق.
- ۳۹- فراهیدی، خلیل ابن احمد، *العین*، انتشارات هجرت، قم، ۱۴۱۰ ق.
- ۴۰- فضل الله، محمد حسین، *تفسیر من وحی القرآن*، دارالملاک للطباعة والنشر، بی جا، ۱۴۱۹ ق.
- ۴۱- فیض کاشانی، ملا محسن، *تفسیر الصافی*، الصدر، تهران، ۱۴۱۵ ق.
- ۴۲- فیومی، احمد ابن محمد، *مصباح المنیر فی غریب الشرح کبیر*، موسسه دارالجهره، قم، ۱۴۱۴ ق.
- ۴۳- قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر قمی*، دارالکتاب، قم، ۱۳۶۷ ش.
- ۴۴- قمی مشهدی، محمد، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- ۴۵- کاشانی، ملا فتح اله، *تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، تهران، کتابفروشی محمد حسن علم، ۱۳۳۶ ش.
- ۴۶- کاشانی، ملا فتح اله، *منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، کتابفروشی محمد حسن علمی، تهران، ۱۳۳۶ ش.
- ۴۷- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، *کافی*، دار الحدیث، قم، ۱۴۲۹ ق.
- ۴۸- مجلسی، محمد تقی، *روضه المتغین فی شرح من لا یحضره الفقیه*، تحقیق: موسوی الاشتهاردی، بنیاد فرهنگی اسلامی قم، ۱۳۹۶ ق.
- ۴۹- مظفر، محمد رضا، *اصول الفقه*، انتشارات المعارف الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- ۵۰- معرفت، محمد هادی، *التمهید فی علوم القرآن*، چاپخانه مهر، قم، ۱۳۰۹.
- ۵۱- مقدس اردبیلی، احمد ابن محمد، *زیده البیان فی احکام القرآن*، کتاب فروشی مرتضوی، تهران، بی تا.
- ۵۲- واحدی، علی بن احمد، *اسباب نزول القرآن*، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۱ ق.